



سی‌امین پرونده فرهنگی شهری
گفتگوهای با استاد نجفقلی حبیبی
محمد مهدی جاوید، مجید رضایی
عابد سیاحت، محمد عارف



گفت و گوی ویژه با
آیت الله العظمی عباس محفوظی
سرکار خانم دکتر فاطمه طباطبایی



پرونده‌ای در بزرگداشت مرحوم علامه محمد تقی جعفری

عاشق آموختن

در گفت و گوهایی با:
منوچهر صدوقی سها، فضل الله صلواتی، دکتر مهدی گلشنی، قادر فاضلی، فرید صلواتی و خانم زهره محمد علی
و فرزند ایشان: علیرضا جعفری



هفته نامه حريم امام

صاحب امتياز:

آستان مقدس امام خميني (س)

مدیر مسئول:

حجت الاسلام والمسلمين

علي جوادي راد

سرديبر:

دکتر محمد مهدي محب الرحمان

زیر نظر شورای تحریریه

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی (س)



۳۵

دکتر عابد سیاحت اسفندیاری:
باید مرزها را مشخص کنیم!



۳۴

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مجید رضایی دوانی:
فرهنگ شیخون همیشه وجود داشته!



۳۲

حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی جاوید:
عاشورا! در مسیر بندگی



۳۱

دکتر نجفقلی حبیبی:
فرهنگ لغت روشنی نیست!



۳۶

فرهنگ مطالعه، مشکلات و راهکارهای ترویج آن
وحید عاملی

۳۳

فرهنگ تحمل پذیری در مقابل اندیشه های مخالف
احمد رضا شاه محمدی



۳۷

دکتر محمد عارف:
جایگاه سینمای ایران در جهان



بسم الله الرحمن الرحيم
علامه محمد تقی جعفری فیلسوف، فقیه، متفکر، عارف و حکیم برجسته معاصر، از شخصیت های اثر گذار و محبوبی است که از آثار متعددی بر جای مانده است.
حريم امام نوزدهمین سالگرد رحلت این عالم والامقام را ارج نهاده و در گفت و گوهای با اندیشمندان و نیز خانواده ایشان، به توصیف شخصیت وی می پردازد.



۸

دکتر فضل الله سلواتی:
دیدار با واسهل المؤمنه بود



۶

آقای علی جعفری:
پوسته سنت را شکست



۴

دکتر منوچهر صدوقی سها:
مقلد کسی نبود



۲۰

آیت الله سید علی مقدم قوجانی:
پیامبر اکرم (ص) شاهد بر اعمال ما هستند



۱۷

سرکار خانم زهره محمد علی:
در یک قاب و یک حوزه نمی گنجید



۱۶

آقای فرید سلواتی:
فلاسک جایی اش کنارش بود



۱۱

حجت الاسلام والمسلمین قادر فاضلی:
انسان های بزرگ مظلوم هستند



۹

دکتر مهدی گلشنی:
فلسفه را پلی میان علم و دین می دانست



۲۳

شخصیت حضرت سید الشهداء از منظر عرفا و تأثیر آن در عرفان اسلامی
روح الله محمدی



۲۸

دکتر فاطمه طایبایی:
مکتب اهل بیت عصمت و طهارت، صراط مستقیم است



۲۶

آیت الله العظمی عباس محفوطی:
انسان به قدر دانش خود، قدر و قیمت دارد

انسان و سیر آفاقی و انفسی

۱. حرکت و سیر انسان به سوی خدا را حرکت و سیری عمودی و صعودی خوانده اند که البته این سیر در هندسه ای غیر طبیعی صورت می پذیرد؛ به این معنی که سیر در آن موجب راه یابی به «مکانت برتر» می گردد و به همین دلیل هم به زاد و توشه‌ای نیازمند است که در این سیر به کار آید. آنکه در این سفر صعودی و عمودی گام می‌نهد، رفعت و بلندی می‌یابد: «یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات» (مجادله، آیه ۱۱) و در نتیجه آثاری رفیع بر جای می‌نهد: «إلیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» (فاطر، آیه ۱۰).

به این ترتیب می‌توان گفت که حرکت و سیر الی الله به معنی حرکت به جانب درجات رفیعیه است، و مؤمنان و عالمان فراخور میزان تلاش و اندازه جهد و اجتهاد خود در این مسیر، به درجات برتر و رفیع تر بار می‌یابند و «کلمه طیب» هم که همان معرفت صحیح و عقیده صائب است، با روح عالم عارف همراه گشته، رفعت مقام و درجات وی را موجب می‌گردد.

۲. در تبیین مراتب سلوکی نظرهای متفاوت و مسالک گوناگونی وجود دارد؛ «محدثان» که شناخت دین را بر محور نقل استوار ساخته‌اند، حرکت سلوکی را به برداشتهای خاص خود از روایات معصومان (علیهم السلام) موقوف کرده‌اند؛ «متکلمان» که نسبت به دین و اصول آن بینش کلامی دارند، به این مسئله نیز با رویکردی کلامی می‌نگرند؛ «حکیمان الهی» که بینش خود را بر مبنای حکمت الهی بنسازانده‌اند، سیر و سلوک عملی را به روال خاص حکمت تبیین می‌کنند؛ «عارفان» نیز که جهان را از دریچه ظهور اسماء و صفات الهی می‌نگرند، سلوک و سیر الی الله را به گونه‌ای منطبق بر مشی خود پایه می‌نهند؛ لیکن بسیاری از حکیمان الهی که با منش و ممشای عارفان آشنا بوده‌اند، همه همت خود را بر این نهاده‌اند که مشرب ذوقی عارف را به زبان برهانی، مستدل و فنی حکمت تحریر کنند، تا هم از آیات و روایات دور نماند و هم از براهین عقلی مهجور نباشد. این راه را بسیاری از حکیمان الهی پیموده‌اند و آثاری درخور و شایسته نگاشته‌اند که می‌تواند معیار و میزان حرکت سلوکی سائران الی الله قرار گیرد.

نکته درخور تأمل اینکه تخلیق و سیر الی الله، چنان که گذشت، حرکتی باطنی و صعودی است و این سیر هم، همچون سیر ظاهری انسانی، مسافت و مسیری پیش رو دارد که هر سالک، فراخور مشرب خود، برای آن درجات و مقاماتی معین کرده است و در نهایت نیز آن را به صورت «سفرنامه» و در حقیقت «رساله سیر و سلوک»، بازگو کرده و در اختیار دیگر پویندگان این راه قرار داده‌اند. بنابر این چنین سفرنامه‌هایی که ره‌آورد و ارمغان سفر سالکان واصل است، آداب و سنن خاص این راه، و «نشانه» هر منزل را به سالک نوپا ارائه می‌کند.

۳. سیر و سلوک الی الله، چنان که روشن است، حرکتی باطنی و درونی است و باطن آدمی با ادراک و عمل درونی به حرکت درمی‌آید، و از این رو نخستین گام سائران و سالکان کوی حق «تفکر و تأمل و دقت نظر» است، چنان که برخی «نظر و فکر» را آوای انسان سالک معرفی کرده‌اند.

انسان متفکر در گام نخست، مطلوب خود را بررسی کرده، جهل خود را نسبت به آن ارزیابی می‌کند، سپس مقدمات ادراک آن را فراهم می‌آورد و در نهایت از راه مقدمات فراهم آمده به منزلت مقصد بازمی‌ریابد. به این بیان می‌توان گفت، سیر فکری باطنی، بر سه اصل متحرک، مسافت و هدف تکیه دارد. با این توضیح کوتاه، می‌توان سیر باطنی فکری انسان را در سه صورت خاص دسته بندی کرد که مجال اندک این نوشته ما را از توضیح آن باز می‌دارد و در فرصتی دیگر متمیم خواهد یافت.

۴. سیر فکری باطنی انسان گاه در آیات آفاقی و زمانی در آیات انفسی صورت می‌پذیرد؛ به این معنی تأمل و تفکر در آسمانها، زمین و نظمی که در دریاها، صحراها، گیاهان، حیوانات و موجودات آسمانی وجود دارد، سالک را به وحدت حقیقیه حق، رهنمون می‌شود؛ در «سیر انفسی» نیز انسان به شناخت خود می‌پردازد؛ البته باید توجه داشت که شناخت انسان در کارگاه تشریح، و آشنایی با نظم حاکم بر ساختار بدنی و جسمی وی نیز در زمره سیر در آیات آفاقی جای می‌گیرد؛ سیر و تفکر در آیات انفسی، حقیقت انسان را روح و نفس او معرفی می‌کند و بدن، سایه تغییر پذیر روح است که در هر نشئه، صورتی متناسب با همان نشئه به خود می‌پذیرد.

سالک سائر الی الله در سیر فکری باطنی انفسی، مشاهدات، یافته‌های عقل نظری و عملی، اوصاف نفسانی و روحانی خود را در نظر می‌آورد و از این راه، به حقیقت خود و حقیقت معبود راه می‌برد. این البته معنای نخست سیر انفسی انسان است؛ به این معنا وقتی به معنایی دقیقتر سیر انفسی بار می‌یابد، درمی‌یابد که سیر در اوصاف نفسانی نیز، گونه‌ای از سیر آفاقی انسان است.



حریم شما

سلام. باتشکر از همه دست اندر کاران مجله حریم امام ولی انتقاد بزرگی که در مجله شماره ۲۹۱ به چشم می‌خورد این است که در گزارش (به قول خودتان) کامل مراسم چهلمین سالگرد شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، هیچ سخنی و پیامی از مقام معظم رهبری به چشم نمی‌خورد. آیا این گزارش کامل است؟ امیدوارم در آینده شاهد اینگونه گزارش‌ها در این مجله نباشیم. باتشکر

۰۹۱۸...۱۵۹

ضمن تشکر از توجه شما خواننده گرامی، در این خصوص، اشتباهی صورت گرفت که از حضور خوانندگان گرامی، عرض پوزش داریم.



سلام علیکم

با تمام احترامی که برای احمد مسجد جامعی قائل هستیم ولی ایشان از سادات عظام نیست. روی جلد شماره ۲۸۹ اشتباه نوشته شده.

۰۹۱۲...۴۱۹

سلام علیکم متشکر از مطالب مفید هفته نامه حریم امام رحمة الله علیه صالح رمزی طلبه حوزه علمیه خراسان رضوی مشهد مقدس

۰۹۱۵...۱۱۲

سلام علیکم وقت شما بخیر

باتشکر از انتشار هفته نامه خوب و زیبای حریم امام، بنده شماره های هفته نامه را دنبال مطالعه میکنم و الان شماره ۲۸۵ روی میزم است. متأسفانه غلط های بسیاری دارد که زبینه حریم امام نیست. ان شاء الله دست اندر کاران دقت بیشتری فرمایند. باتشکر

۰۹۱۷...۳۵۸

نشریه حریم امام، مشترک می‌پذیرد.

طرح اشتراک پرداخت پس از دریافت

شما می‌توانید در این طرح عضو شده و نشریه را هر هفته دریافت کنید. هزینه نشریه و پست، مبلغ سی و هشت هزار تومان می‌باشد که به صورت سه ماه یکبار، پس از پایان دوره سه ماهه و دریافت دوازده شماره، توسط مشترک گرامی، به حساب نشریه واریز می‌شود.

در صورت تمایل به عضویت در این طرح، مشخصات خود را به سامانه ۳۰۰۰۱۰۱۰۱۲ ارسال فرمایید:

نام و نام خانوادگی، آدرس دقیق پستی، کد پستی و شماره همراه.

نشریه «حریم امام» آماده شنیدن نظرهای شماست...

انتقادات، پیشنهادها و نظرهای خود را پیرامون نشریه، مسائل روز و... به

سامانه ۳۰۰۰۱۰۱۰۱۲

و یا ایمیل: harim.emam@yahoo.com ارسال نمایید.

برای اشتراک نسخه الکترونیکی نشریه به کانال حریم امام پیوندید:

@HARIM_EMAM





در ابتدا ابعاد شخصیت مرحوم علامه جعفری را برای ما تبیین کنید و بفرمایید که ایشان در کدام یک از علوم زمانه خود متبحر تر بود؟

بعضی از علما ذووجوه هستند و در زمینه‌های مختلف تحصیل کردند و آثاری از خود بر جای گذاشتند. قداما به چنین افرادی می‌گفتند: «جامع المعقول و المنقول». بعضی دیگر از اشخاص فقط در یک زمینه اشتغال و تخصص دارند. حکمایی هستند که فقط در حکمت مهارت دارند. علمایی بودند و هستند که صرفاً فقیه‌اند. همچنین کسانی که صرفاً متکلم یا محدث هستند؛ اما بعضی از علما واقعا ذووجوه هستند. سخنی از شیخ بهایی معروف است که می‌گوید: «بر هر ذوفنونی غلبه کردم و به هر ذی‌فنی مغلوب شدم.» یعنی اشخاصی که ذووجوه یا به اصطلاح ذوفنون می‌شوند، ممکن است در هر کدام از فنون به آن نهایت ممکن نرسند. از بسیاری از علوم اطلاع دارند، اما در هیچ فنی متخصص کامل نیستند. معمولاً این‌طور است. در عین حال بعضی‌ها هستند که واقعا از نوادر به شمار می‌آیند؛ یعنی اگر چه ذوفنون هستند، اما در همه فنون تخصص دارند. به گمان من برترین حالات علمی، این سنخ هستند که شخصی ذوفنون باشد و در اکثر آن فنون متخصص و متبحر باشد. برترین علما این گروه هستند. به نظرم مرحوم آقای جعفری از این سنخ گروه بود. اگر چه در زمینه‌های مختلف علمی وارد شد، اما در هر کجا وارد می‌شد، دقیق و کامل وارد و از آن خارج شد. وقتی صحبت فقهی می‌کند، گویی فقهی است که در عمرش فقط به فقه پرداخته است. یا در فلسفه، گویی

هیچ گاه فقه نخوانده است و صرفاً به مباحث فلسفی می‌پردازد. ما حاصل سخن بنده این شد که مرحوم جعفری اولاً ذوفنون بود و ثانیاً این‌گونه نبود که این ذوفنونی در حد اطلاع از علوم مختلف بوده باشد، بلکه در هر فنی از فنون، مانند اهل همان فن وارد می‌شد و تخصص پیدا می‌کرد. این موضوع مهمی است و چنین ویژگی در کمتر کسی دیده می‌شود. مسئله دوم این است که در همین ساحت فلسفی که مورد علاقه ما است، در چند قرن اخیر متأسفانه خلط اصطلاحی در آن واقع شد که نباید می‌شد و آن اینکه، در قرون متأخر فیلسوف در استاد فلسفه خلاصه شده است. فلسفه امر زنده‌ای است؛ فلسفه یعنی تفکر و فکر کردن و فیلسوف یعنی متفکر. چون مخاطب این مجله اهل علم هستند، به گمانم به جاست که گلی‌های داشته باشم. بعضی از آقایان علوم را به علوم عقلی و نقلی

تقسیم کردند. در تمدن امروز ما فقه را در رأس علوم نقلی و فلسفه را در رأس علوم عقلی قرار دادند. اما قضیه دقیقاً برعکس است. در فقه که می‌گویند علم نقلی است، همگی در پی اجتهاد هستند و در فلسفه که گفته می‌شود عقلی است، همه در پی تقلید هستند. این یک مصیبت است، مگر می‌شود در فلسفه تقلید کرد؟ مقلد فلسفه استاد فلسفه می‌شود. فیلسوفی که مکتبی دارد، استاد فلسفه آن را یاد می‌گیرد و همان را تدریس می‌کند. چنین کسی که فیلسوف نیست، مدرس آن مکتب از فلسفه است. فیلسوف آن کسی است که همیشه در حال جوشش و خروش و تفکر باشد؛ چون فلسفه امر زنده‌ای است. متأسفانه خلط اصطلاح شد و اساتید فلسفه را فیلسوف خطاب کردند. البته اساتید فلسفه مقام عالی دارند، اما به هر حال نمی‌توان به آنان فیلسوف به آن معنا گفت. ممکن است کسی مدرس فلسفه باشد

و اصلاً تفلسف را تجربه نکرده باشد. هر کسی می‌تواند در روزنامه مطلبی را بخواند و آن را برای دیگران نقل کند. تدریس فلسفه هم همین‌طور است. هر کسی می‌تواند برود و زحمت بکشد و مثلاً کتاب منظومه سبزواری را یاد بگیرد و آن را برای عده‌ای تدریس کند. اینکه تفلسف نیست. متأسفانه فیلسوف به آن معنای واقعی که همیشه باید در حالت تفکر باشد، چندان دیده نمی‌شود؛ در حالی که باید وضعیت تفکر و اندیشیدن به گونه دیگری باشد.

می‌خواهد بگویم یکی از نوادر زمان که نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای اسلامی می‌توان به او فیلسوف، به معنای آن کسی که همیشه در حال تفلسف است، اطلاق کرد، مرحوم آقای جعفری است. یعنی این‌گونه نیست که فقط مدرس فلسفه باشد. بنده از خود ایشان شنیدم که گفت: «من معلم خوبی نیستم. گاهی می‌شد که متون فلسفی درس بدهم، اما آن چنان که باید درس را خوب بیان نمی‌کنم.» این حالت، نقص ایشان شمرده نمی‌شد، بلکه کمال ایشان بود. می‌گفت: «من که معلم نیستم، راوی و مقلد نیستم، متفکرم و برای خودم تفکری دارم.» هر چه فکر می‌کنم در میان معاصرین خودمان کمتر کسی مانند ایشان پیدا می‌کنم که واقعا خودش تفکر کند و هیچ وقت نگوید که به نهایت تفکر رسیدم. استاد بنده آقای میرزای روشن، از عارفان و حکیمان در عصر ما بود. همیشه این سخن را در حین تدریس به ما می‌گفت: «مانمی دانیم، ما چه می‌دانیم؟ ما حیرانیم.» فلسفه یعنی همین؛ یعنی همیشه فکر کردن و هیچ وقت فکر نکردن به اینکه به نهایت تفکر رسیدن. نباید تصور کنیم که پرونده تفکر می‌تواند بسته بشود. به گمان من

نگار مشرقی سه‌گانه

مقلد کسی نبود

◆ **نقد را با پر خاش و بد گویی، اشتباه گرفته‌ایم**
 ◆ **در فرهنگ امروز، جزو انسان‌شناسان طراز اول در کل عالم بود**
 ◆ **هر کجا وارد می‌شد، دقیق و کامل بود**

نویسنده، عرفان پڑوه، فیلسوف، حقوق‌دان و داماد مرحوم علامه جعفری شخصیت و جایگاه علمی-فقهی مخصوصاً ویژگی‌های فلسفی ایشان را مورد توجه قرار داد و خاطرات آموزنده‌ای را از این عالم فرزانه بیان کرد.

آن چیزی که موجب اهمیت شخصیت مرحوم آقای جعفری در ساحت فلسفه شده، همین معنا است.

دلیل شما برای اینکه ایشان یکی از نوادر و فیلسوفان واقعی معاصر به شمار می آید، چیست؟

دلیل من آثار ایشان است. در این کشور عامه مردم مرحوم آقای جعفری را از طریق تلویزیون می شناسند. با آن ها حرفی نداریم. وقتی مخاطب عامه مردم باشند، قضیه فرق می کند؛ لذا به این بخش فعلاً کاری نداریم. عده ای که ایشان را با آثار ایشان می شناسند، قاعدتاً شرح مثنوی یا شرح نهج البلاغه را مطالعه کردند؛ در حالی که به گمان من اثر اصلی مرحوم جعفری هیچ کدام این ها نیست؛ بلکه اثر اصلی مرحوم آقای جعفری که ایشان را به عنوان متفکر مستقل معرفی می کند، دو کتاب است که یکی به صورت خطی چاپ شده و دیگر اصلاً چاپ نشده است. آن اثری که به صورت خطی چاپ شده است، کتاب ارتباط انسان و جهان است که سه جلد می باشد. شصت سال پیش در نجف تألیف و در سال ۱۳۳۵ در تهران چاپ کرد. جالب اینکه این کتاب را در سن سی سالگی نوشته است. به نظر اصلی ترین کتاب فلسفی مرحوم آقای جعفری به عنوان فیلسوف متفکر و مستقل، کتاب ارتباط انسان و جهان است؛ اما چون متن آن ثقیل و تخصصی می باشد، رواج نیافته است. آن هایی هم که این کتاب را دیدند آن را نپسندیدند. کتابی تخصصی و آمیخته با مسائل فیزیک است؛ به همین خاطر رواج پیدا نکرد. اگر کسی اهل تفکر واقعی باشد و مقدمات آن را هم داشته باشد و بی طرف و منصف هم باشد و بدبین نباشد، این کتاب را که بخواند اذعان می کند که اثر ارزشمندی است و می فهمد که آقای جعفری کیست. اما متأسفانه این کار انجام نشده و نمی شود. ان شاء الله خدا به بنده توفیق بدهد و این کتاب را معرفی کنم تا معلوم شود ایشان چه کسی بود. کتاب دوم ایشان که نور چاپ را به خود ندیده است، کتاب نهج البلاغه الادراک الواقعی بین الفلاسفة القدیمة والحدیثة می باشد که حدود دویست صفحه است. نسخه آن که دستخط ایشان می باشد، در دست من است. این اثر را هم اگر کسی با آن ویژگی هایی که عرض کردم ببیند، می تواند درباره حیطه فلسفی مرحوم جعفری اظهار نظر کند. جالب تر اینکه هر دو این کتاب در اوایل عمر علمی ایشان نوشته شده اند. تاریخ تولد ایشان در جاهای مختلف متفاوت گفته شده است. معمولاً بین ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶ تاریخ تولد واقعی ایشان است. اگر شبیه را قوی بگیریم و بگوییم که ایشان متولد ۱۳۰۲ بود، این دو اثر در سال ۱۳۳۲ نوشته شده اند. در نهایت عمر ایشان موقع نوشتن این دو کتاب ۳۰ سال بود. این دو اثر را هم به حتم یک شبه ننوشتند و ممکن است چندین سال مشغول نوشتن آن بوده باشد. متأسفانه این دو کتاب اصلاً مطرح نیستند. در حالی که مرحوم آقای جعفری، به عنوان فیلسوف از این دو کتاب شناخته می شود. مرحوم آقای جعفری فیلسوف به معنای متفکر مستقل بود. نمی خواهم بگویم که هر چه در این وادی گفته است، صحیح است، بلکه دلمشغول این کار بود و «در اجتهاد بودن» به همین معناست. ممکن است مجتهد بر حق یا بر خطا باشد. آن بحث دیگری است. نمی خواهم بگویم که مرحوم آقای جعفری حقایق عالم را آن چنان که هست، شناخته است. هیچ کس

نمی تواند چنین ادعایی داشته باشد. مهم این است که در این صراط بود و مقلد کسی نبود. دوم اینکه در ساحت فلسفه، مهم ترین عنایت ایشان همین مسئله شناخت و معرفت است. البته در زمینه های دیگر هم، موضوعات دیگری را دنبال می کرد. یکی از مسائل مهم مدنظر ایشان، انسان بود. با قاطعیت می گویم که در انسان شناسی معاصر، آقای جعفری در کل عالم، در زمره انسان شناسان مطرح بود. البته خودم به بعضی از مباحث ایشان انتقاد دارم، اما در انسان شناسی، نه در ایران بلکه در کل عالم، در فرهنگ امروز جزو انسان شناسان طراز اول به شمار می آید. این را هیچ جادرباره ایشان نمی گویند.

اینکه می فرمایید ایشان متفکری مستقل بود به چه معناست؟ یعنی تعلق خاطر به هیچ کدام از فیلسوفان قدیم نداشت؟

در سه قرن اخیر حکمای ایرانی نوعاً صدرایی بودند. البته امروزه دسته دیگری هم با نام نوصدراییون هم ظاهر شدند که نمی دانم مراد آن ها از این تعبیر چیست؛ اما اغلب حکمای ما نوعاً صدرایی هستند. حال اگر کسی خود را ملتزم به صدرایی بودن کند به این معنا که تابع ملاصدرا است، دیگر استقلال تفکر معنا پیدا نمی کند. یعنی اصل را بر این گذاشته است که ملاصدرا هر چه بگوید صحیح است. چنین کسی به خود اجازه تفکر نمی دهد. اگر منظور شما از تعلق خاطر به این معنا باشد، ایشان به هیچ کس تعلق خاطر نداشت. خود شخص شما هم بایسته نیست که به این معنا تعلق خاطر به کسی داشته باشید. وقتی می خواهید تفکر کنید، ممکن است به فلان حکیم اعتماد یا علاقه داشته باشید، آیا وقتی می خواهید درباره او فکر کنید، می گویند که من دارم فکر می کنم؟ یا دارید آن محل تفکر خودتان را نقل می کنید؟ اگر تفکری در کار باشد، از شخص خود شماس. گاهی می خواهید تفکر یک حکیمی را بیان کنید و گاهی می خواهید خودتان فکر کنید و فکرتان را بیان نمایید. اگر آن فکر خودتان است، دیگر تعلق معنا ندارد. اگر راوی بودید، اشکالی نداشت. بسیاری از افراد هستند که عمر خود را صرف بیان کلام ملاصدرا و ابن سینا و دیگران کردند. به این معنا مرحوم آقای جعفری به هیچ یک از حکما تعلق فکری نداشت.

اگر بخواید در نقد وارد بشوید به فلسفه ایشان نقدی داشته باشید آن نقد چه خواهد بود؟

به نظر نقد معنای عجیب و غریبی دارد. نمی دانم اصلاً ما سنت نقد کردن داریم یا نداریم. شاید نداشته باشیم. مانعاً را با پر خاش و بدگویی و نفی اشتباه گرفته ایم. نقد که این ها نیست. مرحوم آقای جعفری که جای خود دارد. نقد این است که اولاً مراد آن موضوع مورد نقد را خوب دریابیم و بفهمیم چه می گوید و بعد به بررسی آن بپردازیم و وجوه مثبت و منفی آن را تبیین کنیم. اما اغلب ما این کار را انجام نمی دهیم، بلکه اگر بدبین هستیم به بدگویی شروع می کنیم و اگر خوش بین هستیم تجلیل می کنیم. در ثانی باید متوجه باشیم که چه کسی و چه نظری را نقد می کنیم. ممکن است یکی از آرای فلان عالم بزرگی اشتباه باشد، نباید که آن را تعمیم بدهیم بر کل آرا و نظریاتش. اگر قصد نقد کردن داریم، باید مسائل اساسی هر عالمی را نقد کنیم و ثانیاً نه با بدبینی و نه با خوش بینی به نقد بپردازیم. نه می خواهیم شخص را بگوییم و نه می خواهیم

آن را به عرش بالا ببریم. چنین اصول نقدی، بر آرای مرحوم آقای جعفری صورت نگرفته است. اگر عده ای می خواهند فلسفه آقای جعفری را نقد کنند، باید به سراغ آن دو کتابی بروند که عنوانشان را عرض کردم؛ یعنی کتاب ارتباط انسان و جهان، و کتاب نهج البلاغه الادراک الواقعی بین الفلاسفة القدیمة والحدیثة.

هیچ کس این کار را نکرده است. ایشان سخنرانی عموم هم داشت و ممکن است در میان کلام خود، سخنی گفته باشد که معمولی و ساده به نظر برسد. آن سخنان که نباید ملاک نقد ما باشد. ابتدا باید سخن اساسی و مبانی نظری ایشان را پیدا کنیم، سپس بدون بدبینی و خوش بینی، بزرگ کردن و کوچک کردن شخصیت ایشان به نقادی عالمانه بپردازیم. چنین کاری متأسفانه صورت نگرفته و نمی گیرد. **کدام یک از آثار ایشان از سوی دیگران بیشتر مورد انتقاد قرار می گیرد؟**

بیشترین نقدی که به آثار ایشان وارد می دانند، شرح مثنوی معنوی است. در حالی خود این آقایانی که درباره شرح مثنوی ایشان بدگویی می کنند، واقعا شاید سر قبر بی مرده ای گریه می کنند. خود مرحوم آقای جعفری اسم کتاب خودش را تفسیر و تحلیل و نقد مثنوی معنوی گذاشته است. مثنوی این همه شرح دارد. یکی از نویسندگان آن را برای ما نشان بدهید که بگوید بالای چشم مولانا ابرو است؛ پیدا نمی کنید. اما مرحوم جعفری بارها سخن مولوی را نقد کرده است. منتقدین چرا این ها را نمی بینند؟ آیا ما می توانیم معادله ای بسازیم و بگوییم که مولوی مساوی با بطلان است؟ آیا واقعا کل مثنوی باطل است؟ خود آقای جعفری می فرمود: «من احصا کردم و دیدم دو هزار آیه قرآن کریم با لفظ آن در مثنوی معنوی آمده است.» ملاحظه سبزواری می گفت: «مثنوی تفسیر قرآن است.» آیا می توانیم بگوییم که کل مثنوی باطل است؟ آخر انصاف هم چیز خوبی است! قطعاً مثنوی خوبی هایی دارد و از نظر منتقدیم می تواند بدی هم داشته باشد. خود مولانا می گوید: «آن که گوید جمله حقتد احمقی است / و آنکه گوید جمله باطل او شقی است» آدمیزاد حرف حق دارد، حرف باطل هم دارد. مولانا که معصوم نبود. متأسفانه امروزه این طور شده است و تا اسم مولانا را بیاوریم، بعضی ها او را به کفر و شرک متهم می کنند. این مرد بزرگوار، مرحوم آقای جعفری در پی این بود که محسنات مولوی را بگوید و غیر محسناتش را هم بگوید. انتقاد یعنی همین؛ که هم خوبی و هم بدی مطلبی را تبیین کنیم.

در زمینه اخلاق و عرفان علمی ایشان، اگر مطلب یا خاطره ای در ذهن مبارکتان دارید، نقل بفرمایید.

من از سال ۱۳۵۵ در خدمت ایشان بودم؛ یعنی حدوداً ۲۱ سال. طبیعی است که در این سالیان از ایشان شناختی حاصل کردم. برترین صفتی که می توانم درباره ایشان بگویم داشتن ایمان است. یک بار به من گفت: «هل دلی از مازندران به من گفت: آقای جعفری، خدا به تو رحم کرده و ایمان به تو داده است. با این کله ای که تو داری، اگر ایمان نمی داشتی، خیالی ناجور می شد.» خدا ایشان را رحمت کند. یقیناً می گویم که ایشان مصداق آیه «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» بود. خاطرات شیرین زیادی با ایشان داریم. دو خاطره را نقل می کنم: حسین آقا بقال همسایه



مثنوی این همه شرح دارد. یکی از نویسندگان آن را برای ما نشان بدهید که بگوید بالای چشم مولانا ابرو است؛ پیدا نمی کنید. اما مرحوم جعفری بارها سخن مولوی را نقد کرده است. منتقدین چرا این ها را نمی بینند؟ آیا ما می توانیم معادله ای بسازیم و بگوییم که مولوی مساوی با بطلان است؟ آیا واقعا کل مثنوی باطل است؟ ملاحظه سبزواری می گفت: «مثنوی تفسیر قرآن است.» آیا می توانیم بگوییم که کل مثنوی باطل است؟ آخر انصاف هم چیز خوبی است! قطعاً مثنوی خوبی هایی دارد و از نظر منتقدین می تواند بدی هم داشته باشد.

ایشان بود. این حسین آقا هم بقال محله و هم از ارادتمندان ایشان بود. یک بار تلویزیون مصاحبه با او کرد. تعریف کرد و گفت: «روزی آقای جعفری به اینجا آمد و مقداری خرید کرد. خرید ایشان زیاد شد. همه اجناس را داخل یک جعبه گذاشتیم و سنگین شد. نمی شد آن را بلند کند و با خود ببرد. باربری را صدا کردم و گفتم که این اجناس را به درب منزل ایشان ببرد. آن باربر سرش مو نداشت. می خواست آن جعبه را بلند کند و روی سرش بگذارد. آقای جعفری به او گفت که جعبه را زمین بگذارد. وقتی روی زمین گذاشت، عمالمه خودش را از سرش برداشت و بر سر آن باربر گذاشت و گفت که جعبه را روی عمالمه بگذارد تا سرت زخمی نشود.» چنین عملی جز با داشتن ایمان ممکن نیست

اطلاع دارید از کدام یک از مراجع تقلید حکم یا اجازه نامه تدریس گرفته بود؟

این قضیه را مکرراً آقای جعفری شنیدم که می گفت: «در نجف اشرف، مرحوم آیت الله سید عبدالهادی شیرازی به من می فرمود: با اجازه من می توانی در این مدرسه اسفار تدریس کنی.» یعنی در نجف اشرف و با آن شرایط مرجع تقلید بزرگ شیعه به ایشان اجازه داد تا فلسفه را تدریس کند. به روایت استاد حکیمی، مرحوم شیخ مجتبی قزوینی هم به ایشان اجازه تدریس فلسفه داده بود؛ چون در همان زمان مقلد نبود. بعضی از آقایان این مطالب را نمی گویند و فقط به انتقادهای بی اساس خود می پردازند.

خلاصه‌های از منظومه فکری علامه جعفری را مورد بررسی قرار دهید تا به سؤالات دیگر برسیم.

ابتدا مقدمه‌ای عرض می‌کنم سپس وارد بحث در مورد علامه جعفری می‌شوم؛ تالگو دانشمندان کشور ما در تاریخ مشهود است اما متأسفانه در روزگار فعلی به فراموشی سپرده شده است. مرحوم علامه کتابی به نام «علم و دین در حیات معقول» دارند که در فصل اول این کتاب به بحث علم در اسلام، احترام ذاتی اسلام به علم، نظر دانشمندان شرقی و غربی به ساحت علم و اندیشه و در ۱۰۰ صفحه پایانی کتاب به سابقه تمدن علمی دانشمندان اسلامی و بارور شدن این دانشمندان به وسیله این دین بزرگ الهی پرداخته شده است.

خیلی از اساتید و اهل فضل به رشته‌های اسلامی که توسط اندیشمندان مسلمان و خصوصاً ایرانی تالگو پیدا کرده است، آگاهی دارند. فروغ پر نور خدمات این دانشمندان به مسلمانان و حتی غیرمسلمانان در رشته‌ها و شاخه‌های مختلف در این کتاب علامه آمده است، اما این دانشمندان به خاک نیستی سپرده شدند و از دید نسل جدید پنهان هستند.

علامه جعفری هم از همین دانشمندان است که بنده از تعریف ایشان قاصر هستم، ایشان با آثارشان، رفتارهای عالمانه، اخلاق متواضعانه و سخنرانی‌هایشان معرفت شخصیت بزرگ خودشان هستند، اما این‌ها از دید نسل جوان ما پنهان است.

ما در علوم و فرهنگ غنی هستیم و خیل عظیمی از منابع فکری در کشور داریم و علامه جعفری یکی از این منابع فکری هستند، اما جوانان ما برای دریافت علوم به سوی کشورهای دیگر دست دراز می‌کنند.

در ایام نوزدهمین سالگرد علامه قرار داریم و بنده معتقدم ایشان مغفول ماندند، رسالت وجدانی ماست که این اشخاص را معرفی کنیم تا هویت بخشی به جوانان داشته باشیم نه اینکه هویت بخشی از سوی فرهنگ‌هایی صورت بگیرد که به قول علامه فرهنگ نیستند. علامه کتابی به نام «فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو» دارند که در آن معنای فرهنگ را از دیدگاه کشورهای مختلف ذکر می‌کنند. بعد ایشان به واژه تهاجم فرهنگی اشاره می‌کنند که فرهنگ ذاتاً یک واژه مفید است مگر می‌شود یک واژه مفید حمله کند، درست این است که بگویید تهاجم بی‌فرهنگی.

به‌عنوان مثال به قول علامه مد در دنیای امروز ناقص خودش است، لباسی که امروز مد می‌شود لباس قبلی را نابود می‌کند و این ضد فرهنگ است.

ایشان حوزه فعالیت فکری‌شان علوم انسانی است در جامعه‌شناسی، روانشناسی، تفسیر عظیم نهج‌البلاغه که متأسفانه بعد از رحلت ایشان ناقص ماند، صاحب‌نظر هستند.

به خاطر دارم بعضی اوقات وارد اتاق ایشان می‌شدیم که در حالت حزن و غریه بسیار عجیبی بودند و بعدها با بحث روی نهج‌البلاغه فهمیدم این گریه‌ها مربوط به مظلومیت‌های امیرالمومنین (ع) بود، در منظومه فکری ایشان ائمه (ع) و حضرت امیر المومنین (ع) جایگاه خاصی داشتند.

دورنما و تابلویی که از ائمه (ع) و امام حسین (ع)



نگاهی طی چشم‌پوشی

پوخته سنت را شکست

♦ رفتاری عالمانه و اخلاقی متواضعانه داشت

فرزند مرحوم علامه جعفری و مدیر موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ضمن معرفی فعالیت‌ها و آثار موسسه، به منظومه فکری و دوره‌های مختلف زندگی علامه پرداخت و نکات جالب توجهی را بیان کرد.

در فضای کنونی کشور ما ترسیم‌شده، چیزی نیست که ما از بزرگان یاد گرفتیم، در بحث عاشورا احساساتمان بیشتر از شعورمان است، شورمان بیش از شعورمان است.

کاش دریافت‌ها و استدلال‌های علامه از قیام عاشورا در جامه بسط و گسترش پیدا کند و چقدر در انسان‌سازی مؤثر است، عنوان کتابی که علامه در مورد امام حسین (ع) نوشته‌اند این است «امام حسین (ع)، شهید فرهنگ پیشرو انسانیت»، ایشان معتقدند انسان فرهنگی دارد که اباعبدالله شهید پیشرو آن فرهنگ است، پرچم آن فرهنگ دست اباعبدالله است و این آموزه‌های بسیار عالی و خالص در افکار ایشان داریم که منتشر نمی‌شود.

زندگی مرحوم علامه به چند دوره تقسیم می‌شود؟

زندگی ایشان به سه بخش تقسیم می‌شود؛ دوره اول کودکی و نوجوانی است، دوره دوم جوانی و طلبگی و میان‌سالگی است تا تفسیر مثنوی، دوره آخر که منتهی به فوت ایشان است در واقع همدم بودن با امیرالمومنین (ع) و اباعبدالله (ع) است.

ابوی تعریف می‌کردند که در کودکی سؤالات هستی‌شناسی برایم ایجاد شد و آمدم از مادرم پرسیدم که این دنیا و کائنات چیست که مادرم گفت نمی‌دانم باوجود اینکه مادرشان باسواد بود و قرآن را به علامه یاد داده بود؛ بعد رفتم از روحانی‌های محل پرسیدم که آن‌ها هم نتوانستند جوابم را بدهند و گفتند شما باید به حوزه بروی و در همان سنین ایشان به حوزه علمیه طالبیه تبریز می‌روند و از هم‌درس‌های ایشان مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی و آیت‌الله شیخ مسلم ملکوتی بودند.

محمدتقی نو پا و نونهال به شدت درس را دوست دارد و حاضر نیست لحظه‌ای درس را کنار بگذارد، در سن ۱۸ سالگی به تهران می‌آید و در درس‌های آیت‌الله مهدی آشتیانی فیلسوف بزرگ شهر شرکت می‌کند، بعد به قم می‌روند و توسط آقای حجت کوه کمرهای و مرحوم شهید صدوقی ملبس می‌شوند.

در تهران محضر شیخ محمدرضا تنکابنی، آقای فلسفی نیز درس خواندند و در قم نیز یک سال درس‌های اخلاق حضرت امام را شرکت می‌کردند.

سپس برادرشان نامه می‌نویسد که مادرمان مریض است برگرد، ایشان علاقه زیادی به مادر دارند و به تبریز می‌روند که می‌بینند مادر فوت کرده است.

آن زمان عالم جلیل‌القدری به نام آیت‌الله میرزا فتاح شهیدی که ۳۰ سال ملازم و شاگرد آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بوده است و به تقاضای مردم تبریز، از نجف به تبریز می‌آید که مرحوم پدرم تعریف می‌کرد که بعد از جریان رفتن پیشه‌وری خیلی او را اذیت کردند و مرحوم علامه در درس‌های ایشان شرکت می‌کردند و آیت‌الله شهیدی ایشان را به نجف می‌فرستد.

ایشان چه سالی ازدواج کردند؟ اگر خاطراتی از والده دارید، بفرمایید

مرحوم پدر سال ۱۳۲۶ با مرحومه جمیله فرش‌یاف انتظار ازدواج کردند و حاصل این ازدواج ۹ فرزند بود که ۶ خواهر و ۳ برادر بودیم که ۳ خواهر ما از دنیا رفتند. همسر علامه جعفری و مادر بنده بسیار

متدین و فداکار بودند، چندین سال زحمت‌های مرحوم علامه را به دوش کشید و مرحوم علامه می‌گفت ایشان ۴۰ سال با من هم کاروانی کرد، والده چون فهمیده بود ابوی منشأ خیرات و خدمات بزرگ اجتماعی، علمی و فرهنگی است، هیچ‌گاه مانع ایشان نمی‌شد و در خدمت پدر و فرزندان بود.

مرحوم علامه در چه خانواده‌ای متولد شدند؟ پدر ایشان چگونه شخصیتی بودند؟

ابوی بنده در تبریز در یک خانواده متدین متولد شدند، مادر ایشان از سادات و علوی‌های تبریز هستند و پدر ایشان حاج کریم جعفری بودند که از اشخاص صادق و پاک تبریز است، مردم تبریز می‌گفتند از ایشان دروغ شنیده نشده است. بنده پدر بزرگم را درک کردم، ایشان شاطر نانو بودند و سواد علمی نداشتند ولی دنیایی از صداقت و صفا بود و تعریف می‌کردند که از وقتی به سن تکلیف رسیدند نماز قضا نداشتند.

به خاطر دارم پدر بزرگ بنده به منزل ما آمدند و چند ماه می‌ماندند، ابوی برای پدرشان احترام زیادی قائل بودند و همیشه جلو ایشان دوزانو می‌نشستند و جلوتر از پدرش به جایی وارد و خارج نمی‌شد.

علامه جعفری در نجف محضر چه کسانی درس خوانده‌اند؟

ایشان محضر سید ابوالقاسم خوبی، سید محسن حکیم، شیخ کاظم شیرازی، سید عبدالهادی شیرازی، سید جمال‌الدین گلپایگانی، شیخ مرتضی طالقانی و ... درس خوانده بودند و از اساتیدشان به نیکی و عظمت یاد می‌کردند اما به اسم شیخ مرتضی می‌رسیدند لحن‌شان عوض می‌شد و از بزرگی ایشان خیلی تعریف می‌کردند.

تفکرات نوگرایی علامه جعفری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

علامه می‌فرمود من بعضی کتاب‌ها را زیر قبایم می‌گذاشتم که اساتید و هم حجره‌هایم نبینند، به کتابخانه علامه امینی می‌رفتم و تا نیمه‌های شب با ایشان بودم و قبل از اذان صبح به حرم امیرالمؤمنین می‌رفتم و گریه ایشان چنان هیبتی داشت که حرم را به هم می‌ریخت.

علامه تعریف می‌کردند که قبل از رفتن به نجف یکی از علما به من گفته که آ میرزا محمدتقی همه چیز فقه و اصول نیست مردم خیلی دردها و سؤالات دیگری دارند. در نجف فقه و اصول را که می‌خواندم عصرها مطالعه آزاد داشتم و فلسفه، فیزیک و ریاضیات را هم می‌خواندم و در همین راستا تعامل‌هایی داشتم و پوسته سنت را می‌شکند و حتی متهم به سنت‌شکنی هم می‌شود.

علامه معتقد بودند بشر این نیست که یکجا ثابت بماند، اصول فقه سر جای خودش است، اما اگر فقه را به‌روز نکنیم در حوزه به مشکل می‌خوریم و در کتاب «کاوش‌های فقهی» می‌گوید هر شئون و عنصری که مربوط به بشر است باید در فقه صاحب‌نظر شود و به دلیل همین تفکرات در نجف دچار مشکلاتی شده بودم تا اینکه آیت‌الله خوبی به بنده اجازه تدریس دادند و موانع تا حدودی برطرف شد چون می‌دیدند که بنده نگاه مطلق به فلسفه یونان ندارم و به فلسفه اسلامی، قرآن و ائمه نظر دارم.

بعد از برگشت از نجف کجا ساکن شدند؟ اگر خاطراتی از این دوره زندگی ایشان دارید، ذکر کنید.

چون خانواده پدری ایشان از تبریز به مشهد رفته بودند و آنجا ساکن شده بودند، علامه هم به مشهد می‌روند و دو سال در درس‌های آیت‌الله میلانی هم شرکت کرده و اولین آشنایی ایشان با مقام معظم رهبری در درس‌های فقهی آیت‌الله میلانی بوده، هم‌چنین آشنایی ایشان با استاد بزرگوار محمدرضا حکیمی در همین درس‌های آیت‌الله میلانی بود.

مرحوم پدرم می‌گفت تالیستان‌ها برای درس و بحث به بیرون از مشهد می‌رفتیم، یکبار همراه با آقای حکیمی و جمعی از فضلا و آ سید علی آقای خامنه‌ای (به زبان علامه چون هم‌درس و بحث دوران جوانی بودند) به آخلمد رفتیم، در باغ یکی از دوستان آقای حکیمی تا ظهر بحث کردیم و سپس دوستان به شوخی همه را داخل استخر انداختند، فقط آسید علی آقای خامنه‌ای و آقای حکیمی ماندند که بنده گفتم سید اولاد پیغمبر است این کار را نکنید که دوستان گوش نکردند و ایشان را هم داخل استخر انداختند.

سپس فهمیدیم که این‌ها همه نقشه آقای حکیمی بوده و رفتیم که ایشان را هم داخل استخر بیندازیم، اما فرار کردند که به آسید علی آقای خامنه‌ای گفتم بیا یک بحث علمی راه بیندازیم وقتی ببیند ما بحث کنیم می‌آید و او را در آب می‌اندازیم که آرام آمد و او را داخل آب انداختیم.

از چه کسانی اجازه اجتهاد داشتند؟

اجازه اجتهاد اصلی ایشان از شیخ کاظم شیرازی است که آن زمان ۲۳ سال داشتند و از آیت‌الله میلانی هم اجازه اجتهاد داشتند.

در مورد تفسیر مثنوی علامه مطالبی بیان کنید. آیا درست است که ایشان توبه کرده‌اند؟

مرحوم علامه وقتی وارد سخنرانی و جلسات دانشگاهی شده بودند سال ۱۳۴۵ عده‌ای از دوستان مانند آقای علی شفیق، عبدالله واعظ، سخایی، هشترودی، جواد آذر، مهدی فکوری و... به ایشان می‌گویند اگر امکانش هست تفسیر مثنوی را شروع کنید که به‌واسطه این جلسات چاپ اول تفسیر مثنوی ۱۳۴۸ انجام شد؛ و تا سال ۱۳۵۳ در حین کارهای دیگر مانند سخنرانی، ارتباطات مردمی زیاد و... روی مثنوی کار می‌کنند.

هنوز هم موضع‌گیری‌هایی در مورد تفسیر مثنوی ایشان هست، شایان تمجید نیست جامعه دینی ما خصوصاً حوزه‌ها و دانشگاه‌ها اگر چیزی را نمی‌دانند با عتاب و حرف‌های زننده پاسخ دهند، علامه حدود صد جا در مثنوی نقد به مولوی نوشته و به‌صراحت نوشته ایشان معصوم نیست و انتقادات ابوی بالادب و متواضعانه است.

علامه قبل انقلاب خیلی اذیت شدند و بعد انقلاب هم حرف‌های نامربوطی می‌زنند، توبه کردن ایشان صحت ندارد و اولین که عده‌ای این حرف را درآوردند وقتی بود که از ایشان پرسیدند آقا شما چرا این‌همه وقت را برای نهج‌البلاغه و قرآن نگذاشتید؟ علامه در جواب فرمودند دیدم عده‌ای مولوی را خیلی بالا و به عرش برده‌اند و عده‌ای هم زندق و کافر خواندند، من از نجف با ایشان آشنا بودم ایشان

ملأست، ولی اشتباهاتی هم دارد. علامه می‌گفتند کسی که می‌خواهد وارد نهج‌البلاغه شود باید در خیلی از علوم تبحر داشته باشد و دیدم که مثنوی زمینه مقدماتی است و بهتر است کمی با مولوی دست‌وپنجه نرم کنم. قلم علامه در مثنوی بی‌باک است و به‌صراحت و با تندری ایشان را نقد می‌کند، ولی وقتی به نهج‌البلاغه می‌رسد قلم پایین می‌آید و متواضعانه است و می‌گوید تفسیر کار مانیست ترجمه کار ماست.

سال ۱۳۵۳ در جلد آخر مولوی را در خواب می‌دیدم که روی نیمکتی نشسته بود و در خواب به فردی گفت از ما دو نفر عکس بگیرید، بعد از عکس گفتم جناب مولوی در جریان هستید من برای مثنوی شرحی نوشتم نظر شما چیست که مولوی در جواب به آسمان اشاره کرد و گفت چرا از من می‌پرسی برو از کسی بپرس که کار را برای او انجام می‌دهی.

ظاهراً با دکتر حسابی هم جلساتی داشته‌اند؟

علامه می‌گفتند سال ۱۳۴۰ شنیدم که شخصی به نام دکتر حسابی استاد فیزیک است جلساتی دارد و ۲۵ سال هر دو هفته یکبار باهم جلساتی داشتیم. اکثر جلسات منزل پروفیسور حسابی بود و در مورد فیزیک و فلسفه باهم صحبت می‌کردیم؛ و کتابی همان موقع به دستم رسید که از برتراند راسل فیلسوف مشهور انگلیسی به دستم رسید بعد از مطالعه این کتاب دیدم اشکالاتی دارد، با پروفیسور حسابی مطرح کردم و ایشان نامه‌ای به برتراند راسل نوشتند.

در مورد آثار و تألیفات ایشان هم مطالبی بفرمایید.

در موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، کتاب‌های چاپ‌شده سال‌های قبل را با بازبینی‌های جدید که ویرایش ادبی شده چاپ کردیم چون کتاب‌های ایشان تا قبل فوتشان ویرایش ادبی و مفهومی نشده بود، تعدادی از کتاب‌های ایشان هم در موسسه ترجمه‌شده است، در بخش نرم‌افزار اقداماتی انجام داده‌ایم چون با بروز فضای مجازی نیازهای مردم هم تغییر پیدا کرده و کتاب تا حدودی از سفره زندگی مردم خارج‌شده است که امیدواریم مسئولین برای این شرایط فکری بکنند.

اولویت کار موسسه در دو بخش است اول مجموعه آثار ایشان است که تاکنون ۱۱ جلد چاپ‌شده و در ۲۴ آبان ۹۶ به مناسبت بزرگداشت ایشان در تبریز رونمایی می‌شود.

اولویت بعدی ما تفسیر نهج‌البلاغه است که ۲۷ جلد است و مباحث کلامی و فلسفی زیادی میان تفسیر فرازهای نهج‌البلاغه مطرح کردند و بنابه گفته خودشان که اگر این مطالب خارج شود خیلی خوب است، ما در موسسه به دنبال این هستیم که این مباحث متفرقه را خارج کنیم که نهج‌البلاغه را منظم‌تر و با حجم کمتر برای مخاطبان ارائه دهیم.

اگر خاطره‌ای از ملاقات علامه جعفری با حضرت امام دارید، بفرمایید.

یکی از ملاقات‌هایی که با حضرت امام در جماران داشتند سال ۱۳۶۲ بود که بنده، مدرم و یکی از خواهرانم هم با ابوی بودیم، آن



علامه قبل انقلاب خیلی اذیت شدند و بعد انقلاب هم حرف‌های نامربوطی به او می‌زدند، توبه کردن ایشان صحت ندارد و اولین که عده‌ای این حرف را درآوردند وقتی بود که از ایشان پرسیدند آقا شما چرا این‌همه وقت را برای نهج‌البلاغه و قرآن نگذاشتید؟ علامه در جواب فرمودند دیدم عده‌ای مولوی را خیلی بالا و به عرش برده‌اند و عده‌ای هم زندق و کافر خواندند، من از نجف با ایشان آشنا بودم ایشان ملأست، ولی اشتباهاتی هم دارد. علامه می‌گفتند کسی که می‌خواهد وارد نهج‌البلاغه شود باید در خیلی از علوم تبحر داشته باشد و دیدم که مثنوی زمینه مقدماتی است و بهتر است کمی با مولوی دست‌وپنجه نرم کنم.

ایام درس‌های علامه از تلویزیون تعطیل شده بود که خود علامه استنکاف می‌کرد، چند ماه پیش کتاب «از دریا به دریا» چاپ‌شده که کشف الابیات مثنوی بود و ۱۱ سال علامه همراه با یک گروه این کار را انجام داده بودند و مجری داشت کتاب را معرفی می‌کرد گفت حیف نبود علامه ۱۱ سال وقتش را برای مثنوی گذاشته کاش کار دیگری می‌کرد درحالی‌که مجری خبر نداشت علامه در حین انجام این کار، کارهای فکری زیادی انجام داده و ارتباطات مردمی فراوانی داشته، که مرحوم علامه از صحبت‌های مجری مکرر شده بودند.

امام به آقای ثقفی گفتند که علامه ابن‌سینای زمان ماست و آقای ثقفی به علامه می‌گفت که امام اکثر برنامه‌های شمارا می‌بینند.

در جلسه‌ای که خدمت امام بودیم، امام گفتند چرا پخش درس‌ها پتان قطع شده، مرحوم ابوی گفتند انشاءالله شروع می‌شود. امام فرمودند اخیراً جلسه‌ای نداشتید؟ مرحوم علامه این‌خاطره را تعریف کرد که مدتی قبل هیئت علمی از آکادمی شوروی به دیدار علامه آمدند و یکی از این افراد به علامه گفت یکی از دانشمندان ما اثبات کرده که مولوی ماتریالیست است که بنده گفتم مولوی با این عظمت در یک مکتب فکری ماتریالیست محدود می‌شود، دانشمند شما یک تریلی با ۴۰ تن بار را داخل یک قوطی کبریت گذاشته و کمی هم جای خالی گذاشته که مسافر سوار کند و امام خیلی خندیدند.

و ... مقالاتی تهیه می کردند و به این جلسات می رفتند. دانشگاه اصفهان بارها ایشان را دعوت کردند و بیشتر سخنرانی های ایشان در دانشگاهها بود و برای اقامت به منزل ما می آمدند.

ایشان سه شب در منزل شان جلسه داشتند و بیشتر دانشجویان یا طلبه های جوان بودند و قبل از انقلاب که شرایط امنیتی بود خودشان تا کسی می گرفتند و به دانشگاه می رفتند، یک بار در دانشگاه صنعتی شریف تا کسی گیرشان نیامده بود که سوار سه چرخه شده بودند.

علامه جعفری وقتی که به ایران آمدند با وجود این که حوزه قم و مشهد بودند اما با دانشجویان و جوانان روابط صمیمانه ای داشتند و مرحوم مهندس بازرگان و دیگران که مؤسس انجمن های اسلامی وقت بودند در جلسات هفتگی از وجود علامه بهره می بردند.

بعد از شهادت شهید مطهری، نیروهای انتظامی افرادی را که به ملاقات علامه می آمدند بازرسی بدنی می کردند اما علامه جعفری سخت نمی گرفتند و هرکسی وقت میخواست به او وقت می دادند و از این جهت سهل المؤمنه بودند و بنده نیز وقتی تهران دانشجو بودم، اوقاتی که دانشگاه نمی رفتم تلفن می زدم و خدمت ایشان می رسیدم و بهره می بردم.

به نظر حضرت عالی چرا امروزه وجود شخصیت هایی مانند علامه کمیاب شده؟

علامه جعفری امکانات تحصیل نداشته و نقل می کردند وقتی قم بودند حتی پول نهار نداشتند، بعضی وقت ها قرض می کردند و حتی نقل می کردند که به یک مغازه بدهکار بودم و رفتم پنیر بگیرم اما مغازه دار به من پنیر نداد، گفت شما هنوز بدهکاری.

ایشان فکر مادیات و دنیا نبودند و خلوص زیادی داشتند و برای رضای خدا کار می کردند و درس می خواندند، همین ها باعث شد تا ایشان معروف و مشهور شوند و مایه افتخار اسلام و حوزه علمیه شود.

بعد از انقلاب امثال علامه جعفری، شهید مطهری و شهید بهشتی کم داریم و یا اصلا نداریم، امثال علامه جعفری ایمان و پشتکار بالایی داشتند و شاید بتوان گفت دلیل کم یاب شدن شخصیت هایی این چنین کم رنگ شدن این دو عامل است.

حوزه های امروز نسبت به قبل از انقلاب کار خاصی نکردند و نتوانستیم افرادی مانند امام حتی در درجه پایین تر تحویل جامعه دهیم، البته نا امید نیستیم اما باید سالیان زیادی کار کرد تا امثال این بزرگان را بتوان یافت.

علامه جعفری با این همه تالیفات، تحقیقات و مطالعات خودشان را طلبه ساده ای به حساب می آوردند.

اگر نکته خاصی به عنوان حسن ختام دارید، بفرمایید.

ایشان ساده زیست بودند و حتی گاهی اوقات به همسرشان می گفتند نکنند این فرش ها برای ما زیاد باشد، در حالی که چند فرش کم قیمت داشتند. یک بار تلویزیون رنگی خریده بودند، آرامش نداشتند تا زمانی که تلویزیون سیاه و سفید را بیرون دادند، می گفتند برای یک روحانی نگه داشتن دو تا تلویزیون در منزل درست نیست.



در آن سالها فضای دانشگاه چگونه بود و علامه جعفری چگونه وارد این فضا شد؟ رابطه ایشان با دانشجویان چگونه بود؟

ایشان در دانشگاه کارمند یا استاد نبودند بلکه محقق بودند از حوزه شروع کردند و در حوزه بودند؛ گاهی برای سخنرانی به دانشگاهها دعوت می شدند و در تمام دانشگاههای ایران برای کنفرانسها، سمینارها و مجالس علمی با موضوع فلاسفه، فارابی، ابن سینا، ملاصدرا

وارد نمی شدند و افرادی مانند علامه جعفری، شهید مطهری، گلزاده غفوری و سایر علمای وقت را دعوت می کردند و در این سخنرانیها ملاقاتهایی با علامه جعفری داشتم. دامادی بنده در این خانواده نیز پیشنهاد آقای مصحف بود و گرنه بنده از قبل با کلاس ها، دروس و آثار ایشان آشنا بودم و در زندان های شاه که بودم کتابهای ایشان را در زندان می خواندم و به افکار ایشان نزدیک شدم.

علاقه مندیم از نحوه آشنایی تان با علامه جعفری بگویید.

بنده دوره های کارشناسی و دکترا را که در تهران می گذراندم، علامه جعفری هم تهران جلساتی داشتند و بنده شبها خدمتشان می رسیدم، با داماد اول ایشان مرحوم مهندس مصحف دوست بودیم و آقای مصحف علامه را به اصفهان دعوت می کردند، چرا که یک کانون علمی تربیتی جهان اسلام داشتند و بحثهایی انجام می دادند و تا حد امکان در مسایل سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیدار با او سهل المؤمنه بود

♦ حوزه های امروز نسبت به قبل از انقلاب کار خاصی نکردند

نویسنده، پژوهشگر، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی، رییس انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران در اصفهان و نیز داماد مرحوم علامه جعفری، توفیقات علامه در دانشگاه، تربیت و جذب دانشجویان در شرایط سخت آن دوران و همچنین خصوصیات برجسته ایشان را مورد توجه قرار داد.



در مطلع سخن با علامه جعفری چگونه و از چه زمانی آشنا شدید و این آشنایی به کجا انجامید؟

در آبان ماه سال ۱۳۶۷ مرحوم پرفسور عبدالسلام به ایران آمده بود تا دوره دکتری فیزیک دانشگاه صنعتی شریف را به دعوت ما افتتاح کند. بعضی‌ها به ایشان پیشنهاد کردند که با علامه جعفری ملاقات داشته باشد. لذا در هفته آخر آبان ۱۳۶۷ فرصت این ملاقات فراهم شد و ما به اتفاق پرفسور عبدالسلام به منزل استاد جعفری رفتیم. بعضی از دوستان از جمله آقای امرالهی از سازمان انرژی اتمی هم آمده بودند. در آنجا گفت‌وگویی میان علامه جعفری و پرفسور عبدالسلام صورت گرفت و من مترجم هر دو بزرگوار بودم. موضوع گفت‌وگوی آنان در زمینه مسائل فلسفی و فیزیکی بود. دیدار من با علامه جعفری در آن جلسه اولین ملاقات رسمی بود؛ البته با آثار ایشان از دوران دبیرستان آشنا بودم؛ اما آن جلسه اولین ملاقات حضوری من با علامه جعفری بود. همچنین بعدها چند ملاقات دیگری با ایشان داشتم و با آقای رشاد و دیگران با ایشان دیدار کردم. روزی در سال ۱۳۷۶ در پژوهشگاه علوم انسانی استراحت می‌کردم که علامه جعفری با من تماس گرفت. به من گفت: «چند نسخه از کتاب تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی شما چاپ شده است؟» گفتم: «چطور؟» گفت: «باید صد هزار نسخه از آن چاپ می‌شد.» به ایشان عرض کردم: «حضرت عالی برای چاپ بعدی مقدمه‌ای بنویسید. شاید این مقدمه برای این امر کمکی کند.» ایشان مقدمه‌ای نوشت و دو هفته بعد مجدداً با من تماس گرفت که بروم و مقدمه را از ایشان بگیرم. وقتی مقدمه را خواندم با ایشان تماس گرفتم و گفتم: «در این مقدمه نقدهایی دارم.» به من فرمود: «حضور تشریف بیاور و اشکالات را مطرح کن.» به منزل ایشان رفتم و بحث خیلی خوبی صورت گرفت و در نهایت آن مقدمه را اصلاح فرمود. بعدها جناب آقای امرالهی مراسمی در سازمان انرژی اتمی برپا کرد که ساختمان دکتر حسینی را به افتخار ایشان افتتاح کنند. علامه جعفری را هم به آن مراسم دعوت کرده بودند. چند جلسه دیدار دیگری هم با استاد جعفری داشتیم که آقای گواهی هم حضور داشت. بحث و گفت‌وگوی خیلی شیرین و مفیدی درباره حافظ و دیگر بزرگان صورت گرفت. مجموع این دیدار و گفت‌وگوها باعث آشنایی بیشتر من با علامه جعفری شد.

بفرمایید که ایشان در زمینه فلسفه و علم چه نوآوری‌هایی داشت؟

علامه جعفری در زمینه مباحث علمی حوزه علمیه پیشنهادی داشت؛ البته چند تن از بزرگان دیگر هم در زمان آیت‌الله بروجردی و پس از فوت ایشان، این پیشنهاد را داده بودند. وقتی علامه جعفری در نجف بود به بعضی از مراجع تقلید پیشنهاد داد که حوزویان نباید فقط به فقه و اصول اکتفا کنند، بلکه باید به فلسفه و

چندان دنبال نشد، اما در دهه‌های اخیر پس از انقلاب به این مسائل توجه بیشتری شده است؛ هر چند به نظرم حوزه علمیه در این زمینه هنوز به حد مطلوب نرسیده و به مسائل روز علمی و فلسفی نپرداخته است. همان اصرار ایشان به روزآمدی حوزه علمیه، در آن زمان جنبه نوآورانه داشت.

کتاب بسیار خوب و راهگشایی برای آن زمان بود. استاد جعفری به تخصصی شدن حوزه علمیه اصرار داشت و بر این باور بود که حوزه باید به مسائل روز علمی توجه داشته باشد؛ لذا در آن زمان چنین کتابی، نوآوری به شمار می‌آمد. اگرچه در آن زمان نوآوری‌های علمی و فلسفی در حوزه علمیه

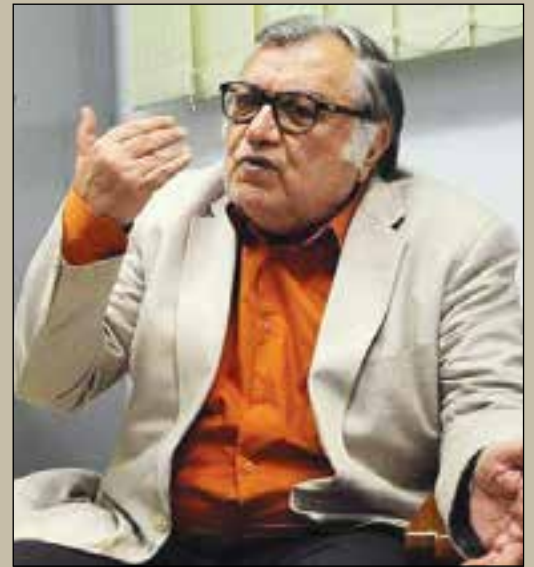
علوم انسانی که در حال حاضر در دانشگاه‌ها متداول است، توجه نمایند. آن مراجع تقلید با این پیشنهاد موافق و بر آن تأکید کرده بودند. به همین خاطر علامه جعفری کتاب انسان و جهان را تألیف کرد. این کتاب در نیمه اول دهه ۱۳۳۰ منتشر شد که حاوی افکار غربی‌ها درباره علوم و فلسفه است و

دکتر مهدی گلشنی

فلسفه را پلی میان علم و دین می‌دانست

♦ اگر طرف مقابل سخن حقی می‌گفت متواضعانه می‌پذیرفت

پژوهشگر فلسفه علم، مترجم، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، و عضو پیوسته فرهنگستان علوم ایران، نوآوری‌های فلسفی و علمی علامه را مورد توجه قرار داد، و از نگاه ایشان درباره مکاتب غربی و ویژگی‌های اخلاقی و علمی او سخن گفت.



علامه جعفری در زمینه مباحث علمی حوزه علمیه
پیشنهادی داشت: البته چند تن از بزرگان دیگر هم در زمان آیت‌الله بروجردی و پس از فوت ایشان، این پیشنهاد را داده بودند. وقتی علامه جعفری در نجف بود به بعضی از مراجع تقلید پیشنهاد داد که حوزویان نباید فقط به فقه و اصول اکتفا کنند، بلکه باید به فلسفه و علوم انسانی که در حال حاضر در دانشگاه‌ها متداول است، توجه نمایند. آن مراجع تقلید با این پیشنهاد موافق و بر آن تأکید کرده بودند. به همین خاطر علامه جعفری کتاب انسان و جهان را تألیف کرد. این کتاب در نیمه اول دهه ۱۳۳۰ منتشر شد که حاوی افکار غربی‌ها درباره علوم و فلسفه است

نظر علمی ایشان درباره مکاتب غربی و مطرح آن زمان چه بود؟

چند مکتب غربی در آن زمان مطرح بودند که یکی از آن‌ها مکتب پوزیتیویست بود که همه مسائل و جواب‌ها را می‌توان از علم گرفت. مکتب پوزیتیویست در آن دوره به شدت رایج بود و به فلسفه بی‌اعتنایی می‌شد و استاد جعفری بر این نظر بود که علوم تجربی به‌خودی‌خود نمی‌توانند تکلیف همه چیز را تعیین کنند؛ بنابراین فلسفه لازم است. ایشان یکی از اولین افرادی بود که در آن دوران به این مسائل توجه داشت. البته مرحوم استاد مطهری و مرحوم علامه طباطبایی هم وارد این قضایا شده بودند؛ اما اغلب توجهشان به مارکسیسم و دفع شبهات آنان بود. نظر علامه جعفری کلی‌تر بود. امروزه این مباحث وارد مکاتب فلسفی شده و لازم است که به آن‌ها توجه بشود. علوم هم به این مباحث نیاز دارد. علوم تجربی نمی‌تواند به همه سوالات ما پاسخ بدهد و برخی از سوالات چارچوب وسیع‌تری می‌خواهند که فلسفه و دین آن چارچوب را فراهم می‌کنند. اگر علم و فلسفه هر دو در خدمت دین باشند، حیات معقولی برای بشر حاصل می‌شود که به امور و سوالات مهم توجه و پاسخ می‌دهد؛ از قبیل این سوالات که از کجا آمده‌ایم، به کجا می‌رویم، هدف زندگی چیست،

هدف هستی چیست و... در آن زمان علوم از فلسفه جدا بود و گمان می‌کردند که جواب همه سوالات را می‌توان از علوم تجربی گرفت. آقای نهرو، نخست‌وزیر هند، رسماً گفته بود هر کسی هر سؤالی دارد باید جواب آن را از علم بگیرد؛ اما علامه جعفری می‌فرمود که علم باید با فلسفه تکمیل بشود و هر دو باید در خدمت دین باشند. با توجه به اینکه مکتب پوزیتیویست در ایران رایج بود و هنوز هم این مکتب رایج است، ولی در غرب به شدت تضعیف شد. علامه جعفری در این قضیه پیشرو بود؛ یعنی خیلی واضح و صریح می‌گفت که علمای علوم تجربی متوجه نیستند که خود دارند فلسفه را به کار می‌برند. امروزه این سخن برای اکثر صاحب‌نظران واضح و عیان شده است و در آن موقع چندان برایشان روشن نبود و فقط برای خواص روشن بود. علامه جعفری تذکر خود را داد و روشن کرد که سوالات از قبیل شناخت انسان و ارتباط او با جهان هستی را باید از ورای علوم تجربی گرفت. از سخنان مهم دیگر ایشان این بود که قرآن ما را به مطالعه طبیعت تشویق کرده است و ما باید خودمان طبیعت را مطالعه کنیم و آن را بفهمیم و اوراق این کتاب را ورق بزنیم. اصرار عجیبی بر این قضیه داشت که مطالعه طبیعت یک وظیفه قرآنی است. علامه جعفری در این جهات واقعا پیشرو بود و مانند دیگران در پی تطبیق علوم نبود، بلکه راه منطقی را در پیش گرفته بود. نظرش بر این بود که اصول اساسی و متافیزیکی را باید از دین گرفت و فلسفه ابزاری برای فهم دین است و از علوم تجربی هم می‌توان برای کمک به فلسفه استفاده کرد. هم علم و هم فلسفه هر دو می‌توانند در خدمت دین باشند. اموری که در آن زمان برای علما مطرح نبود و الان در دهه‌های اخیر به شدت مطرح شده است، علامه جعفری در آن زمان به این قبیل قضایا و مسائل توجه داشت. پوزیتیویست در آن موقع مطرح بود و علامه جعفری با آن مخالفت می‌کرد و خوشبختانه امروزه در غرب تضعیف شده و متأسفانه در جامعه ما تضعیف نشده است. ایشان به مسائل روز جامعه عنایت داشت و به توجه به آنان تذکر می‌داد. لذا علامه جعفری در تمام این جهات جزو پیشروان به حساب می‌آید و از زمان خودش جلو بود.

امتیاز ایشان نسبت به سایر بزرگان زمان خودش در چه چیزی بود؟

امتیاز علامه جعفری در افق وسیعی بود که در نظرش داشت. تنها کسی که می‌توان با ایشان مقایسه کرد، مرحوم استاد مطهری است. هر دو این بزرگواران افق وسیعی داشتند. علامه جعفری مطالعه علوم جدید و تجربی را لازم و ضروری می‌دانست. دیگران به اموری که باعث انحراف می‌شود، توجه نداشتند؛ اما ایشان توجه داشت که سرنخ انحراف در علوم، جهان‌بینی اشتباه و فلسفه باطل است و به

این مسئله هم تذکر می‌داد. به نظرم ایشان نقش پیشرو داشت.

بعضی‌ها می‌گویند که علامه جعفری در هر موضوعی که وارد می‌شد آن موضوع را ناتمام باقی می‌گذاشت. نظر شما در این باره چیست؟

این‌ها کم‌لطفی است و باید دید خود آنان که چنین نظری درباره علامه جعفری دارند، به کدام موضوع ورود پیدا کردند و آن را تمام و کمال کردند؟ علامه جعفری در آن دوره که این مسائل را مطرح می‌کرد، اهل علم عمدتاً اهل فلسفه نبودند. در زمانی این مسائل را مطرح می‌کرد که پوزیتیویست حاکمیت مطلق داشت؛ لذا در این زمینه از دیگران جلو و پیشرو بود. آقایانی که چنین نظری درباره استاد جعفری دارند، چه حرف جدید و دقیقی گفته‌اند که افق‌گشا و تازگی داشته باشد؟ ایشان می‌فرمود که فلسفه را بین علم و دین واسطه قرار بدهید؛ یعنی فلسفه به‌عنوان پلی میان علم و دین قرار بگیرد. این از جمله مسائلی است که ایشان روی آن تأکید داشت.

از ویژگی‌های اخلاقی و نوع رفتار ایشان با دانشجویان برای ما بفرمایید.

ایشان خیلی با سماحت رفتار می‌کرد. بسیار بزرگوار بود. ویژگی‌هایی داشت که از نظر من کم‌نظیر هستند؛ از جمله رفتار ایشان با طرف مقابل بود. تواضع خاصی داشت و اگر طرف مقابل سخن حقی را می‌گفت متواضعانه می‌پذیرفت و به صحت آن اقرار می‌کرد. چنین خصلتی کم‌نظیر بود. افرادی که در آن سطح حاضر باشند استدلال به حق دیگران را بر نظر و استدلال خود ترجیح بدهند، کم هستند. دانشجویان عاشق ایشان بودند. کمتر کسی از علما را دیدم که تا این اندازه در میان دانشجویان دانشگاه طرفدار داشته باشد. این محبوبیت به خاطر نوع رفتار خاص ایشان بود. در واقع سرنخ‌هایی به دست می‌داد؛ یعنی دانشجویان را به فلسفه و علم توجه می‌داد و دوم رفتار ایشان بود که دانشجویان را مجذوب خود می‌کرد. نوع اخلاق و رفتار ایشان فوق‌العاده استثنایی بود.

اگر خاطراتی از علامه جعفری به یاد دارید، برای ما نقل بفرمایید.

در جلسه‌ای درباره حافظ گفت‌وگویی صورت گرفت. ایشان گفت من درباره اشعار حافظ اشکالاتی دارم. وقتی اشکالات خود را مطرح کرد، ماهم پاسخ‌هایی به ایشان دادیم و خیلی متواضعانه قبول کرد. می‌گفت: «من نظر مساعدی به حافظ نداشتم و بعد فالی گرفتم و دیوان حافظ جواب درخوری به من داد و موضع را تغییر دادم.» در آن جلسه با پروفیسور عبدالسلام سوالات به‌روز و جدید علمی از ایشان می‌پرسید. برای مثال از پروفیسور عبدالسلام سؤال کرد: «نظر شما درباره اصل عدم قطعیت

هایزنبرگ چیست؟» پروفیسور عبدالسلام هم در حین پاسخ به سؤال ایشان، خاطراتی از دیدارش با راسل را مطرح کرد. در آن جلسه خاطرات خود را برای همدیگر مطرح می‌کردند و من مترجم آنان بودم. هر دو بزرگوار از آن دیدار لذت بردند. مسائلی که علامه جعفری مطرح می‌کرد، مسائل به‌روزی و جدید علمی بودند. پروفیسور عبدالسلام هم از فیزیک‌دانان زمان ما بود که جایزه نوبل را دریافت کرده بود. در مجموع بحث‌های خیلی زیبا و مفیدی بین آنان صورت گرفت.

به نظر شما طلاب حوزه علمیه از کدام یک از ویژگی‌های شخصیت علامه جعفری می‌توانند الگو بگیرند؟

ایشان سماحت و تواضع خاصی داشت که در میان حوزویان کم دیده می‌شود. نوع رفتارشان با علما و جوانان خاص بود و باید حوزه علمیه از آن الگو بگیرد. بعضی‌ها ممکن است این نوع رفتار متواضعانه را نشانه ضعف قلمداد کنند، اما بنده این ویژگی را نقطه قوت ایشان می‌بینم.

اگر نظر خاصی درباره نوع قلم ایشان دارید، بیان کنید.

قلم ایشان روان نبود؛ به همین خاطر بعضی از متون ایشان در حال بازنویسی است. روان‌نویسی تا حد زیادی امری ذاتی است. البته با اینکه قلم روانی نداشت، اما برای اهل فن و کسانی که تحصیلات بالایی داشتند، قابل فهم بود. شاید بهتر می‌بود که بعضی از مطالب ایشان روان‌تر باشد. همان‌طور که عرض کردم عمده مطالب علامه جعفری در حال بازنویسی است.

دیدگاه و ورود ایشان به مثنوی معنوی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

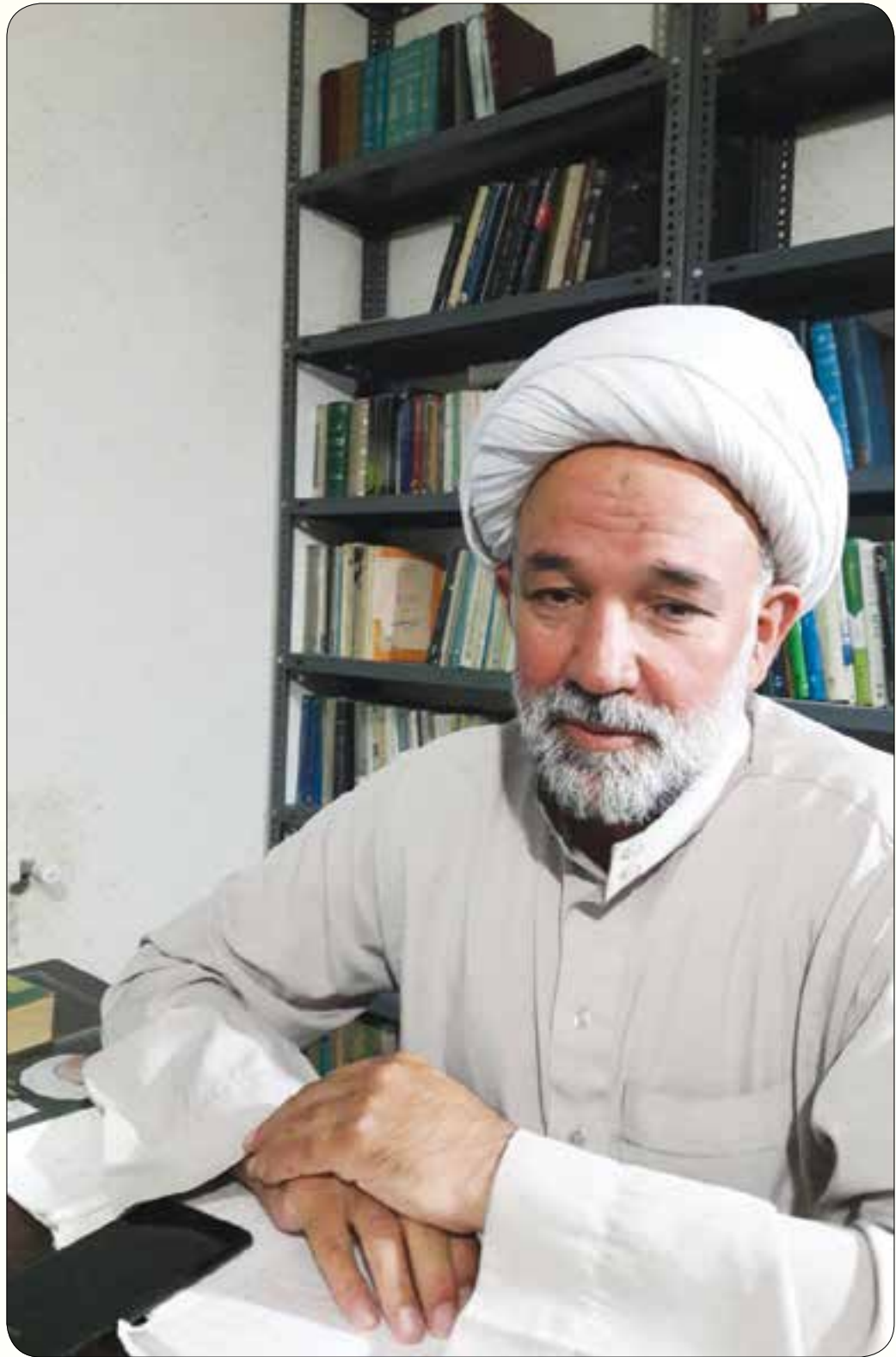
بنده نگاه ایشان به مثنوی را مثبت ارزیابی می‌کنم. بعضی از این بحث‌ها، با ایشان صورت گرفته و در کتاب‌هایم چاپ و منتشر شده است. اشکالاتی به مثنوی مولوی مطرح می‌شد که اکثر آن‌ها را ذکر کرده و جواب هر کدام را داده است. لب سخن ایشان این است که هیچ کس را نباید مطلق در نظر گرفت؛ برای مثال مرحوم جلال‌الدین همایی می‌گفت: «مولوی بعد از پیامبر و ائمه نظیر ندارد.» علامه جعفری نظرش را قبول ندارد، با این حال عمر خود را صرف این کرده است که مطالب کم‌نظیر مثنوی را استخراج کند و آنجایی که ایراد دارد ذکر نماید و خیلی صریح آن‌ها را نقد کند. ایشان واقعا شخصیت آزاده‌ای داشت.

در پایان اگر نکته‌ای باقی مانده بفرمایید.

به نظرم در جامعه ما آن‌گونه که شایسته شخصیت علامه جعفری است، حق ایشان ادا نشده است. همین که الان بعضی از مسئولین به فکر هستند و اندکی به شخصیت علمی و اخلاقی ایشان می‌پردازند تا جبران مافات بشود، باید سپاسگزار زحمات و اهتمام آنان باشیم.

در ابتدا بفرمایید از چه زمانی و چگونه با علامه محمدتقی جعفری آشنا شدید و این آشنایی به کجا انجامید؟

من آن زمانی که در قم مشغول تحصیل بودم با آثار علامه جعفری آشنا شدم. تا اینکه دوره تحصیلم در خارج فقه و اصول، فلسفه و عرفان در قم تمام شد و برای تدریس در دانشگاه آزاد به کرج رفتم. در آنجا پی بردم که بدون استاد درس خواندن برای من دشوار است؛ چون در قم در محضر علامه حسن‌زاده آملی و آیت‌الله جوادی آملی بودم و از محضرشان استفاده می‌کردم؛ لذا در جست‌وجوی استادی در همان سطح و مرتبه بودم که علامه جعفری را پیدا کردم. آدرس منزل ایشان را پیدا کردم و وقتی و زمانی برای ملاقات گرفتم. وقتی با ایشان دیدار کردم عرض کردم: «من از قم به کرج رفتم و در آنجا ساکن شدم و به نظرم استادی که می‌تواند مفید حال من باشد، شما هستید. قصد دارم از محضر شما استفاده کنم.» بعد از مقداری گفت‌وگو ایشان پذیرفت و اول بنا شد که خارج اصول را شروع کنیم و بعد به من فرمود که درس خارج فقه برای معاد ما بهتر است. در واقع درس دوفره را شروع کردیم. من هفته‌ای یک روز از کرج به تهران می‌رفتم و درس مکاسب محرمه را با ایشان شروع کردم. چند تن از رفقا هم تمایل پیدا کردند که درس ایشان را شرکت کنند. از استاد اجازه گرفتم و ایشان هم گفت اشکالی ندارد. پس از مدتی حدود ده نفر شدیم؛ اما رفته‌رفته از تعدادشان کم می‌شد و در نهایت فقط من و ایشان ماندیم. در این اثنا درس از خارج فقه فراتر رفت و بحث اسلام‌شناسی به معنای عام آن مطرح شد. به خاطر دارم که موضوع قبض و بسط تئوریک شریعت دکتر سروش در آن جلسات مطرح شد. چند جلسه بحث ثابت و متغیر در اسلام را بحث کردیم؛ در واقع بحث فقهی را به بحث ثابت و متغیر در اسلام برد. در راستای همین مسائل، کتابی نوشتم. ایشان هم از ابتدا تا انتهای کتاب را محبت کرد و مطالعه و بررسی فرمود و بعضی مطالب آن را اصلاح کرد. رفته‌رفته جلسات ما روند خاصی سر یک موضوع پیدا نکرد، بلکه هر موضوعی که مهم بود، همان بی گرفته می‌شد؛ گاهی موضوعات فلسفی و گاهی عرفانی را دنبال می‌کردیم. هر چند محور بحث و درس ما فقه بود و در کنار آن به موضوعات دیگری می‌پرداختیم. تقریباً هشت سال این قبیل جلسات را ادامه



حجت‌الاسلام والمصلح آیت‌الله العظمی

انسان‌های بزرگ مظلوم هستند

- ◆ زهد واقعی را در استاد جعفری می‌دیدیم
- ◆ بیش از صد جا به مولوی انتقاد کرده‌است
- ◆ به نظر شاگرد بها می‌داد
- ◆ فقه‌شان قوی‌تر از فلسفه‌شان است
- ◆ زمان می‌خواست کسی از دریای معارف او بهره ببرد

استاد حوزه و دانشگاه، پژوهشگر فلسفه و عرفان و از شاگردان صمیمی علامه جعفری، کیفیت درس و بحث، و تسلط مرحوم علامه را بر مبانی علمی محور گفت‌وگوی خود قرار داد و از آزاد اندیشی، زهد، احترام به دانشمندان و سخت‌کوشی علامه سخن گفت.



روزی برایم خاطره‌های نقل کرد و گفت: «در یک سمیناری شخصی بالای سن آمد و از ارسطو خیلی تعریف و تمجید کرد. یکی از دانشجویان از پایین سؤالی در دست داشت و گفت: این ارسطویی که شما از آن تعریف و تمجید می‌کنید حکم برده‌داری را امضا کرده بود؛ آقایی که در سن بود امضای حکم برده‌داری ارسطو را توجیه کرد و گفت: البته در آن زمان اقتضائات خودش را داشت. به نحوی کارش را توجیه کرد و کماکان حق را به ارسطو می‌داد. پس از آن من بالا رفتم و پشت تربیون فرار گرفتم و گفتم: آقای ارسطو انسان بسیار با عظمتی بود؛ ولی در این مسئله قطعاً اشتباه کرده و جای توضیح هم ندارد. والسلام علیکم ورحمة الله. این را گفتم و پایین آمدم. حضار دلشان باز شد و کلی من را تشویق کردند.»

دادیم تا اینکه ایشان بیمار شد و به خارج سفر کرد و در آنجا رحلت فرمود. جلسات ما هفتگی بود و گاهی هر هفته چند جلسه تشکیل می‌شد؛ یعنی حداقل هفته‌ای یک جلسه را تشکیل می‌دادیم.

از کیفیت تدریس ایشان برای ما بفرمایید.

کیفیت تدریس ایشان چندمشخصه داشت. یکی اینکه مطالب گوناگون و فراوان به‌قدری در ذهن ایشان جای گرفته بود که مخاطب گاهی احساس می‌کرد ایشان دارد بحث را به حاشیه می‌برد. حال آنکه ایشان می‌گفت: «در ذهن من همه این مطالب به‌همدیگر ارتباط دارند. از طرفی آن مطالبی مرتبط باهم که به ذهنم می‌آید فقط یک یا دو مطلب را مطرح می‌کنم. همه آنچه به ذهنم می‌آید، مطرح نمی‌کنم.» بحث ارتباط علوم با همدیگر نظر ایشان بود. می‌گفت: «شما نمی‌توانید علوم را کاملاً از همدیگر جدا کنید و علمی را در بستری جدای از علوم دیگر بررسی نمایید.» اگر فقه را بررسی کنیم نمی‌توانیم از فلسفه فقه یا تاریخ فقه بی‌نیاز باشیم. همچنین اگر بخواهیم فلسفه بخوانیم، نمی‌توانیم از تاریخ فلسفه غافل باشیم و فلسفه را از کلام و عرفان جدا کنیم؛ چون این علوم با همدیگر ارتباط دارند و بر همدیگر تأثیر می‌گذارند. این مشخصه که همه علوم به‌همدیگر ارتباط دارند از یک طرف و معلومات وسیع ایشان از طرف دیگر، باعث می‌شد که هضم این

درس‌ها برای همگان با وقت و زمان محدود دشوار باشد و هر کسی نتواند در درس ایشان دوام بیاورد. من با اینکه در قم و تهران اساتید زیادی دیده بودم، اما استادی جامع‌نگر مانند علامه جعفری کم دیدم؛ یعنی در ادبیات، فقه، اصول، فلسفه، عرفان، کلام و... صاحب‌نظر بود. در واقع در اغلب علوم که طلبه‌ها در طول عمرشان با آن‌ها سر و کار دارند، صاحب‌نظر بود؛ آن هم صاحب‌نظر در سطح معلومات خیلی وسیع. وقتی بحث حقوقی مطرح می‌شد، آرا و دیدگاه منحصربه‌فردی ارائه می‌کرد. به خاطر دارم روزی بحث ژنم انسانی مطرح شد. این بحث در آن زمان تازگی داشت. این مسئله که آیا شبیه‌سازی از نظر فقه اشکالی دارد یا خیر. دین اسلام چه دیدگاهی در این زمینه دارد و آیا شبیه‌سازی را مجاز می‌داند یا خیر. چند جلسه در خدمت ایشان بحث بر سر همین موضوع بود. اطلاعات زیادی از کشورهای عربی و غربی داشت. مطالبی جمع‌آوری می‌کرد و آن‌ها را بررسی می‌نمود که مثلاً کلیسا یا علمای اهل سنت در این زمینه چه نظری دارند. در آن زمان دیدگاه‌هایی از سوی برخی افراد در مجلات مطرح می‌شد و حکمی صادر می‌کردند؛ اما علامه جعفری تمام ابعاد قضیه را دنبال می‌کرد و تحقیقات مفصلی می‌نمود و سپس به نتیجه می‌رسید. به خاطر دارم در همان زمان در این زمینه متنی نوشت و چاپ هم شد. به نظرم شیوه تدریس ایشان منحصربه‌فرد بود. فقط قدری حوصله و زمان لازم داشت تا کسی بتواند از دریای معارف ایشان بهره‌های علمی ببرد.

تسلط ایشان بر مبانی علوم مختلف، به‌خصوص مبانی فقهی چگونه بود؟

در انظار عموم مطرح شده بود که ایشان فقط فیلسوف است. برخلاف این دیدگاه با توجه به معاشرت با ایشان، به نظرم آمد که فقه‌شان قوی‌تر از فلسفه‌شان است. حال یا بستر آن فراهم نبود یا ضرورت آن نیامده بود که خیلی عمیق وارد مسائل فقهی بشود. به هر حال ایشان آثار فقهی کمی دارد. در اواخر رساله فقهی ایشان چاپ شد و بعد از رحلتش ظاهراً جلد دوم آن هم چاپ و منتشر شد. ایشان در نجف در محضر آیت‌الله خویی تلمذ کرده بود. در همان جادرس خارج می‌گفت و هنگامی که به ایران بازگشت نیز درس خارج می‌گفت. در تدریس خارج فقه دستشان باز بود و به مباحث مسلط بود؛ اما می‌گفت که الحمدلله اساتید در این زمینه فراوان هستند و بهتر است که به علوم زمین مانده توجه و پرداخته بشود؛ برای مثال شرح نهج‌البلاغه به فارسی یکی از همین ضرورت‌ها است. همچنین مثنوی مولوی با این عظمت زمین مانده است و صوفیان آن را تصرف کردند. در حالی که مولوی یکی از علمای دینی بود و دهها علم را در آثار خود مطرح کرده است. نظرش بر این بود که لازم است تا آثاری از قبیل مثنوی مولوی را احیا کنیم. لذا وقتی در این وادی قدم گذاشت، جنبه‌های فقهی ایشان چندان خودنمایی نداشت. ما که از نزدیک در خدمت ایشان بودیم، فقه‌شان را

قوی‌تر از فلسفه‌ارزیابی کردیم. به گفته خودتان شما هشت سال با علامه جعفری مراد علمی داشتید. لاجرم در این سال‌ها لطفاً چند خاطره از ایشان برای ما نقل بفرمایید.

در آن زمان خدا به بنده لطف کرد و به ذهنم افتاد تا برخی از نکات تعلیمی و تربیتی ایشان را یادداشت کنم؛ لذا پس از فوت ایشان مطالب یادداشتی را تحت عنوان یاد یار چاپ و منتشر کردم که مشتمل بر صد و شصت خاطره بین من و ایشان در آن سال‌ها است. آنچه از خود ایشان سؤال کردم یا بحث و گفت‌وگویی میان من و ایشان رخ داده بود را در قالب یک کتاب جمع‌آوری کردم. مباحث آن کتاب عموماً تاریخی، عرفانی، فلسفی، فقهی، زندگینامه و... است. از میان این خاطرات شاید چند خاطره الان در ذهن دارم که به‌صورت کلی برای شما نقل می‌کنم. یکی از ویژگی‌های ایشان بها دادن به نظر شاگرد است. این ویژگی را کمتر در استادی دیده‌ام. ایشان به شاگردش مانند کسی که هم‌تراز خودش باشد، بها می‌داد و می‌پرسید که نظر شما در این باره چیست. ما هم نظر خودمان را می‌دادیم. گاهی رد می‌کرد، گاهی می‌پذیرفت و گاهی نظرم را اصلاح می‌کرد. یک‌بار نظری گفتم و ایشان هم آن را قبول کرد و هفته بعد آن را رد کرد. به من گفت: «من مطالعه کردم و دیدم که نظر شما صحیح نیست.» بحث بر سر رابطه انسان و جهان بود. ایشان رابطه انسان با جهان را بر چهار بخش تقسیم می‌کرد و من گفتم که پنج بخش است. در آن جلسه پذیرفت که پنج بخش است، اما در هفته بعد گفت: «مطالعه کردم و دیدم همان چهار بخش درست است و آن بخش پنجمی در یکی از بخش‌های این چهارتا گنجانده می‌شود.» دلایل خودشان را ذکر فرمود و من هم پذیرفتم. از هم‌دوره‌های ایشان که می‌پرسیدم تأیید می‌کردند که علامه جعفری از همان دوره جوانی همین‌طور بود و تواضع علمی داشت. این نشان می‌دهد که از همان اول این تواضع را داشت و خودش هم به این مسئله حساس بود. یکی از خاطراتی که در آن کتاب آورده‌ام این است که ایشان روزی به من فرمود: «استادی از قم که فلسفه در سطح عالی می‌گفت، نزد من آمد و گفت: آقای جعفری من هر چه آجر می‌چینم، فرو می‌ریزد. مشکل کار کجاست؟» علامه جعفری اسم آن شخص را ذکر نکرد. مرادش این بود که روند تکاملی در خود نمی‌بیند و حکم آن بنایی را دارد که آجر را روی آجر می‌چیند تا خانه‌ای بسازد، یک‌مرتبه همه آجرها فرو می‌ریزد و خانه تکمیل نمی‌شود. مرحوم علامه جعفری به آن بنده خدا گفت: «با تدریس و نوشتن و تألیف مشکل حل نمی‌شود. این‌ها بخشی از روند تکامل اند و کافی نیستند. هنگام تدریس وقتی شاگردت انتقادی می‌کند و می‌بینی که اشکالش به‌جا است، اگر همان جا اشکالش را بپذیری و به او احسنت گفتی، این آجر

روی آجر دوام می‌آورد؛ اما اگر تکبر استادی به تو اجازه نداد که به صراحت اشکال شاگرد را قبول کنی یا مثلاً در لفافه بپذیری و اما و اگر بی‌خود در آن به کار ببری، روند آجر روی آجر دوام نمی‌آورد. آن قدر باید تواضع علمی داشته باشی که از انتقاد شاگرد خودت استقبال کنی و همان جا اشکال درستش را بپذیری.» بنده این خصلت را در شخصیت علامه جعفری به‌کرات دیده بودم. هم از دوستان دوران نجف ایشان شنیده بودم و هم خودم در آن سال‌ها که در محضرش بودم، واقعاً بارها تواضع علمی ایشان را مشاهده کردم. در واقع به کوچک‌تر از خودش بهای بزرگ‌تر از خودش را می‌داد. ان‌شاءالله اساتید فعلی هم همه این‌گونه باشند. البته به این معنا نیست که هیچ‌کس این تواضع علمی را ندارد، اما امیدوار هستیم که این ویژگی تواضع علمی در میان اساتید همگانی بشود و در همه سطوح حوزه و دانشگاه فراگیر شود.

لطفاً از ویژگی‌های اخلاقی و تواضع علمی ایشان مطالب بیشتری بیان بفرمایید.

یکی دیگر از خصلت‌های ایشان آزاداندیشی است که امروزه در جامعه به آن خیلی نیاز داریم. با اینکه به دانشمندان احترام فراوانی قائل بود، اما در بند هیچ کدام نبود. برای مولوی احترام و ارزش فراوانی قائل بود، اما در بند او هم نبود. در آثارش آنجایی که باید نقدش کند، با بی‌رحمی تمام نقدش می‌کرد. احترامش را نگه می‌داشت، اما در حیطة علمی نقدش می‌کرد. همیشه می‌گفت: «بزرگی بزرگان شما را مرعوب نکند. اگر واقعاً دیدید که در جایی نظر صحیحی ندارند، با خودکار پُرنرنگ زیر مطلب آنان بنویسید که اینجا را اشتباه کردید و به راه غلط رفتید.» ایشان ملاصدرا و ملاهادی و مولوی را خیلی احترام می‌گذاشت و به بزرگی از آنان یاد می‌کرد، اما گاهی در حیطة علمی می‌آورد و باطنی آنان باعث نمی‌شد که چشمش را روی اشتباهاتشان ببندد. روزی برایم خاطره‌های نقل کرد و گفت: «در یک سمیناری شخصی بالای سن آمد و از ارسطو خیلی تعریف و تمجید کرد. یکی از دانشجویان از پایین سؤالی در دست داشت و گفت: این ارسطویی که شما از آن تعریف و تمجید می‌کنید حکم برده‌داری را امضا کرده بود؛ در حالی که امروزه همه بر بطلان حکم برده‌داری اذعان دارند. شما چطور چنین چیزی را با شخصیتی که از آن ارائه می‌کنید سازگار می‌دانید؟ آقایی که در سن بود امضای حکم برده‌داری ارسطو را توجیه کرد و گفت: البته در آن زمان اقتضائات خودش را داشت. به نحوی کارش را توجیه کرد که القا نشود ارسطو اشتباه کرده و کماکان حق را به ارسطو می‌داد. وقتی پایین آمد من در چهره دانشجویان و اساتید دیدم که از جواب او قانع نشدند. پس از آن من را به بالای سن دعوت کردند و اعلام کردند که از استاد جعفری خواهش می‌کنیم که چند دقیقه بالاتر شریف بیاورند و در این باره توضیحی بدهند. من بالا رفتم و پشت تربیون قرار گرفتم و گفتم: آقای ارسطو انسان بسیار با عظمتی بوده؛ ولی در این



از استاد سؤال کردم و گفتم: «حضرت استاد، بعضی‌ها درباره شما می‌گویند که شما هر حرفی داشتید درباره مثنوی گفته‌اید و حرف جدیدی باقی نگذاشتید و ثانیاً از اینکه عمر خود را صرف شرح مثنوی کردید پشیمان هستید.» ایشان اصطلاحی داشت و همیشه آن را به کار می‌برد و می‌گفت: «ای بر پدر دروغ گو لعنت.» در پاسخ من هم گفتم: «ای بر پدر دروغ گو لعنت. اولاً که من همه حرف‌هایی که درباره مثنوی باید می‌گفتم، نگفتم. الان هم اگر دستم یاری کند، برای مثنوی ده جلد مستدرک می‌نویسم. لذا حرف‌هایم درباره مثنوی هنوز تمام نشده است. دوم اینکه مسئله توبه از پرداختن به مثنوی حرف بی‌خودی است.»

ایشان هم دستور لازم را داد؛ اما وقتی کار به دست زیر مجموعه‌ها می‌رسد، ارزش آن را پایین می‌آورند و این بلا سر آن می‌آید که مشاهده می‌کنیم. در بسیار دیگر از مسائل مشابه، مانند مسائل حقوقی، عرفانی و... این دغدغه‌ها را داشت و از آن‌ها رنج می‌برد. به هر حال انسان‌های بزرگ در این زمینه‌ها مظلوم هستند؛ هم در زمان خودشان و هم پس از فوتشان.

برخوردشان با کسانی که ایشان را رنجیده خاطر می‌کردند، چگونه بود؟

برخورد تندی با کسی نداشت و می‌گفت که ناآگاه هستند. روزی برای من خاطره‌ای نقل کرد و گفت: «آقا شیخی به منزل ما آمد و اعتراض کرد که چرا تفسیر مثنوی نوشتی. این هم کتاب است که وقتت را صرف آن کردی؟ به او گفتم: چند دقیقه صبر کن و بنشین. کتاب مثنوی را به او دادم که آن را باز کند. گفتم هر کجا که دلت می‌خواهد آن را تورق کن. چند بیت از آن خواند. گفتم چه می‌گوید؟ نتوانست آن چند بیت را معنی و تفسیر کند. به او گفتم: تو که از شش دفتر مثنوی که هر کدام حدود چهار هزار بیت شعر دارد، نتوانستی پنج بیت را معنی کنی. چطور می‌توانی درباره کل آن نظر بدهی و دیگران را از پرداختن به آن نهی کنی؟ چیزی نداشت که در پاسخ من بگوید. کتاب مثنوی را از او گرفتم و رفت.» برخوردش با مخالفین تا این حد بود و هیچ وقت با کسی تندی نمی‌کرد.

آیا اتفاق افتاده که علامه جعفری از چیزی ناراحت بشود؟

دغدغه‌ها و نگرانی‌های ایشان چه بود؟ یک دوره‌ای استاد را به دانشگاهی دعوت کردند تا درباره حقوق بشر صحبت کند. مرحوم علامه جعفری حقوق بشر غربی را نقد می‌کرد و حقوق بشر اسلامی را درس می‌داد که بعداً با عنوان نقدی بر حقوق بشر چاپ شد. روزی به من گفت: «آن زمان که این کتاب را برای تدریس با خود بردم، یکی از نهادهای علمی کشور انگلستان آمدند و درخواست کردند که کتاب را ببرند و در انگلستان ترجمه و چاپ کنند. اجازه دادم و گفتم اشکالی ندارد. از طرف وزارت خارجه ایران هم آمدند و درخواست کردند که یک نسخه به آنان بدهم تا ترجمه و چاپ کنند. به آن هم اجازه دادم. از آن ماجرا بیشتر از یک سال گذشته است و خبردار شدم که آن نهاد علمی انگلستان، کتاب را ترجمه و چاپ و منتشر کرده و وزارت خارجه ما هنوز کارهای مقدماتی آن را هم انجام نداده است.» مرحوم علامه جعفری از دنیا رفت و تاکنون این کار به دست وزارت خارجه انجام نشده است. این مسئله یکی از آن نگرانی‌های مرحوم علامه جعفری بود که می‌گفت: «ما قدر کارهای خودمان را نمی‌دانیم. این خارجی‌ها نمره ده خود را صد معرفی می‌کنند و ما عرضه این را نداریم که نمره صد خودمان را ده معرفی کنیم.» شاعرش را می‌دهند امام کاری از پیش نمی‌برند. این یکی از آن ناراحتی‌های مرحوم استاد جعفری در عرصه‌های مختلف بود. به خاطر دارم روزی نامه‌ای به مقام معظم رهبری نوشت و به من داد تا به بیت ایشان برسانم. محتوای نامه درباره فرهنگ موضوعی شعر فارسی من بود. مقام معظم رهبری به ما نوشت که این کار خیلی ضرورت دارد و از حوزویان برمی‌آید. چون به هر حال بزرگان شعر فارسی، مانند مولوی و حافظ و سعدی حوزوی بودند. در این قبیل اشعار هزاران موضوع علوم انسانی و قرآنی مطرح شده است. مرحوم علامه جعفری به مقام معظم رهبری نوشته بود که این کار از ضروریات است و شما دستور بدهید که ان شاء الله از این کار حمایت لازم انجام بشود. من به بیت مقام معظم رهبری رفتم و خدمت معاونت فرهنگی ایشان رسیدم. نامه را دادم و بعد گفتند که آقا زیر نامه را پاراف کرده و گفته است که طرح را از آقای فاضلی بگیرید و کارش را انجام بدهید. علی‌رغم دغدغه علامه جعفری و دستور مقام معظم رهبری پس از دو سال پیگیری آن نامه گم شد و کار هم انجام نشد و کمکی هم صورت نگرفت. در نهایت خودم به‌تنهایی ده - بیست جلد فرهنگ موضوعی نوشتم که حدود چند جلد آن چاپ شده است. با قرض و وام این جلدها را به چاپ رساندم. نظر علامه جعفری بر این بود که فرهنگ موضوعی اشعار فارسی باید تدوین شود و به دنیا معرفی گردد. به همین خاطر احساس وظیفه کرد و آن نامه را برای مقام معظم رهبری نوشت و

اگر هم جسارتی ممکن می‌بود، از شدت بهجت و سرور است؛ یعنی از بس که احساس تقرب می‌کرد، این تقریب حالت شادمانی به او می‌داد که چه‌بسا حرف‌هایی می‌زند که خلاف آن شأن و مقام است. استاد جعفری می‌گفت: «این حرف در گوش من بود، اما نمی‌دانستم مولوی دقیقاً کجا به مقام ربوبی جسارت کرده است. تا اینکه بعدها به تفسیر بیت "بی‌ادب حاضر ز غایب خوش تر است / حلقه گرچه کز بود نی بر در است" یعنی مولوی در انا الحق گفتن منصور می‌گوید هر چند این گفته منصور بی‌ادبی است، اما این بی‌ادبی بهتر از آن کسی است که ظاهراً ادب را رعایت می‌کند، اما اهل حضور نیست و نمی‌داند که اصلاً حضور و در محضر الهی یعنی چه. عارفی که به مقام ربوبی و مکاشفه می‌رسد گاهی چیزی از زبانش در می‌رود و می‌گوید. مولوی در اینجا هم منصور را نقد کرده و هم از او دفاع کرده است. در تفسیر این بیت بودم که متوجه شدم آن صوتی که شنیدم ناظر به این قسمت از مثنوی مولوی است که حواسم جمع باشد.» مرحوم علامه جعفری به تفصیل بحث انا الحق منصور حلاج را در شرح خود می‌آورد و آن را نقد می‌کند. آن آقایان این گفته استاد جعفری را که «چیزی نمانده است که مولوی به ساحت ربوبی جسارت کند.» را به «مولوی به ساحت ربوبی جسارت کرده است.» تغییر دادند؛ یعنی آن «چیزی نمانده است» را حذف کردند و گفتند که استاد جعفری می‌گوید مولوی به ذات ربوبی جسارت کرده است. این حرف دروغ و تحریف سخن استاد است. من شخصاً از استاد سؤال کردم و گفتم: «حضرت استاد، بعضی‌ها درباره شما می‌گویند که شما هر حرفی داشتید درباره مثنوی گفته‌اید و حرف جدیدی باقی نگذاشتید و ثانیاً از اینکه عمر خود را صرف شرح مثنوی کردید پشیمان هستید.» ایشان اصطلاحی داشت و همیشه آن را به کار می‌برد و می‌گفت: «ای بر پدر دروغ گو لعنت.» در پاسخ من هم گفتم: «ای بر پدر دروغ گو لعنت. اولاً که من همه حرف‌هایی که درباره مثنوی باید می‌گفتم، نگفتم. الان هم اگر دستم یاری کند، برای مثنوی ده جلد مستدرک می‌نویسم. لذا حرف‌هایم درباره مثنوی هنوز تمام نشده است. دوم اینکه مسئله توبه از پرداختن به مثنوی حرف بی‌خودی است.» بعضی‌ها می‌گفتند ایشان برای جبران، آمده و شرحی بر نهج البلاغه نوشته است. استاد جعفری می‌گفت: «این طور نیست. کلاس مثنوی برای ما مقدمه‌ای برای فهم کلاس نهج البلاغه است. با خود گفتیم که این امیرالمؤمنین است و کلامش شوخی‌بردار نیست و مقداری باید پخته بشویم. به همین خاطر در کلاس مثنوی شرکت کردیم و با دست نسبتاً پُری به محضر نهج البلاغه رسیدیم. علت اینکه نهج البلاغه را بعد از مثنوی شروع کردیم همین بوده است؛ نه اینکه چون مثنوی را نوشتیم، برای توبه از آن، به نهج البلاغه پرداخته‌ایم.»

مسئله قطعاً اشتباه کرده و جای توضیح هم ندارد. والسلام علیکم ورحمه‌الله. این را گفتم و پایین آمدم. حضار دلشان باز شد و کلی من را تشویق کردند. «این آزاداندیشی ایشان را نشان می‌دهد. عظمت و بزرگی افراد نباید باعث بشود نتوانیم نقد علمی و اشتباهاتشان را یادآور بشویم. علامه جعفری می‌گفت: «یکی از شاگردان من شرح من بر مثنوی را بررسی کرده و گفته است که بیش از صد جا به مولوی انتقاد کرده‌ام و اشتباهاتش را تذکر داده‌ام.» ایشان با اینکه این همه به مولوی علاقه داشت و او را انسان با عظمتی می‌دانست، با این حال نقدش می‌کرد. این موضوع بسیار مهمی در مسائل علمی است. ویژگی دیگر، زهد مرحوم علامه جعفری است. سیر زندگی و دوران تحصیل ایشان در نجف و ایران را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم انسانی به دور از امور دنیوی بود. آن زهد واقعی که در عرفان و اخلاق خوانده بودیم، در استاد جعفری می‌دیدیم. از رفقای ایشان در آن زمان می‌پرسیدیم می‌گفتند که استاد جعفری از همان دوره جوانی همین‌طور بود. یکی از دوستان ایشان که الان در اصفهان است اصطلاحی به کار برد که من تاکنون از کسی نشنیده‌ام. ایشان می‌گفت: «آقای جعفری از معدود افرادی است که دوران نجفش با دوران تهرانش هیچ تفاوتی نکرده است.» یعنی همان رفتار و همان ویژگی‌های اخلاقی که در نجف داشت در تهران هم داشت. همان‌طور که در نجف طلبه‌ای معمولی بود، در تهران هم که با عنوان علامه شناخته می‌شد، مانند طلبه زندگی می‌کرد. این‌ها بیانگر وابسته نبودن ایشان به امور دنیوی و عناوین و القاب است. خوشبختانه مرحوم علامه جعفری از این امور به کلی دور بود.

نکته دیگری که لازم است خدمت شما عرض کنم درباره مثنوی و مولوی است که اخیراً در فضای مجازی مطالبی به ایشان نسبت می‌دهند که صحیح نیستند. من تا آنجا که می‌توانستم در فضای مجازی به این قبیل مطالب پاسخ دادم و انتظارم بر این است که شما هم در این مجله این مطلب را منعکس کنید. چند تن از آقایان گفته‌اند که استاد جعفری به ما می‌گفت: «در مکاشفه به من گفته‌اند: آقای جعفری، مولوی به ذات ربوبی جسارت کرده است.» می‌گویند: «پس از مدتی علامه جعفری از اینکه وقت خود را برای مثنوی گذاشته، توبه کرده است.»

اصل قضیه اصلاً به این صورت نیست. من خودم حضوراً این قضیه را از استاد پرسیدم. ایشان جواب داد: «آن زمانی که مشغول نوشتن شرحی بر مثنوی بودم، یک روز صبح قبل از اذان، بعد از چند رکعت نماز، پشت میز مطالعه نشستم و مشغول نوشتن شدم. کمی بعد صدایی شنیدم و صاحب صدا را ندیدم. آن صدا به من گفت: محمدتقی، حواست را جمع کن! مولوی گاهی از شدت بهجت و سرور چیزی نمانده است که به ذات ربوبی جسارت کند.» این جمله، یعنی مولوی جسارت نکرده است.



علامه محمدتقی جعفری در یک نگاه

علامه محمدتقی جعفری به سال ۱۳۰۲ خورشیدی در یکی از خانواده‌های متدین شهر تبریز چشم به جهان گشود و کودکی خویش را در پناه پدری راستگو و مادری سیده و پاکدامن آغاز کرد. کریم جعفری، پدر ایشان شاطر نانو بود و به کار خیلی علاقه‌مند بود و می‌گفت: «کار جوهر زندگی من است». او بیکاری را برای خود مرگ تلقی می‌کرد. مادر محمدتقی با سواد بود و جوان هم از دنیا رفت. به هنگام مرگ (۱۳۲۱ خورشیدی) سی و دو سال داشت. نخستین بار، قرآن را او به فرزندانش یاد داد.

پس از پایان دروس ابتدایی، محمدتقی وارد حوزه علمیه طالبیه شد، سپس راه تهران و قم را در پیش گرفت. او در تهران و قم از محضر فقها و حکمایی چون: میرزا مهدی آشتیانی، شیخ محمدرضا تنکابنی و عارف داناسرشت میرزا محمدتقی زرگر تبریزی بهره‌هایی شایان گرفت. به دنبال آن، به سبب بیماری و رحلت مادر، به تبریز برگشت و در درس آیت‌الله شهیدی حضور یافت. اندکی بعد با اصرار شدید و اکید آن جناب مواجه شد که مصرانه از او می‌خواست راه نجف را در پیش گرفته و هر چه زودتر به کانون علمی حوزه علمیه نجف بپیوندد.

حضور ۱۱ ساله محمدتقی جعفری در دانشگاه دینی بزرگ نجف اشرف که آکنده از اساتیدی بسیار ممتاز و صاحب‌نظر هم‌چون: سید ابوالقاسم خویی، سید محسن حکیم، شیخ کاظم شیرازی، سید عبدالهادی شیرازی، سید جمال‌الدین گلپایگانی، شیخ مرتضی طالقانی و ... بود، تأثیر قاطعانه‌ای در شکل‌گیری شخصیت علمی و عملی استاد جعفری داشت، به گونه‌ای که در سن ۲۳ سالگی (سال ۱۳۶۶ ق) موفق به اخذ درجه اجتهاد از آیت‌الله شیخ کاظم شیرازی شد. جعفری مدت‌ها با مرحوم محمدرضا مظفر -

فیلسوف، فقیه و منطقی نواندیش در نجف - و احمد امین ریاضی‌دان برجسته عراقی - مؤلف کتاب التکامل فی الاسلام - هم‌اندیشی داشت، و همین امر سبب شد تا وی در موضوعاتی چون «فقه و فیزیک»، «فلسفه و زیبایی‌شناسی»، «تاریخ و روان‌شناسی» و برخی دیگر از دانش‌های گونه‌گون، پلک‌دیدگان خود را به آفاق دانش‌های جدید و نوپایی که از مغرب‌زمین سرازیر شده بود، نیندد و در شناخت تمدن علمی غرب و اروپا و ادبیات دوران پس از رنسانس - با تمام جوانبی که داشت - گام‌هایی علمی بردارد.

این موضوع را در آیین نخستین اثر ارزشمند استاد، کتاب «ارتباط انسان - جهان» که در سن ۲۸ - ۳۰ سالگی به رشته تحریر درآمد، بهتر می‌توان نگریست. این کتاب که با گرایش فیزیک و فلسفه تألیف یافته، محصول پویندگی‌هایی بود که سال‌ها به طول انجامید و حضور مؤلف خویش را در مرزهای واقعی دانش‌های نوین، تثبیت کرد. وی تا واپسین روزهای عمر، مطالب و مسائل جدی دنیای جدید را مورد اهتمام قرار می‌داد. این اهتمام در درجه اول، شناخت واقعیات و سعی در فهم و درک درست آن‌ها و در درجه دوم، تحلیل و تشریح منتقدانه آن‌ها بود. تحلیل و آرای استاد در خصوص جریانات فکری، منطبق بر تفکراتی بود که به عنوان دانشمندی جوان و اسلامی‌اندیش، آن‌ها را از اساتید زنده و جریانات زنده دوران تحصیل خود به ارث برده بود، و به نظر می‌رسد، اصل آن به زیربنای تربیتی تمدن علمی اسلام برمی‌گشت.

محمدتقی جعفری پس از اتمام تحصیلات، هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۳۰ به ایران بازگشت، باز به بررسی جریانات فکری روز پرداخت. بی‌گمان، او با روشنفکری‌های واقعی موافق بود و اساساً همین موضوع بود که وی

را به تحقیق و تفحص واداشته بود؛ تحقیق و تفحص‌هایی که شاید پررنگ‌ترین عنصر حیاتش در طول ۶۰ سال زندگی علمی او محسوب می‌شود.

موضوع شایان توجه این است که ایشان برای «اندیشه»، اصالت محض قائل بود و به مقوله «سؤال» و «پرسش»، اهمیتی بسیار جدی می‌داد.

محمدتقی جعفری، در زمره متفکران و اندیشمندانی بود که چون در وادی انسان‌شناسی گام می‌زد، می‌کوشید تا انسان و انسان جدید را به‌درستی بشناسد. بر این اساس، برای انسان‌ها فراتر از اهمیت صوری و نظری، ارزش عملی و عینی قائل بود و با اخلاقی سازنده و سلوکی راهگشا، زیباترین جلوه‌های اخلاقی و حکمی خود را در همین رابطه بروز می‌داد. شاید در پرتو همین جلوه‌ها بود که در مدت زمانی نه چندان زیاد، توانست تألیفاتی پر شمار و عمدتاً بدیع از خود به یادگار نهد، که از مشهورترین آن‌ها می‌توان به مجموعه ۱۵ جلدی «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی» و «ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه» در ۲۷ مجلد اشاره کرد.

این دو اثر به نوبه خود، حاوی عمده‌ترین تفکراتی است که علامه جعفری به مدت ۴ دهه متناوب، به آن‌ها پرداخت و کوشید یافته‌های خویش را در قلمروهایی چون: انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق، حکمت، فلسفه و عرفان، ارائه کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های جعفری این بود که در مقالاتی مثل علم و تفکر، قائل به توقف نبوده، مسیر آن را آشکارا پایان‌ناپذیر می‌دید و پیوسته بیان می‌داشت: «در مسیر علم و دانش هیچ‌گاه قانع نشدم». او به تفکر «تطبیقی»، «روزآمد» و «زمان‌گرا» ایمانی راسخ داشت. بخش مهمی از

جهت‌گیری‌های فکری و علمی استاد - در اصل - به ایده‌ای با عنوان «فرهنگ مشترک بشری» برمی‌گشت.

رحلت

سرانجام علامه محمدتقی جعفری پس از عمری تلاش و تکاپو، در ۲۵ آبان سال ۱۳۷۷ خورشیدی به رحمت ایزدی پیوست و در شهر مقدس مشهد در حرم مطهر امام رضا (دارالزهد) به خاک سپرده شد.

پروفسور ولقاریس، رئیس دانشگاه الهیات آتن، علامه جعفری را این‌گونه توصیف کرده است: «... در تمام عمرم کسی هم‌چون استاد جعفری مرا تحت تأثیر قرار نداده است. در شهر باستانی آتن به جای این‌که برای خیابان‌ها نامی انتخاب کنند، در هر گوشه از شهر ستونی نصب کرده و بر روی هر ستون سه هرمس، خدای ارتباطات را نصب می‌کردند تا راهنمای افراد باشد. هر‌مه‌ها از آن زمان به عنوان اشخاصی برجسته و راهنمایان مردم معروف شدند. فرزاتگانی باهوش که مردان خدا بودند و هدفشان هدایت خلق بود، هر‌مه نامیده می‌شدند. آنان همواره در حال تحقیق و تفحص بودند، استعداد و عقل و هوش خود را صرف خدمت به انسانیت و معنویت کرده، و هم‌چون ستارگانی درخشان، هدایت انسان را در مسیر دشوار زندگی بر عهده داشتند. از این‌گونه اشخاص نادر، می‌توانم به استاد محمدتقی جعفری اشاره کنم، که نه تنها مایه مباهات ایران، بلکه افتخار جهان بود ... وقتی در مقابل استاد جعفری قرار می‌گیرید، احساس می‌کنید در حضور مردی خدایی هستید؛ مردی که به واسطه عقل و روش زندگی‌اش به خداوند نزدیک شده و از او الهام می‌گیرد. استاد جعفری ایمان به خدا را با منطق بشری در هم آمیخته بود. روحش قرین رحمت باد.»

برداشتهایی از تفسیر نهج البلاغه

◆ جلوه والای نهج البلاغه

«سخنان نهج البلاغه جلوه والایی از ابعاد گوناگون یک انسان پویانده در مسیر کمال برین است. طبیعی است که این سخنان، توهّمات بی پایه و جزئیات زودگذر و ذوق پردازی‌های شاعرانه و افسانه‌گویی‌های تخدیر کننده نیست. محتویات این سخنان، به همان اندازه واقعیت دارد که انسان در طبیعت وابسته به آفریننده طبیعت، می‌تواند راه هدف اعلاّی زندگی خویش را در پیش گیرد.»

◆ جامعه‌ای که علی را جدّی نگیرد ...

«آری، بدون مبالغه و تأثرات از احساسات لذت‌بار، بی‌اساس و زودگذر، با کمال صراحت و جدّیت می‌گوییم: طرز تفکرات و رفتار امیرالمؤمنین ۷ در ارتباطات چهارگانه: ۱- ارتباط انسان با خویشتن ۲- ارتباط انسان با خدا ۳- ارتباط انسان با جهان هستی ۴- ارتباط انسان با هموع خود، از بهترین دلایل اثبات هدفدار بودن هستی و انسان است؛ هدفی که بالاتر از لذایذ و امتیازات زندگی مادی آدمی است.

جامعه‌ای که شخصیتی مانند امیرالمؤمنین علی بن

ابیطالب ۷ را که همه گفتارها و کردارها و اندیشه‌هایش حق بوده است، جدّی نگیرد و موجودیت خود را به وسیله تعلیم و تربیت او تکامل نبخشد، بدیهی است که با چه نتایجی مواجه خواهد گشت. اگر بشریت با این قیافه ملکوتی از نزدیک آشنا بود و از تعلیم و تربیت او برخوردار می‌شد، امروزه کمال او به کجا رسیده بود؟»

◆ بر بالین یک بیمار

«هر اندازه فاصله بین ناظر و جسم متحرک زیادتر باشد، حرکت آن جسم کندتر می‌نماید. حقیقت این است که با این که سازنده کشفش زمان در کارگاه مغز ماست و ما می‌توانیم عبور طناب ممتدّ زمان را در درون خود احساس نموده و چگونگی شتاب و کندی آن را به طور مستقیم دریافت کنیم، با این حال، به ندرت اتفاق می‌افتد که ما چنین توجه عمیقی به درون داشته و واقعیت گذشت زمان را به خوبی دریابیم.

آری، فقط در آن هنگام که پس از سپری شدن سالیان عمر به عقب بر می‌گردیم، تا حدودی سرعت گذشت زمان را درک می‌کنیم. فراموش نمی‌کنم که روزی بر بالین یک بیمار نشسته بودم که حدود نود سال از

عمرش گذشته بود و دو روز بعد از دنیا رفت. در آن روزی که هنوز هوش و درک خود را از دست نداده بود، از وی پرسیدم: سالیان گذشته عمر خود را چگونه درک می‌کنید؟ او پلک‌های چشمش را روی هم گذاشت و فوراً باز کرد و گفت: «چنین چیزی و با چنین سرعتی».

◆ زندگی بدون نظم ...

«زندگی بدون نظم، مساوی زندگی بی‌قانون و اصل است که مساوی بی‌هویتی زندگی است. روشن‌ترین و محکم‌ترین دلیل بر ضرورت نظم در زندگی، قانون‌مندی همه اجزاء کوچک و بزرگ جهان هستی است که زندگی آدمی هم یکی از آن‌هاست. کسی که انتظار دارد می‌تواند زندگی را بدون نظم سپری کرد - در حقیقت - منکر قانون حاکم بر هستی بوده و هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمی‌داند! این همان کوری است که با وجود آن، امکان دیدن و دانستن هیچ چیزی وجود ندارد. به جرأت می‌توان گفت: نیرومندترین عامل تخریب زندگی - چه فردی و چه اجتماعی - همین بی‌اعتنایی به نظم است که معلول جهل یا بی‌اعتنایی به قانون‌مندی حیات است که جزئی بسیار بااهمیت از کیهان منظم و قانون‌مند است.»

جملاتی از تفسیر مثنوی

- ۱- متفکرین تماشگر، اندیشمندان تجریدپرستند، همچنانکه درون‌بین‌های تماشگر، هواخواهان عرفان منفی می‌باشند.
- ۲- شخصی که تنها نیروی اندیشه را به کار ببندد و جز اندیشه، فرصت فعالیت به هیچ‌یک از قوای درونی ندهد، مانند این است که «من عالی» فقط یک عینک به چشم دارد.
- ۳- در اثر بعضی از معاصی، نه تنها وجدان از فعالیت می‌ایستد، بلکه گویی وجدان نابود گشته و یک فعالیت «ضد وجدانی» در انسان بروز کرده است.
- ۴- بخندیم، اما سرمایه خنده ما، گریه دیگران نباشد.

- ۵- جهان یا انسان بدون حرکت، مساوی است با نیستی.
- ۶- در بازار پر آشوب نیمه دوم قرن بیستم، بیست و یکمین تمدن، همه چیز انسان و انسانیت را در صورت کالا به معرض فروش در آورده است.
- ۷- دوی جهالت‌های بشری، سؤال است. بیایید آنچه را نمی‌دانیم، سؤال کنیم و تا بتوانیم، سؤال‌ها را بی‌جواب نگذاریم.
- ۸- وجدان تاریخ، همواره قلمی برای کشیدن خطّ سرخ به اباطیل و مزخرفات و اسمای دروغ‌گویان آماده کرده است.

فهرست آثار استاد محمدتقی جعفری

حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب	بررسی و نقد نظریات «دیوید هیوم» در چهار موضوع فلسفی	علم و دین در حیات معقول
حکمت اصول سیاسی اسلام (فلسفه سیاسی اسلام)	توضیح و بررسی مصاحبه برتراند راسل - وایت	شناخت از دیدگاه علمی و قرآن
بررسی فقهی و حقوقی طرح ژنوم انسانی	بررسی و نقد برگزیده افکار برتراند راسل	در محضر حکیم
الامر بین الامرین	بررسی و نقد کتاب «سرگذشت اندیشه‌ها»	حیات معقول
جبر و اختیار	زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام	مبدأاعلا
فلسفه دین	موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی	از دریا به دریا (کشف‌الابیات مثنوی مولوی - ۴ مجلد)
رسائل فقهی (منابع فقه)	تعاون الدین والعلم	تحلیل شخصیت خیام
الرضاع	نهاية الادراك الواقعي بين الفلسفة القديمة والحديثة	مجموعه آثار ۱ - عرفان اسلامی
تعبد و تعقل در فقه اسلامی	تحقیقی در فلسفه علم	مجموعه آثار ۲ - تکاپوی اندیشه‌ها
مجموعه مقالات	تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی	مجموعه آثار ۳ - بررسی افکار هیوم و راسل
پیام خرد	مولوی و جهان بینی‌ها	مجموعه آثار ۴ - معرفت‌شناسی
فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو	عوامل جذابیت سخنان مولوی	مجموعه آثار ۵ - حقوق جهانی بشر و کاوش‌های فقهی
طرحی برای انقلاب فرهنگی	نیایش امام حسین ۷ در صحرای عرفات	مجموعه آثار ۶ - چهار شاعر (خیام، نظامی، سعدی و حافظ)
ارتباط انسان - جهان	امام حسین ۷ شهید فرهنگ پیشرو انسانیت	مجموعه آثار ۷ - سرگذشت اندیشه‌ها (نقد و بررسی کتاب Adventures of Ideas اثر آلفرد نورث وایتهد).
ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل	وجدان	مجموعه آثار ۸ - جبر و اختیار و وجدان
فلسفه و هدف زندگی	اخلاق و مذهب	مجموعه آثار ۹ - فلسفه فرهنگ و هنر
آفرینش و انسان	ترجمه و تفسیر نهج البلاغه	مجموعه آثار ۱۰ - فلسفه اجتماع، تاریخ و تمدن
انسان در افق قرآن	ترجمه کامل نهج البلاغه	مجموعه آثار ۱۱ - معنای زندگی
شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی		



دیدگاه‌های خوبی دارد. نمونه بارز دیدگاه‌های هنری ایشان را می‌توان در کتاب تفسیر مثنوی معنوی دید که حتی امروزه هم با خواندن آن می‌توان به اندیشه رسا، شیوا و پویای ایشان پی برد، درحالی‌که افراد زیادی با ایشان مخالفت کردند.

ایشان خداوند را یک هنرمند می‌دانند که طبیعت و درون انسان و خیلی چیزهای دیگر را به زیبایی خلق کرده، اما متأسفانه امروزه این اندیشه‌ها برای جوانان به‌خوبی پیاده نشده است و برای همین ما دچار مشکلاتی هستیم.

متأسفانه امروزه مردم مطالعه ندارند و خیلی از علماء آثار و تفکراتشان را نمی‌شناسند، فقط به یک سری مطالب از این بزرگان که مدام در حال تکرار است بسنده کرده‌اند و با همین اطلاعات کم در حال نقد کردن این اندیشه‌ها هستیم. قرار نیست علامه جعفری هر چه گفته درست باشد اما ما می‌توانیم مطالب و موضوعات خیلی مفیدی ایشان را فراگیریم.

به نظر بنده تفکر علامه جعفری یک تفکر کلاژ گونه است، مانند کاری که پیکاسو در نقاشی کرده وقتی آثار پیکاسو را نگاه می‌کنیم فکر می‌کنیم که پیکاسو رنگ در رنگ کار کرده در صورتی که شما باید به تابلو پیکاسو فکر کنی تا به نتیجه برسی و منظورش را متوجه شوی.

از دیدگاه علامه ارزش هنر برای انسان چیست؟

از دیدگاه علامه هنر در صورتی که از اعماق روح هنرمند برخاسته باشد مانند فایده آب حیات برای حیات است، ایشان جای شگفتی می‌دانند که نوع انسانی با این همه عظمت‌هایی که در به وجود آوردن آثار هنری یا در بهره‌برداری از آن‌ها، از خود نشان می‌دهد، پیش‌تازان علوم انسانی کمتر به این فکر افتاده‌اند که درباره تخصصات مغزی و روانی بشری که به وجود آورنده و درک کننده هنر هست، درست بیندیشند و در تقویت آن تخصصات از راه تعلیم و تربیت‌های منطقی بکوشند.

علامه در کتاب فلسفه‌شان می‌گویند بسیار جای تأسف است که یک هنرمند نابغه همه نبوغ و انرژی‌های روانی و عصبی و ساعات عمر گران‌بهایش را صرف شورانیدن بی‌نتیجه درون مردم نماید و از این راه تنها به جلب کردن شگفتی‌های مردم قناعت بوزد. من نمی‌گویم تحسین و تمجید و تشویق و قدردانی ارزشی ندارند، بلکه می‌گویم این یک ارزش نهایی و پاداش واقعی برای هنرمند نیست که چند عدد «به‌به» و «آفرین» پاداش واقعی تحول نبوغ و حیات پرارزش جان هنرمند به یک اثر هنری بوده باشد، اگر شورش درون تماشاگران و تحیر آنان در برابر یک نمود هنری مقدمه‌ای برای دگرگونی تکاملی تماشاگران و بررسی کنندگان نباشد، چیزی جز پدیده‌های روانی زودگذر نیستند. ما نباید عاشق و شیفته حیرانی و شگفتی و شورش درون مردم شویم که

می‌توان به زیبایی نگاه کرد. علامه جعفری با وجود اینکه یک روحانی بودند اما خیلی زیبا به هنر نگاه می‌کنند و برای بعضی‌ها عجیب است که یک روحانی چنین دیدگاهی دارد و به این مسائل پرداخته است و در زمینه سینما، نقاشی و موسیقی

توجه دارند، معتقد بودند هنر یکی از نمودها و جلوه‌های شگفت‌انگیز و سازنده حیات بشر است؛ اما متأسفانه امروزه ما به هنر در بعضی مسائل نگاه بد و کدر داریم درحالی‌که به فضای هنری در مسائل فلسفه، مسائل مذهبی و حتی اجتماعی

در ابتدا از درب هنر وارد گفت‌وگو شویم. بفرمایید هنر از نگاه علامه جعفری چه تعریفی دارد؟

ایشان در آثارشان به اندیشه‌های زیباشناسی، اندیشه هنر و فلسفه هنر

آنگی فرید طلوعی

فلاسک چایی‌اش کنارش بود

- ◆ بگذارید اندیشه‌های افراد بروز و ظهور داشته باشند
- ◆ عاشق شگفتی و حیرانی مردم نباشید
- ◆ تفکر علامه جعفری یک تفکر کلاژ گونه است

نویسنده، روزنامه نگار و نوه دختری علامه جعفری، هنر و ارزش آن را از دیدگاه علامه مورد توجه قرار داد و با نگاهی به تحلیل ایشان از مثنوی، به بررسی بُعد فلسفی و عرفانی در آثار وی پرداخت.

آنان آگاهانه یا ناخودآگاه رفع تشنگی روحی خود را در آب حیاتی می‌بینند که از قعر و روان نواغ و هنرمندان جاری می‌شود.

و در ادامه می‌گوید، آقایان هنرمندان نابغه، شما آن آزادی غیرقابل توصیف را که در هنگام به وجود آوردن یک اثر هنری عالی در درون خود دیده‌اید که فقط خود شما می‌توانید عظمت آن‌ها درک کنید، برای پس از ظهور و به وجود آمدن آن اثر نیز که برای مردم مطرح خواهد گشت، حفظ نمایید. این جمله را می‌گویم اگر چه ممکن است برای بعضی از متفکران علمی و هنری قابل هضم و پذیرش نبوده باشد: آن نوع آزادی که در هنگام اکتشاف یک مجهول علمی و فعالیت نبوغ هنری در مقدمه انتقال به واقعیت تازه، در درون محقق و هنرمند شکوفان می‌شود، از نظر عظمت و ارزش روانی اگر بالاتر از واقعیت کشف شده و اثر هنری به وجود آمده، نبوده باشد یقیناً کمتر نیست. شما عاشق شگفتی و حیرانی مردم نباشید، شما خود را رودخانه‌ای فرض کنید که یک واقعیت مفید مانند آب حیات از رودخانه درون شما به مزرعه معارف مردم جامعه، سرازیر می‌شود.

یکبار از علامه پرسیدم چه فیلمی توجه شما را جلب کرده که علامه گفتند فیلم برنادت، این فیلم در رابطه با مسیح بود و موسیقی بسیار قوی دارد، علامه می‌گفتند آن قدر باید هنر قوی باشد که بتواند همه را دگرگون کند. یا به‌عنوان مثال فیلم محمد رسول الله که ۴۵ سال پیش ساخته شده و هنوز هم که موسیقی آن را گوش می‌کنیم تحت تأثیر قرار می‌گیریم و خدا و دین را هم فراموش نمی‌کنیم.

ایشان دارای شعر هم بودند؟

بله اما هیچ‌وقت چاپ نشد.

مرحوم علامه بیشتر فلسفی عرفانی بودند یا فقهی؟

به نظر بنده فلسفی عرفانی بودند اما نه عرفان‌های امروزی؛ در فقه هم دیدگاه خودشان را داشتند، در عمل درویش و عارف بود و هیچ‌وقت زبانی نمی‌گفتند من عارفم.

بنده چندین برخورد ناب از ایشان دیدم، یکبار فردی برای ایشان فرش گران‌قیمت هدیه آورد که علامه گفتند وقتی من این فرش را در اتاقم پهن کنم، شاگردان من با خودشان نمی‌گویند جعفری شما که از علی (ع) و نهج‌البلاغه صحبت می‌کنی این فرش چرا زیر پایت است.

ایشان حتی فلاسک چایی‌شان را کنارشان می‌گذاشتند که به کسی نگویند برایم چایی بیاور.

به عنوان حسن ختام اگر نکته آموزنده‌ای برای مخاطبان ما دارید، بفرمایید؟

در این دوران کمبود چنین افرادی واقعاً احساس می‌شود، ما خیلی مراکز فرهنگی و هنری داریم اما چرا یک کار تأثیرگذار نداریم، چرا نمی‌توانیم بزرگان گذشته را در قالب فیلم یا اثر هنری به دنیا معرفی کنیم.

تا کجا می‌خواهیم نقد را ادامه دهیم و خیلی از چیزها را رد کنیم، چرا خودمان کاری نمی‌کنیم درحالی‌که رو به بحران و سرازیری هستیم، در فضای مجازی افکار مختلف به ذهن جوانان تزریق می‌شود و نابغه‌های خود را از دست می‌دهیم.

افرادی مانند علامه جعفری مظلوم هستند و باید کاری کرد که اینان را به جوانان معرفی کرد، یا به‌عنوان مثال علامه طباطبایی چقدر مظلوم است فقط به نام تفسیر المیزان بسنده کردیم و حتی نتوانستیم حداقل علامه شناس پرورش دهیم.

امروزه منتی را محور قرار دادیم و می‌گوییم من دین و اندیشه را می‌شناسم و اندیشه افراد دیگر را نقد ورد می‌کنیم؛ بنده بعضی اوقات مقالاتی می‌نویسم که اندیشه‌های من را با جناب علامه مقایسه می‌کنند درحالی‌که بنده دیدگاه خودم را دارم و ایشان دیدگاه خودشان را داشتند. بگذارید اندیشه‌های افراد بروز و ظهور داشته باشند و استعدادها از بین نرود.



در مطلع سخن از آغاز آشنایی تان با مرحوم علامه جعفری بشنویم.

من سال ۱۳۵۹ با مرحوم علامه به‌واسطه یکی از دانشجویان علامه آشنا شدم، آن زمان در دبیرستان کلاس‌های عرفان داشتیم و علاقه زیادی داشتم که ایشان را از نزدیک ببینم و مجهولات عرفانی را از

ایشان سؤال کنم. آذرماه ۵۹ با عده‌ای از دوستان جهت پرسشگری خدمت ایشان رسیدیم و در منزل ایشان سؤال‌هایم را پرسیدم و بسیار روز خاطره‌انگیز و دل‌نشینی بود و در واقع تولد نوین ما از آنجا آغاز شد، البته بنده در مدرسه مطهری کلاس‌های تفسیر نهج‌البلاغه ایشان را هم شرکت می‌کردم.

سرکار خانم زهره محمد علی:

در یک قاب و یک حوزه نمی‌گنجید

♦ دیدگاه روان‌شناسانه ایشان مغفول مانده است
♦ پرسشگر نباید مورد تحقیر و توهین قرار بگیرد

از شاگردان مرحوم علامه جعفری و دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، با اشاره به دیدگاه حضرت امام و مقام معظم رهبری به علامه، ابعاد شخصیت علمی و اخلاقی ایشان و نیز اهتمام او به فعالیت در حوزه‌های مختلف علمی را مورد بحث و ارزیابی قرار داد.



شاید بتوان گفت استناد مرحوم امام به ابن سینای زمان بودن علامه به نوعی نگاه فلسفی، عرفانی و نگاه روانشناختانه ایشان مانند ابن سینا به قضا یا باشد؛ ایشان می‌توانست خیلی راحت در همان حوزه فقهی خود کارش را ادامه دهد اما علاقه ایشان به وضعیت جهان امروز، مشکلات و چالش‌های پیش رو انسان امروز باعث شده که ایشان پاسخ دهند و بررسی کنند، چرا که فردی تکلیف مدار و متعهد بودند. علامه در حوزه فقه ایستایی ندارد و این یک امتیاز است که فردی به این اندازه توانایی فکری و روشن بینی داشته باشد که به مسائل مختلف بپردازد.

امام ایشان را ابن سینای زمان می‌خواندند و با توجه به ژرف‌نگری امام این جمله قابل تأمل و بررسی است. مقام معظم رهبری سال ۱۳۷۷ در دیدار با مسئولان ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال علامه جعفری فرمودند: «من حدود سال‌های سی و چهار و سی و پنج بود که ایشان را شناختم و واقعا روح تحقیق و تخصص و نشاط و شور علمی در ایشان مشاهده می‌شد. این روحیه، از دوران جوانی تا پایان عمر و آخرین لحظات حیات ایشان ادامه داشت. همه‌ی این شور جوانی، در کار علمی و فکری و بحث و نوشتن و تحقیق و مطالعه و این‌گونه کارها صرف می‌شد و البته حافظه‌ی فوق‌العاده و استعداد علمی ایشان هم به‌جای خود محفوظ بود. به‌رحال وجود ایشان، حقیقتاً وجود ذی‌قیمتی بود و برای اسلام و مسلمین و نظام اسلامی ارزش داشت و تلاش ایشان مثال‌زدنی است.»

در مورد ابعاد شخصیتی و علمی مرحوم علامه بگویند.

مرحوم علامه در یک قاب و یک حوزه نمی‌گنجید، نمی‌توان گفت به‌تنهایی فیلسوف، عارف، ادیب، مفسر، جامعه‌شناس و یا معلم اخلاق هستند، ایشان در تمامی این حوزه‌ها به‌خاطر نبوغ، حافظه خوب و احساس تکلیف کار کردند و درخشیدند؛ در تمامی حوزه‌ها

با استدلال، متقن و به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش انسان معاصر برای پیدا کردن ماهیت و هویت حقیقی خودش سخن گفته است.

به‌عنوان مثال چند نمونه از کتاب‌های ایشان را مطرح می‌کنم تا به تنوع موضوعات فکری ایشان پی برد؛ کتاب «حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب» تطبیقی بین حقوق بشر از دیدگاه آموزه‌های اجتماعی و حقوقی غرب و نظام حقوق سیاسی اسلام است و با خواندن این کتاب می‌توان به جسارت و شجاعت مرحوم علامه پی برد، چون این یک موضوع سیاسی جهانی است و کسی که ورود پیدا می‌کند که حقوق جهانی بشر را با اسلام مقایسه کند باید هم حرف‌هایی برای گفتن داشته باشد و هم استنادات کافی. همچنین جرات برای به‌منصه رساندن این تفکر و بررسی این دو ایده را داشته باشد که مرحوم علامه همه این ویژگی‌ها را داشتند و احساس تکلیف کردند که باید این کتاب را بنویسند و در این کتاب مفاد حقوق بشر و مواردی که مورد غفلت قرار گرفته است، نقد و بررسی کرده‌اند.

یا در کتاب «حکمت اصول سیاسی اسلام» که ترجمه و تفسیر فرمان حضرت امیر به مالک اشتر است، در این کتاب اصول سیاسی اسلام و نگاهی که باید یک مدیر و فرمانروا به جامعه داشته باشد و قوانین کشورداری عقلانی را از منظر اسلام مطرح می‌کند. در واقع این کتاب نگاه ایشان را در حوزه حکومت‌داری و نظام حکومتی اسلام معرفی می‌کند که این‌ها همه نشان از تنوع موضوعاتی دارد که ایشان مورد بررسی قرار داده‌اند.

یکی دیگر از کتاب‌های علامه، کتاب «امام حسین (ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت» که به عقیده بسیاری از کارشناسان واقعه عاشورا این کتاب از بهترین کتاب‌هایی است که در مورد حادثه کربلا و امام حسین (ع) نوشته شده است یا نیایش‌های امام حسین (ع) در صحرای عرفات که علامه با بیان بسیار زیبا به آن می‌پردازند.

۲۷ جلد ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه که امهات کتاب‌های ایشان است و در آخرین روزهای حیات ایشان تکمیل شد، هم چنین برای افرادی که جویای علم هستند کتاب ۵ جلدی از دریا به دریا را نوشتند که کشف الابیات مثنوی است و بنده در جریان کار بودم که کار طولانی، سنگین و سختی بود.

اگر به موضوعات و عنوان کتاب‌های علامه مانند جبر و اختیار، قضا و قدر، عدل خداوندی، دیدگاه‌های فقهی ایشان، ارکان تعلیم و تربیت وجد اخلاق و مذهب، طرحی برای انقلاب فرهنگی، انسان‌شناسی جهان‌شناسی، ایده‌آل زندگی، آفرینش و انسان، قرآن نماد

حیات معقول و... توجه کنیم یک نکته در همه آن‌ها مستتر است و آن هم شوق مرحوم علامه به نیل و دستیابی انسان به جایگاه حقیقی خودش است.

ایشان در سطح بین‌الملل هم مباحثی مطرح کرده بودند؟

بله علامه سخنرانی‌های بین‌المللی داشتند و امروز هم کتاب‌های ایشان به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شود اما متأسفانه در داخل کشور در مورد ایشان خیلی قدرشناس نبودند؛ در مورد کیفر سرقت در اسلام سخنرانی داشتند که این یک بحث چالش‌انگیز است و همه اسلام را در مورد قطع دست زیر سؤال می‌برند اما ایشان با شجاعت ورود پیدا می‌کند و پاسخ دارد.

لذت در فلسفه و عرفان ابن‌سینا، مبانی حقوق بشر در اسلام، بقا در قرن بیست و یکم، حق کرامت انسانی نظری بر تقسیم‌بندی فلسفه‌ها، دین ابراهیمی جهانی و گفت‌وگوی بین ادیان، نو بینی و نوگرایی در دیدگاه مولوی که همگی مباحث چالش‌برانگیز و جدید است که در حوزه جهانی و کنفرانس‌های بین‌المللی ایشان مطرح شده است.

ایشان در حوزه دیدگاه‌های ملل و نحل و دیدگاه‌های اندیشمندان غربی اطلاعات به روز داشتند و با آن‌ها مکاتبه داشتند و نقد می‌کردند؛ که این برای اندیشمندی که ابتدا در حوزه فقه و فلسفه مشهور شده و به خاطر احساس تکلیف وارد عرصه مباحث دیگر می‌شود و قلم می‌زند، قابل تأمل است. به‌عنوان مثال دیدگاه‌های راسل را که در حوزه الهیات، متافیزیک، اخلاق و فلسفه است، مورد نقد و تحلیل برهانی قرار می‌دهد چون احساس کرده بودند که دیدگاه‌های راسل که یک فیلسوف و ریاضیدان است مورد توجه جوانان است و باید از مطلق‌نگری راسل تا حدی کاسته شود.

به نظر شما ویژگی بارز مرحوم علامه چه بود؟

از ویژگی‌های بارز علامه جعفری نوگرایی و نو بینی ایشان است، اگر مرحوم علامه به تفسیر مثنوی یا کتب دیگری که ادامه به آن اشاره می‌کنم، می‌پردازند به دلیل پاسخگویی به فشر جوان و مردم پرسشگر است.

به‌عنوان مثال در کتاب «بررسی فقهی و حقوقی طرح ژنوم انسانی» که شبیه‌سازی بحثی بوده که اخیراً در دنیا مطرح شده است و بیم‌ها و امیدهایی به دنبال خودش داشته، مرحوم علامه مواردی مانند این‌که مرزبندی‌های این شبیه‌سازی تا چه اندازه است؟ خروج از حوزه خانواده و بی‌هویتی چه عواقبی برای انسان دارد با پاسخ‌های مناسب مورد بررسی قرار داده‌اند و از زوایای مختلف به این قضیه نگاه کردند، دیدگاه

فقهی خودشان را بیان کرده‌اند که در واقع این کتاب شاهدهی بر نگاه نوگرایی علامه است که به چنین مطلبی هم پرداخته‌اند، پایه این کتاب فقهی است اما کارکرد آن کارکرد امروز جامعه است. چرا مرحوم علامه در همان حوزه فقهی به فعالیت ادامه

نداد و وارد حوزه‌های دیگر شد؟

مرحوم علامه جعفری به جهت این‌که در سن ۲۳ سالگی در نجف به درجه اجتهاد رسیدند، نگاه همه کسانی که صاحب‌نظر هستند به ایشان نگاه یک فقیه است و عده‌ای می‌گویند فقیه‌ی که به علوم دینی و حوزوی پرداخته و فقه و اصول خوانده چرا به حوزه‌های دیگر ورود پیدا می‌کند یا یک مجتهد چرا به شعر روی می‌آورد که بنده نمی‌دانم این باید‌ها و نباید‌ها کجا شکل گرفته و ترسیم‌شده است. تک‌بعدی نبودن مرحوم علامه گناه بزرگ ایشان است و تنوع مباحث فکری ایشان را از چارچوب‌هایی که هر حوزه‌ای برای خودش قائل است خارج می‌کند.

شاید بتوان گفت استناد مرحوم امام به ابن‌سینای زمان بودن علامه به نوعی نگاه فلسفی، عرفانی و نگاه روانشناختانه ایشان مانند ابن‌سینا به قضا یا باشد؛ ایشان می‌توانست خیلی راحت در همان حوزه فقهی خود کارش را ادامه دهد اما علاقه ایشان به وضعیت جهان امروز، مشکلات و چالش‌های پیش رو انسان امروز باعث شده که ایشان پاسخ دهند و بررسی کنند، چرا که فردی تکلیف مدار و متعهد بودند. علامه در حوزه فقه ایستایی ندارد و این یک امتیاز است که فردی به این اندازه توانایی فکری و روشن‌بینی داشته باشد که به مسائل مختلف بپردازد.

علامه جعفری توجه ویژه‌ای به نسل جوان داشتند و می‌گفتند پرسش‌گری را در کودکان و جوانان تقویت کنید و پرسشگر نباید مورد تحقیر و توهین قرار بگیرد. وقت زیادی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها می‌گذاشتند. بسیار انسان متواضع، متخلق و مؤدب به آداب الهی و در تمامی حوزه‌ها با استدلال، متقن و به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش انسان معاصر برای پیدا کردن ماهیت و هویت حقیقی خودش سخن گفته است.

یکی از جنبه‌های شخصیتی علامه که مغفول واقع شده دیدگاه روان‌شناسانه ایشان بود و امیدوارم این گوهری که چندان شناخته‌شده نیست با کوشش و تلاش جوانان و فرزندان ما به جامعه معرفی شود. اگر جوانان ما امثال علامه و شاخصه‌های شخصیتی این اندیشمندان را بشناسند شاید کمتر افکار و اندیشه‌های کسانی که به دنبال الگوسازی انسان‌های غیر متخلق و موجودات تخیلی هستند، آن‌ها را جذب کند.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ به یقین، رسولی از خود شما
بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر
هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است!
(توبه، ۱۲۸)

مؤمن حتی با دشمن خود اخلاق نیکو دارد

♦ پیامبر اکرم (ص) شاهد بر اعمال ما هستند



استاد اخلاق حوزه در این گفتگو که در آستانه رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و شهادت امام حسن مجتبی و امام رضا (علیهما السلام) صورت گرفت، به آیات و روایاتی در جایگاه و فضائل رسول اکرم و اولاد پاهایش، پرداخته‌اند.

در آستانه فرا رسیدن بیست و هشتم و سیام صفر، سالروز شهادت امام رضا (ع) و امام حسن مجتبی (ع) و رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) هستیم و جا دارد به بزرگی و فضایل این سه شخصیت بزرگ تاریخ اسلام بپردازیم. در مطلع سخن لطفاً از شخصیت معنوی پیامبر گرامی اسلام (ص) آغاز فرمایید.

بنده قابل نیستم که درباره فضایل پیامبر اکرم (ص) و امام حسن مجتبی (ع) و امام رضا (ع) سخنی بگویم؛ اما بقدر توان مطالبی عرض می‌نمایم. به قول شاعر: «آب دریا را اگر نتوان چشید / هم به قدر تشنگی باید چشید».

بعد از سلام و تحیت بر پیامبر اکرم (ص) مطالب خود را با این جمله زیبا شروع می‌کنیم: «لکل نبی فی الأنام فضیلة و جملة ما جموعه لمحمد؛ کما سنی لنبینا خاتما، به نختم ذکر جمیل و نبندی». از قرآن این استنباط می‌شود که فرزندان پیامبر (ص)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هستند و آن آیه این است: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَدْعٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعُلَمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» به این مطلب اشاره کردم تا شبهه‌ای در این باره باقی نماند. هم شیعیان و هم اهل سنت اذعان دارند که منظور از «آبْنَاؤَنَا وَأَبْنَاؤَنَا» در این آیه شریفه، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هستند و منظور از «أَنْفُسَنَا» امام علی (ع) است.

در قرآن آیات زیادی راجع عظمت و مقام پیامبر داریم که به دو سه آیه آن اشاره می‌کنیم. خدا در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَوَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظًا الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» یعنی ای رسول خدا، به برکت و رحمت الهی، در برابر مردم، نرم و مهربان شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را بیخس و برای آن‌ها آموزش بطلب؛ و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی قاطع باش و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. مشورت با مردم، نوعی احترام برای آنان به شمار می‌آید، اما به هر حال هر کسی رأیی دارد و به هر رأی هر کسی نمی‌توان عمل کرد. گاهی آرا یا همدیگر تضاد دارند. تصمیم نهایی با شخص پیامبر گرامی اسلام (ص) است. این آیه برای ما درس خوبی به شمار می‌آید. برای امثال بنده طلبه باید با مردم خوش اخلاق باشیم. از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است: «مُرْتُ بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا امْرُتُ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ» یعنی من از طرف خدا مأمور هستم، همان‌طور که باید تبلیغ رسالت کنم، با مردم مدارا نمایم. ما طلبه‌ها هم باید همین‌طور باشیم. مردم به‌عنوان طبیب معنوی به ما نگاه می‌کنند. وقتی مسائل

و مشکلاتشان را با ما در میان می‌گذارند، باید با دست پر و مدارا با آنان رفتار کنیم. آیه دیگر در قرآن هست که خدا به پیامبر می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، یعنی ما تو را برای همه عالم رحمت قرار دادیم. این به معنای تعمیم نبوت پیامبر اسلام برای همه مردم اعم از عرب، عجم، کرد، ترک، سیاه، سفید، آینده، گذشته و تانقراض عالم است. خدا درباره پیامبر گرامی اسلام (ص) تعبیر «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (سوره احزاب) را به کار برده است، یعنی پس از ایشان پیامبر دیگری نخواهد آمد.

همچنین در سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۸ می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» به یقین، رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است. اگر مشکلی برای ما پیش بیاید، پیامبر ناراحت می‌شود و بر ایمان آوردن و سعادت ما حریص است. همچنین با مؤمنین رؤف و رحیم است. قلب مهربانی دارد و از اینکه مردم در گمراهی باشند ناراحت می‌شود.

خدا در سوره احزاب آیه ۴۵ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَذَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»، در واقع پنج ویژگی درباره پیامبر بیان کرده است. می‌فرماید: «ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا بر رفتار و کردار امت گواه باشی، و مؤمنان را به بهشت و پادشاهای الهی مژده دهی، و کافران و گناهکاران را از عذاب دوزخ بترسانی. تو را فرستادیم تا مردم را به اذن خدا به‌سوی او فراخوانی و در راهنمایی آنان به‌سوی سعادت چراغی تابان باشی». آن پنج ویژگی این است که پیامبر شاهد اعمال مردم در گذشته و آینده است. در روایت داریم که هر امتی با پیامبر خودشان محشور می‌شوند. امت اسلامی هم با پیامبر اکرم (ص) محشور می‌شوند و ایشان شاهد بر اعمال ما است. خدا در قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلُمُونَ فِتْيَانًا».

در این باره اشعاری هست که به دو بیت آن اشاره می‌کنم: «و الناس يوم الحشر راياتهم خمس / فنهاها لك أربع / فرايته العجل و فرعونها / و سامرى الامة المشنع / و راية يقدمها حيدر / و وجهه كالشمس إذ تطلع»، یعنی در روز قیامت پنج پرچم ظاهر می‌شوند و کسانی که در زیر آن چهار پرچم هستند، اهل دوزخ‌اند؛ اما کسانی که زیر آن پرچم پنجمی هستند، اهل نجات هستند که امیرالمؤمنین (ع) به نمایندگی از پیامبر اکرم (ص) آن را در دست گرفته است. خدا در این آیه شریفه که به آن اشاره کردیم، پنج منصب برای پیامبر ویژگی خاص تعیین کرده است: اول اینکه شاهد بر اعمال ما است؛ دوم، بشارت دهنده است؛ سوم، بیم دهنده است. مؤمنین را به بهشت بشارت می‌دهد و کفار را از جهنم می‌ترساند؛ چهارم اینکه، پیامبر مردم را

به خدا دعوت می‌کند. به دنیاپرستی و ضلالت دعوت نمی‌کند. خدا هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر اینکه به مردم بگوید: «قولوا لا اله الا الله»، یعنی مردم را دعوت به یکتاپرستی می‌کند. پیامبر ما هم دعوت به یکتاپرستی می‌کند. پنجم اینکه، پیامبر چراغی روشن و جهان‌افروزی است که نورش همه دنیا را فرا گرفته است. تعبیر سراج درباره امام حسین (ع) هم هست؛ چون پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «ان الحسن مصباح الهدى و سفينة النجاة» در واقع امام حسین (ع) هم چراغ هدایت و کشتی نجات امت است.

اربعین را به تازگی پشت سر گذاشتیم. شکر خدا علی‌رغم مخالفت دشمنان اهل بیت (ع) راهپیمایی باشکوهی صورت گرفت. خبرگزاری‌ها اعلام کردند که قریب به بیست میلیون جمعیت از دولت‌های مختلف برای عرض ارادت به محضر امام حسین (ع) راهی کربلا شدند و در آنجا گرد هم آمدند. چند شب پیش با برادر بزرگوارم در مشهد تماس گرفتم. به من گفت: «برای عرض تسلیت به محضر مبارک امام رضا (ع) آن قدر جمعیت به آنجا آمدند که استانداری اعلام کرده است همه امکانات و مدارس فرهنگی و غیر فرهنگی را در اختیار مردم گذاشتند و گفتند ای مردم مشهد، ما کمبود جا داریم. کمک کنید و این زائرین امام رضا (ع) را که به‌عنوان عرض تسلیت راهی اینجاشدند، جای بدهید». بنابراین یکی از ویژگی‌های پیامبر اسلام (ص) سراج منیر است. خدا به دنباله آیه می‌فرماید: «و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا».

در بخش دوم فرمایشاتتان به توصیف شخصیت امام حسن مجتبی (ع) بپردازید و روایاتی درباره فضایل ایشان نقل کنید.

درباره امام حسن (ع) از پیامبر روایات زیادی نقل شده است. در روایت معروف داریم که: «الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة». در جای دیگری می‌فرماید: «الحسن والحسين عليهما السلام إمامان قاما أو قعدا». همچنین روایتی به این نحو نقل شده است: «خذ النبي يد الحسين و صوته يوم ما قال و صحبه في مجمع من ودني يا قوم او هذين او ابويهما فالخلد مسكنه معي»، یعنی کسی که حسن و حسین و پدرشان را دوست بدارد، در روز قیامت با من هم‌نشین است. شاعر می‌گوید: «اگر صد بار شویم من دهان را / نشاید نعت من نعت حسن را». ما کجا و امام حسن (ع) کجا که دریای علم و آن همه فضایل بود. شاعر دیگری در این باره این‌گونه می‌سراید: «من چه گویم ز امامی که سنایش حسن است / نام حسن، باب حسن مام، حسن / که حسن در حسن است». امام حسن (ع) با آن اخلاق کریمی که دارد، واقعاً حسن بود. این حدیث درباره حلم امام حسن (ع) را مرحوم محدث بزرگوار، شیخ عباس قمی در سفینه البحار این‌گونه آورده است: «قال الحسن عليه السلام ان أحسن الحسن، الخلق الحسن»، بهترین زیبایی‌هایی که

انسان مؤمن باید داشته باشد، اخلاق نیکو است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «أَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا» نزدیک‌ترین افراد به من که در روز قیامت محشور می‌شوند، آن‌هایی هستند که اخلاق نیکو دارند. روایت دیگر هست که می‌فرماید: «بهترین امت من کسی است که در خانه با خانواده سختگیری نکند». حدیث اول عام بود و راجع به همه مؤمنین است. پیامبر در حدیث دوم به اخلاق نیکو در خانواده هم اشاره می‌کند. بعضی‌ها در بیرون خوش اخلاق‌اند، اما در منزل سخت‌گیر و بدخلق هستند. شخص مؤمن باید هم در بیرون و هم در منزل خوش اخلاق باشد. وقتی به منزل می‌آید سلامی به خانواده کند و خسته نباشید به عیال خود بگوید.

این قبیل رفتارها، خستگی را از تن همسر بیرون می‌کند. داستان سعدانصاری را یادآور می‌شوم که با آن عظمتی که داشت و پیامبر بر او نماز خواند و در تشیع او شرکت کرد و خودش او را دفن فرمود. وقتی مادر سعد گفت: «یا سعد، هنیئاً لك الجنة»، یعنی ای فرزندم سعد، بهشت گوارایت باد. در این حال پیامبر فرمود: «لان گرفتار عذاب قبر شد». پیروان پیامبر عرض کردند: «یا رسول الله، سعد اهل مبارزه با دشمنان و جهاد بود. نماز شب می‌خواند و زاهد بود. شما خود این همه به جنازه او احترام کردید و فرمودید که فرشتگان آسمانی در تشیع جنازه او شرکت کردند. پس چرا گرفتار عذاب قبر شد؟» پیامبر فرمود: «بله، اما او در منزل با خانواده و اهل و عیالش بد اخلاق بود». آقایان باید توجه داشته باشند که اخلاق فقط به این نیست که ما با دوست و رفیقمان بخندیم و خوش اخلاق باشیم، اما در منزل با عیال و فرزندان عبوس باشیم. پیامبر می‌فرماید: «خداوند از عبوس بودن و بد اخلاق بودن، خشمگین می‌شود».

ائمه ما جامع منقول و معقول و جامع همه صفات کمال معنوی، ظاهری و باطنی هستند؛ در عین حال هر کدام از آنان به یک صفت معروف است.

بازترین صفت امام حسن مجتبی (ع) چه بود؟

خواججه نصیرالدین طوسی می‌گوید: «اللهم صلِّ و سلم و زد و بارک علی صاحب الدعوة النبویة، و الصلوة الحیدریة، و العصمة الفاطمیة، و الحلم الحسنیة، و الشجاعة الحسنیة، و العبادة السجادیة، و المآثر الباقریة، و الآثار الجعفریة، و العلوم الکاظمیة، و الحجج الرضویة، و الجود التقویة، و التقاوة التقویة، و الهیبة العسکریة، و الغیبة الإلهیة» وقتی به امام حسن (ع) می‌رسد می‌گوید: «والجلم الحسنیة»، یعنی صاحب صبر نیکو است. این داستان معروف است که مرد شامی وارد مدینه می‌شود و می‌بیند امام حسن (ع) لباس سفید و زیبایی پوشیده است و سوار بر مرکب بسیار باشکوه از بازار تردد می‌کند. این مرد شامی می‌خواست قبر پیامبر (ص) را زیارت کند. به همین خاطر از شام به مدینه آمده بود. در آن زمان تبلیغات

گسترده‌ای علیه امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان او از سوی امویان صورت گرفته بود. آن مرد شامی از یک نفر سؤال کرد که این آقا کیست؟ به او گفتند که ایشان فرزند پیامبر، حسن مجتبی است. تا این را شنید شروع کرد به بدگویی و توهین علیه امام حسن (ع). مقابل امام ایستاد و تا می‌توانست بدگویی کرد. امام حسن (ع) با حلم تمام حرف‌هایش را گوش داد. یاران امام عصبانی شدند و می‌خواستند آن شخص را تنبیه کنند، اما حضرت امام حسن (ع) اجازه نداد. وقتی آن مرد شامی حرف‌هایش را زد، امام به او فرمود: «سلام علیکم، گویا اهل شام و در این شهر غریب هستی. به منزل ما بیا و دمی استراحت کن. اگر در این شهر قرض داری، بگو تا قرضت را ادا کنیم. اگر گرفتار زندگی هستی، سعی می‌کنیم آن را برطرف کنیم.» به یکی از غلامان خود دستور داد که او را به منزل بیاورند. آن مرد را خدمت امام حسن (ع) بردند و از او پذیرایی کردند. وقتی می‌خواست به طرف شام برگردد، امام مقداری سکه به او داد تا در راه در سختی و گرفتاری نباشد. وقتی با اخلاق نیکوی امام حسن (ع) روبه‌رو شد، به جمع مریدان او پیوست. همه این‌ها به خاطر اخلاق نیکو است. پیامبر می‌فرماید: «إِنَّمَا يُعِثُّ لِأَتَمِّمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». اصلاً فلسفه بعث انبیا رسیدن مردم به کمال اخلاق نیکو است تا سعادت دنیا و آخرت را به دست بیاورند. امام حسن (ع) به حلم حسنیه معروف است.

در پایان از زندگی و فضایل امام رضا (ع) نیز مطالبی بیان کنید و بفرمایید که ایشان بیشتر به کدام فضیلت اخلاقی معروف بود؟

همان‌طور که امام حسن (ع) به حلم نیکو معروف است، امام رضا (ع) به امام رؤف و مهربان معروف می‌باشد. روایات فراوانی در این زمینه داریم. یک روایت در جامع الاخبار و عیون الاخبار الرضا از امام رضا (ع) نقل شده است که می‌فرماید: «لِصَاحِبِ الْخَلْقِ الْحَسَنِ، زَمَامٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ فِي أَنْفِ صَاحِبِهِ وَ الرَّمَامُ بَيْدَ الْمَلِكِ وَ الْمَلِكُ يَجْرَهُ إِلَى الْخَيْرِ وَ الْخَيْرُ يَجْرَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ سُوءُ الْخَلْقِ زَمَامٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِي أَنْفِ صَاحِبِهِ وَ الرَّمَامُ بَيْدَ الشَّيْطَانِ وَ الشَّيْطَانُ يَجْرَهُ إِلَى كُلِّ شَرٍّ وَ الشَّرُّ يَجْرَهُ إِلَى النَّارِ» خداوند در بینی انسان خوش اخلاق زمام و رشته‌ای قرار داده و این رشته از جنس نور است و سر آن در دست ملائکه می‌باشد. ملائکه به وسیله این رشته نورانی، او را به طرف کارهای خیر می‌کشاند. نتیجه این می‌شود که آن شخص به بهشت برود؛ و بالعکس در بینی آدم بد اخلاق رشته‌ای شیطانی قرار دارد که در دست شیطان است. شیطان این آدم بد اخلاق و عصبانی را به طرف گناه می‌کشاند و نتیجه گناهان جهنم است. تشبیه عجیبی است. اینکه در حدیث آمده افسار در بینی مؤمن قرار می‌گیرد، به این معناست که سرشت و فطرت مؤمن، اخلاق نیکو است. مؤمن حتی با دشمن هم اخلاق نیکو دارد. امیرالمؤمنین (ع) به این ملجم هم محبت داشت، اما در آخر این ابن ملجم بود که امام را شهید کرد. مؤمن فطرتاً در پی کارهای خوب و نیکو می‌رود.

خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی به خاطر آوردم. ایشان شخصیت جهانی داشت. روزی در صحن مبارک حرم امام علی (ع) نماز می‌خواند. یکی از فرزندان او را در حین نماز با شمشیر زدند و به قتل رساندند. بعد از نماز همه برآشفته شدند و جمعیت زیادی جمع شدند. مأمورین هم آنجا رسیدند. بعد دیدن که آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی یک گوشه‌ای ایستاده است و دنبال کسی می‌گردد، به ایشان گفتند: «آقا دنبال کسی هستی؟» گفت: «بله دنبال یک طلبه هستم.» آن طلبه شب قبل از آن حادثه خدمت مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی آمده بود تا پولی دریافت کند. مرحوم اصفهانی به او گفته بود که الان چیزی در دست ندارد و فردا بیاید. چون به او وعده داده بود که پولی در اختیارش بگذارد، لذا در همان شب حادثه در آن شرایط به دنبال او می‌گشت تا به وعده‌اش وفا کند. بعد از اینکه پول را به طلبه داد، به سراغ قاتل رفت. مأمورین به ایشان گفتند: «آقا ما قاتل را دستگیر کردیم. دستور بدهید او را اعدام می‌کنیم.» ایشان فرمود: «او را آزادش و عفو کنید. آنچه مربوط به من هست، عفو کردم. خدا در قرآن می‌فرماید فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ. حال من هم از حق خودم گذشتم.» همچنین وقتی حاج آقا مصطفی خمینی، آن شخصیت جامع المعقول و منقول به شهادت رسید، حضرت امام با بزرگواری با این قضیه برخورد کرد.

در پایان لازم می‌دانم بار دیگر رحلت پیامبر (ص) و شهادت امام حسن مجتبی (ع) و امام رضا (ع) را به محضر مبارک حضرت ولی عصر (ع) تسلیت عرض کنم. امیدوارم از شفاعت این بزرگان در روز قیامت بهره‌مند بشویم.



همنشین

♦ محمد قائم عابدی

یکی از مفاهیمی که در ادبیات و متون دینی و عرفانی بکار رفته و در سیر و سلوک الی الله بر آن تأکید شده، مسأله «همنشین» است که در متون دینی با عناوین مختلفی مانند «رفیق»، «صدیق»، «اخوه»، «یار»، «مصاحب»، «ملازم»، «دوست» و «مجالس» از آن تعبیر شده است. همنشین نه کسی است که صرفاً در کنار شماست بلکه کسی است که انسان خود را ملزم می‌داند که با او نشست و برخاست کند و از اعمال و رفتار او الگو بپذیرد. در اهمیت این مطلب همین بس که قرآن از قول ظالمین در روز قیامت نقل می‌کند که با حسرت می‌گویند: ای کاش با فلان شخص دوست و رفیق نبودم. خداوند در سوره فرقان می‌فرماید: «وَيَوْمَ يُعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً (۲۸)؛ و به خاطر بیابور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم». لذاست که در کتابهای حدیثی، ابوابی را به ذکر روایاتی در همین زمینه اختصاص می‌دهند. در کتاب کافی بابی است به نام «بَابُ مَجَالَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَصُحْبَتِهِمْ؛ باب همنشینی و همدمی با علما» که در آن روایاتی آمده است از جمله

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَتْ الْخَوَارِجُ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ، مَنْ جَالِسٌ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكَ اللَّهَ رُبُّنَتَهُ، وَيُرِيدُ فِي عِلْمِكَ مَنَاطِقَهُ، وَيُرَغِّبُكَ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ؛ رَسُولُ خُدا فرمود: حواریین به عیسی علیه السلام گفتند: یا روح الله! با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را بیاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند» (الکافی - ط - دارالحدیث، ج ۱؛ ص ۹۵).

قَالَ لِقَمَانٍ لِابْنِهِ: «يَا بَنِيَّ، اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ، فَإِنَّ رَأْيَتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ، فَاجْلِسْ مَعَهُمْ، فَإِنَّ تَكُنَّ عَالِمًا، نَفَعَكَ عِلْمُكَ، وَ إِنْ تَكُنَّ جَاهِلًا، عِلْمُكَ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظَلِّمَهُمْ بِرَحْمَتِهِ، فَتَعَمَّكَ مَعَهُمْ، وَ إِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنَّ تَكُنَّ عَالِمًا لَمْ يَنْفَعَكَ عِلْمُكَ، وَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلًا، يَزِيدُكَ جَهْلًا، وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظَلِّمَهُمْ بِعُقُوبَةٍ؛ فَتَعَمَّكَ مَعَهُمْ؛ لقمان به پسرش گفت: پسر من! همنشین را از روی بصیرت انتخاب کن. اگر دیدی گروهی خدای عزوجل را یاد می‌کنند یا ایشان بنشین که اگر تو عالم باشی علمت سودت بخشد و اگر جاهل باشی ترا بیاموزند و شاید خدا بر آنها سایه رحمت اندازد و ترا هم فراگیرد. و چون دیدی گروهی بیاد خدا نیستند با آنها منشین؛ زیرا اگر تو عالم باشی علمت سودت ندهد و اگر جاهل باشی نادان ترت کنند و شاید خدا بر سرشان کیفری آرد و ترا هم فراگیرد» (الکافی - ط - دارالحدیث؛ ج ۱؛ ص ۹۴). آنچه از این احادیث به دست می‌آید آن است که برای شخص مؤمن و سالک الی الله لازم است که همنشین و رفیقی را انتخاب کند که او را به صراط مستقیم راهبری کند و یار او شود «خلوت از اغیار باید نه ز یار/ پوستین بهر دی آمد نه بهار».

در حدیث مشهوری که در کتابهایی همچون المحاسن، الاختصاص و ... از قول پیامبر (ص) نقل شده، آمده است که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الرَّفِيقُ ثَمَّ الطَّرِيقُ» (بحار الأنوار - ط - بیروت؛ ج ۷۳؛ ص ۲۶۷). به همین دلیل است که عرفا در آثار خود بر این نکته تأکید دارند. حافظ شیرازی علیه الرحمه در غزلیات خود، کیمیای سعادت را «رفیق» می‌داند و می‌گوید: «مقام امن و می بی‌عش و رفیق شفیق/ گرت مدام میسر شود زهی توفیق/ جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است/ هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق/ دریغ و درد که تا این زمان ندانستم/ که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق». مولوی نیز در همین زمینه می‌گوید: «او جمیلست و محبٌ للجمال/ کی جوان نو گزیند پیر زال/ خوب خوبی را کند جذب این بدان/ طبیبات و طیبین بر وی بخوان/ در جهان هر چیز چیزی جذب کرد/ گرم گرمی را کشید و سرد سرد/ قسم باطل باطلان را می‌کشند/ باقیان از باقیان هم سرخوشند/ ناربان مر ناربان را جاذب‌اند/ نوربان مر نوربان را طالب‌اند». مولوی در این اشعار به قانون جذب اشاره می‌کند و می‌گوید: یقیناً خوب، خوب را به سمت خود می‌کشد. در عالم گرم، گرم را و سرد، سرد را جذب می‌کند. دسته باطل، باطلان را جذب کرده و دسته دیگر را اهل نجات به طرف خود می‌کشند. اهل نار، ناربان را جذب کرده و اهل نور، نوربان را طالب‌بند.

این اصل بدیهی را باید بدانیم که در نظام آفرینش هر پدیده خوب، خوب دیگر را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند. طبعاً هر پدیده بد و زشت نیز هم‌جنس خود را به سوی خود می‌کشد. مولانا این سخن خود را به آیه قرآن مستند می‌کند: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ؛ زنان بدکار، شایسته مردان بدکارند و مردان بدکار، سزاوار زنان بدکار و زنان پاکیزه، درخور مردان پاکیزه‌اند و مردان پاکیزه، سزاوار زنان پاکیزه» (نور/ ۲۶).

پیامبر اکرم حسین منی‌انسان حسین



۲۸ دکتر فاطمه طباطبایی: مکتب‌اهل بیت عصمت و طهارت، صراط مستقیم است



۲۶ آیت‌الله العظمی‌عباس محفوظی: انسان به قدر دانش خود، قدر و قیمت دارد

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِبِنَائِكَ
السَّلَامُ عَلَى الْعُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

۱۰ اخلاق و عرفان

در این شماره می‌خوانیم:

- مقاله ۲۳ شخصیت حضرت سیدالشهداء از منظر عرفا و تأثیر آن در عرفان اسلامی | روح‌الله محمدی
- مصاحبه ۲۶ مصاحبه‌ای با آیت‌الله العظمی‌عباس محفوظی
- مصاحبه ۲۸ مصاحبه‌ای با خانم دکتر فاطمه طباطبایی

مقدمه

حضرت سیدالشهداء و اهل بیت پیامبر همواره با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره علیهم السلام و آیات قرآن که خدای متعال در شأن و منزلت ایشان نازل فرموده است، تعریف شده‌اند و شناسنامه‌ی ایشان نبوت و ولایت و توحید ربوبی است. در بخش اول از این مقاله شمه‌ای از گفتار اولیاء دربارہ‌ی پیوند قرآن و پیامبر و امیرالمؤمنین با اهل بیت ذکر شد که تفصیل آن محتاج کتب بسیار است. در اینجا به اختصار ذکر بعضی از آنها کفایت از کل است: «باز امیرالمؤمنین علی را (کرم الله وجهه) کشف محبت بود تا در موافقت حق جان و تن خویش و اهل و فرزند خویش را فراموش کرد، چنانکه خدا گفت: «و يُطِمْئِنُ الطَّعَامُ عَلَى حَبِّهِ» یعنی علی حبّ الله. گفت: ما این بر دوستی حق تعالی داده‌ایم. و هر چه بر دوستی خدا دهم، آن را طمع جزا نباشد، از این معنی گفت: «إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوْحِهِ» الله لا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا؛ اهرآینه ما تنها به جهت محبت خدای متعال و دیدار جمال و نظاره‌ی او شما را اطعام می‌کنیم. و هیچگونه شکر و جزائی از شما مطالبه نمی‌کنیم [و نیز نظیر این قصه خلیل است علیه السلام که چون او را کشف خلقت پدید آمد نه از آتش خوف ماند و نه بر جبریل اعتماد [مانند]، که چون از غیر حق خوف باشد بر غیر حق اعتماد باشد؛ و چون خوف جزا از حق نباشد اعتماد جز بر حق نباشد. پس این کشف؛ غلبه‌ی بر خاستن و سبایت است، که هر که را واسطه‌ای که سرّ او را از حق حجاب کند از پیش او بخریزد، سرّ او ناظر حق گردد» (شرح التعرّف لمذهب التصوف، ج ۴ ص: ۱۵۵۲ اسماعیل مستملی بخاری، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳).

همینطور در روایت است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر دو شبیه‌ترین مردم به پیامبر بودند؛ چرا که فرزند و درّیه‌ی اویند که نشان طینت و عنایت او را داشته‌اند، به همین دلیل در مقام مقایسه‌ی آن دو با یکدیگر امام حسن را ائمه الناس به پیامبر از جهت صورت خوانده‌اند و امام حسین ائمه الناس به آن حضرت از جهت هیئت و جسم، که حتی گاه امام حسین را ائمه الناس به پیامبر توصیف نموده‌اند... در شان حضرت امام مجتبی علیه السلام آمده است که: «و حملته المصطفى صلى الله عليه وسلم علي عاتقه، و قال: «اللهم إني أحبه فأحبه» وأجلسه هو والحسين رضي الله عنهما يوما على ورقيه، و قال: «هذان ابناي، و ابنا ابنتي، اللهم إني أحتهما فأحتهما» روه الترمذي عن أسامة، و سئل صلى الله عليه و سلم: أي أهل بيتك أحب إليك؟ فقال: «الحسن والحسين» روه الترمذي عن أنس.

و دخل عليه علي و فاطمة و مهتما الحسن و الحسين رضي الله عنهما، فوضعهما في حجره فقبلهما، و احتضن عليا بإحدى يديه و فاطمة بالأخرى، و جعل عليهما كساء أسود و قال: «اللهم، إنيك لا إله إلا الله» روه أحمد في «المسند» عن أم سلمة و قعد في حجره يوما، و جعل أصابعه في لحيه رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو يفتح فمه، ثم يدخل لسانه في فمه و هو يقول: «اللهم، إني أحبه فأحبه، و أحب من يحبه» قاله ثلاثا، روه أبو نعيم عن أبي هريرة و كان يجيء و هو ساجد، فيركب رقبته و ظهره، فما ينزل حتى يكون هو الذي ينزل. و أنه و هو راع ففرج بين رجليه حتى خرج من الجانب الآخر. روه ابن سعد» (الكواكب الدررية في تراجم السادة الصوفية، ج ۱ ص: ۱۳۶، محمد عبدالرؤف المناولي، دار الصادر، بيروت، ۱۹۹۹ م). ترجمه: از اسامه نقل است که: روزی پیامبر اکرم امام حسن و امام حسین را بر زانوهای خود نشاند و فرمود: «این دو فرزندان من هستند و فرزندان دخترم می‌باشند، بار پروردگارا! من آن‌ها را دوست می‌دارم، تو دوست بندار آن‌ها و دوستداران آن‌ها را». و از پیامبر سؤال شد کدامیک از اهل بیت در نزد تو محبوبترند؟ فرمود: «الحسن والحسين»... حضرت علی و فاطمه بر پیامبر وارد شدند در حالیکه امام حسن و امام حسین با آن دو بودند. پیامبر آن دو فرزند را در دامن گرفت و بوسید و علی را با یک دست و فاطمه را با دست دیگر در بر گرفت و بر آن‌ها عبای سیاه خود را پوشانید [که اشاره به حدیث کساء و نزول آیه تطهیر دارد] و از ام سلمه نقل است که: فرزندش را در دامنش گرفته بود و او دست در محاسن رسول الله می‌کشید و پیامبر دهان او را باز کرده و زبانش را در دهانش گذاشته بود و می‌فرمود: خداوند! من او را دوست دارم، پس دوست بندار او را و دوست بندار هر که او را دوست دارد. و ابونعیم روایت می‌کند: در حالیکه پیامبر در سجده بود امام حسن می‌آمد برگردن پیامبر و یا بر پشت پیامبر سوار می‌شد و پیامبر او را پایین نمی‌آورد تا اینکه خودش از پشت پیامبر پایین بیاید. و گاه در حالیکه پیامبر در رکوع بود به سراغ پیامبر آمده و پیامبر به خوشایند او، پاهایش را باز می‌کرد تا اینکه آن حضرت از وسط پای پیامبر عبور کند [این حکایت

شخصیت حضرت سیدالشهداء از منظر عرفا و تأثیر آن در عرفان اسلامی

بخش دوم

و رفتار پیامبر با دو فرزندش از امام حسین نیز نقل شده است که بینشان جز کمتر از سالی فاصله نبود.

آل محمد قبله عارفان

چنانکه گفته شد اهل بیت همواره با پیامبر و قرآن تعریف شده‌اند؛ از این رو شخصیت‌های موحد و عارفان وارسته آن‌ها که طالب مکارم اخلاق و آداب الهی و علم و معارف وحیانی بوده‌اند، در دو بُعد علم و عمل آن‌ها را در راه خداپرستی الگوی سعادت‌مندی خود قرار داده‌اند. و در تولی و ارادت‌ورزی و عشق و محبت به آن حضرات طی طریق نموده و در زمانه عسرت و شدت بر شیعه، این تولی و تبلیغ معارف ایشان را به انجام رسانده‌اند. حکایتی از ابوسعید ابوالخیر نمونه‌ای از این عشق و ارادت است که می‌گوید: «ما در آن موکی نرویم که آل محمد در آن نباشند»؛ باباحسن، رحمة الله علیه، پیش نماز شیخ مابوسعید، قدس الله روحه العزیز، بوده است و در عهد شیخ امامت متصوفه به اسم او بوده است. یک روز نماز بامداد می‌گزارد. چون قنوت بر خواند گفت: «تبارکت ربنا و تعالیت اللهم صل علی محمد» و به سجده شد. چون نماز سلام داد شیخ گفت: «چرا بر آل صلوات ندادی و نگفتی: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد؟» بابا گفت: «اصحاب را خلاف است که در تشهد اول و در قنوت بر آل محمد صلوات شاید گفت یا نه؟ من، احتیاط آن خلاف را، نگفتم» شیخ ما گفت: «ما در موکی نرویم که آل محمد در آنجا نباشند» (أسرار التوحید فی مقامات آبی سعید، ص ۲۶۵، محمد بن منور، سن پترز بورگ، ۱۸۹۹ م) ج ۱ ص ۲۳ تصحیح دکتر کدکنکی.

مولانا جلال‌الدین رومی پس آن همه ریاضت و علم و دانش، از خدای متعال می‌خواهد که در راه «آل یاسین» به به آن خوبان خدا ملحق شود (دیوان شمس، غزل ۱۸۹۸):

ندا آمد به جان از چرخ پروین

که بالا رُو چو دُرُدی هست منشین

ندای «ارجعی» آخر شنیدی

از آن سلطان و شاهنشاه شیرین

خدایا در رسان جان را به جان‌ها

بدان راهی که رفتند آل یاسین

دعای ما و ایشان را در آمیز

چنان کز ما دعا و از تو آمین

شهداء و امانه پروردگار و حجج الهی بر خلق

الف) بی آنکه در مقام اظهار نظر دربارہ‌ی نامه حسن بصری به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که در کتب عرفانی آمده است باشیم، این نامه نشان می‌دهد اصحاب و تابعین خصوصیات اهل بیت را از پیامبر به خوبی می‌شناختند. هجویری نامه حسن بصری به امام مجتبی (ع) را چنین نقل می‌کند: (چون قدریان غلبه گرفتند و مذهب اهل اعتزال اندر جهان پراکنده شد، حسن البصری رضی الله عنه به «حسن بن علی» رضی الله عنهما نامه نبشت و گفت: بسم الله الرحمن الرحيم «السلام عليك يابن رسول الله و قرّة عينه و رحمة الله و برکاته»، اما بعد؛ فانکم معاشر بنی هاشم «کالفک الجارية فی اللّجج» و «مصایب الدّجی» و «اعلام الهدی» و «الائتمة القادة» الذين من تبعهم نجا «کسفينة نوح» المشحونة التي يثول اليها المؤمنون و ینجو فيها المتمسكون، فما قولک يابن رسول الله صلى الله عليه عند حيرتنا فی القدر و اختلافنا فی الاستطاعة؟ لتعلمنا بما تاکد عليه ربك، فانکم «ذرية بعضنا من بعض» بعلم الله علمتم و هو الشاهد عليكم و«انتم شهداء الله على الناس» و السلام» ترجمه: معنی این آن بود کی: سلام خدای بر تو باد ای فرزندزاده‌ی رسول و روشنائی چشم او، رحمت خدای بر شما باد و برکات او، شما جملگی بنی هاشم چون کشتی‌هایی روانید اندر دریاها و ستارگان تابنده‌اید و علامت هدایت و امان دین، هر که متابع شما بود نجات یابد چون متابعان کشتی نوح کی [که] بدان نجات یافتند مؤمنان، و تو چه می‌گویی یا پسر پیغامبر صلی الله علیه اندر تحیر ما اندر قدر و اختلاف ما اندر استطاعت، تا ما بدانیم کی هرگز منقطع نخواهید گشت، علمتان به تعلیم خدای است عزوجل و او نگاه‌دارنده و حافظ شماست و شما از آن خلق (کشف المحجوب، ج ۱ ص ۸۶، هجویری، تهران، ۱۳۷۵).

ب) از معانی شهادت: «بعضی گفته‌اند: به معنی حاضر. و آن حضور نیز به معنی علم و رویت و قدرت بود... المؤمن الصادق و الموحد الموقن آن ما یمز به من انواع البلاء و یتجرعه من كأسات الرزايا بحضرة مقصوده و مشهد معبودة قابل البلاء بالتقبيل و لم یعول علی البكاء و العویل، کما ورد فی قصة الخلیل: انه لما وضع فی المنجنیق لم یلتفت الی الاغیار

و لم یبال بالعقوبة و النار من کمال التحقیق و وفور التصدیق» (روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتاح، ص ۴۳۰، احمد سمعانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴). [ترجمه: مؤمن صادق و موحد و متحقق به شهود و متیقن به وعده‌های حق تعالی بود در حضرت معبود و مقصود اعلی و در نظاره و شهود معبود یگانه انواع بلاها و جام‌های مصیبت و سختی را با اقبال و خوشروئی می‌نوشد و به جان می‌خرد و به ناله و گریه و التفات به غیر نمی‌اندیشد و از کمال تحقیقش به مقام شهود و محبت از شدائد و عقوبات نمی‌هراسد همچنانکه در قصه‌ی حضرت ابراهیم خلیل این مطلب وارد شده است.]

ج) مقام شهادت و بلا‌ی اهل بیت علیهم السلام: در روایات آمده است: «من احبنا اهل البيت فلیبس لبلاء تجفأ فان البلاء اسرع الی محبينا من السيل الی قراره». ترجمه: کسی که ما اهل بیت را دوست بدارد پس خود را آماده‌ی بلا کند و در لباس بلا درآید؛ زیرا بلا برای دوستان ما از سیل به سوی سیلاب سریع‌تر است. این روایت گذشته از مطالب بلند عرفانی، می‌تواند نشانگر وضعیت اتمت پس از پیامبر نیز باشد که هر کس بنا به دستور قرآن کریم به ایشان تولی می‌ورزید از جانب منافقان و مشرکان مورد آزار و هجوم بلاها واقع می‌شد. مؤلف «روح الارواح» پس از بیان مقام شهود و یقین ابراهیمی و صبر و تحمل بر بلاها، با ذکر شهادت امام حسن و امام حسین و پیامبر و امیرالمؤمنین، هر دو موضوع را چنین ترسیم کرده است:

همه دل‌های کباب‌شده احباب را تسلیت داد که گفت: من شهیدم که بر شما چه می‌رود... خطاب می‌آید: و اضرب لِحکم رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْيُنِنَا. لاجرم مهتر پیامبر اکرم در اشاره به کوه احد می‌گوید: هذا جبل یحیینا و نحیة؛ زیرا که آن روز که ما را شربت قهر می‌فرستادند ندیم ما احد بود. البلاء للولاء کالذهب للذهب [بلا برای دوستان همانند آتش برای طلاست]. محبتی که در وی بلا نبود چون دیگری بود که در وی ملح نبود... عزیزان حضرت آن روز، سلامت و عافیت بردرد کردند که دعوی محبت کردند، «من احبنا اهل البيت فلیبس لبلاء تجفأ فان البلاء اسرع الی محبينا من السيل الی قراره». [ترجمه: کسی که ما اهل بیت را دوست بدارد پس خود را آماده‌ی بلا کند و در لباس بلا درآید زیرا بلا برای دوستان ما از سیل به سوی سیلاب سریع‌تر است] چون سوز محبت پدیدار آید دامن فراهم مکش، که اگر سوخته دامنت خوانند به از آنکه تردامن. و لیلی المؤمنین منه بلاء حسنًا. بضعی نبوت [فاطمه زهرا دختر پیامبر سلام الله علیها] که با معدن فتوت [امیرالمؤمنین علیه السلام] جمع گشتند و بدره پدید آمد [یعنی امام حسن و امام حسین] یخرج منهما اللؤلؤ و المَرْجان؛ هر یکی میراث یک پدر برداشتند، مصطفی - علیه السلام - پدر بزرگتر بود به زهر کشته شد، «حسن» که فرزند بزرگتر بود [نیز] به زهر کشته شد، علی که پدر خردتر بود به تیغ کشته شد، «حسین» که فرزند خردتر بود [نیز] به تیغ کشته شد (روح الارواح ص ۴۳۱ تا ۴۳۳).

اخبار از شهادت سیدالشهداء در معراج

در توجه به این مطلب که تعظیم شهادت حضرت سیدالشهداء و نیز گریه بر آن حضرت سنتی نبوی و الهی بوده و ساخته و پرداخته شیعیان و برخی حکام نظیر صفویه نیست؛ روایات معتبری در کتب فریقین وارد شده است که پاسخگوی بسیاری از مسائل معرفتی و اجتماعی خواهد بود همچنانکه عده‌ای به بهانه‌ی نگاه عارفانه به قضیه‌ی عاشورا سعی در انتقاد از عزاداری و برپائی مراسم تعزیت شهادی کربلا داشته‌اند. در کتاب «شرح التعرّف» آمده است: و گروهی گفتند که سر مصطفی علیه السلام از بهر جفای امتان مشغول بود، و از بهر آنکه چون جفای امت بر وی عرضه کردند بسیاری جفا دید و بزرگی جفا بدید محتشم گشت اندر شفاعت. [چون ظلم و ستم امت به اهل بیت مشاهده کرد از شفاعت کردن احتشام و ایا ورزید] که چون جفا بسیار بزرگ باشد شفیع از خواستن [شفاعت] حشمت گیرد. جفای امت چندانی بر وی عرض کردند تا آنچه با فرزندان وی خواستند کرد با وی [پیامبر] گفته بودند. چنانکه ام سلمه گوید که: روزی پیغمبر علیه السلام اندر خانه‌ی من بود و «حسین» بر سینه‌ی پیغمبر بازی همی کرد. جبریل آمد به مصطفی علیه السلام... [پیامبر] مرا گفت که: فرزند مرا بگیر تا زوی ببردازم. جبریل بر او را [گفت: ای محمد، دوست داری این فرزند را؟ گفت: دارم. گفت: اما انّ امّک تنحر هذا الولد کما تنحر القصاب الجدة من الغنم] و القصة بطولها. [جبریل گفت: هر آینه امت تو این فرزندت را همانگونه که قصاب گوسفند ذبح کند این فرزندت را می‌کشند و آن داستان به تفصیل آمده است. و در معراج به پیامبر] چندین جفای اتمت مر او را خبر دادند، دل وی [پیامبر] به ایشان مشغول گشت و از شفاعت کردن حشمت گرفت. از



بهر آنکه ذکر جفاها شاهد بود و رحمت غیب شاهد سر و را مشغول از غیب خبر نداشت. حق تعالی خواست که سر و را فرغ کند، فرمان داد تا او [پیامبر] را به معراج بردند تا کل عالم زیر قدم وی آورد تا به خلق نظاره کرد و بدید که ایشان اندر جهانند و چه دارند. باز سعت رحمت بر او عرض کردند تا بدید که حق «عزوجل» چه خواهد کردن او چه دارد» (شرح التعریف لمذهب التصوف، ج ۲؛ ص ۶۰۸).

همچنین در تفسیر روح البیان آمده است: «و عن زید ابن ابی زیاد: لما قتل الحسين بن علی رضی الله عنهما احمر له آفاق السماء اشهرا و احمرها بکاوها و عن ابن سیرین رحمه الله اخبرونا ان الحمرة التي مع الشفق لم تكن حتى قتل الحسين رضی الله عنه... و از زید بن ابی زیاد آمده است: هنگامی که حسین بن علی به شهادت رسید آفاق آسمان چند ماه برایش لاله گون و سرخ گشت و سرخی آسمان گریه‌ی او بود و از ابن سیرین حکایت است که گفت: سرخی هنگام غروب تا قبل از شهادت حسین علیه السلام وجود نداشت».

این سرخی شفق که بر این چرخ بی‌وفاست

هر شام عکس خون شهیدان کربلاست
گر چرخ خون بیبارد ازین غصه در خور است

ور خاک خون بگیرد ازین ماجرا رواست» (تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۴۱۴، حقی بروسوی اسماعیل، دارالفکر، بیروت، چاپ اول).

◆ گریه‌ی پیامبر و جن و انس بر مصیبت سیدالشهداء علیه السلام

در طبقات الکبری در این باره آورده است: و یروی أن الله تعالی أوحی إلی رسول الله صلی الله علیه و سلم إني قتلت بیحیی بن زکریا خمسة و تسعين ألفا و لاقتلن بالحسين ابن بنتك قدر ذلك مرتین، و روی أنه لما قتل الحسين رضی الله عنه اجتزوا رأسه و بعدوا فی أول مرحلة یشریون... روایت شده است که خدای متعال به رسول الله وحی فرستاد که همانا من به سبب شهادت بیحیی بن زکریا ۱۷۵۰۰۰ نفر را هلاک کردم و هر آینه به سبب شهادت فرزند دخترت حسین دو برابر آن هلاک گردانم. و روایت شده است هنگامی که امام حسین به شهادت رسید و سر مبارکش را بردند در منزلی که مشغول بازی و نوشیدن شراب در کنار آن رأس مقدس بودند قلمی از آهن با خون چنین نکاشت: «یا اُمّتی که حسین را کشتند می‌توانند امید شفاعت جدّش را در روز قیامت که روز حسابرسی الهی است داشته باشند؟» و انشدت آخته زینب:

ماذا تقولون إن قال النبی لکم

بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی

منهم أساری و منهم ضمخوادم
ما کان هذا جزائی إذ نصحت لکم

آن تخلصونی بسوء فی ذوی رحمی
خواهرش زینب سلام الله علیها با صدای بلند فرمود: چه جواب دارید و چه می‌گویید هنگامی که پیامبر به شما بگوید چه کردید با فرزندانم در حالیکه شما از امت پیامبر آخر الزمان بودید و به اهلم بعد از فقدان من چه رساندید که عذای را به اسیری گرفته و عذای را به خاک و خون کشانید. آیا این جزا و پاداش من بود در آنچه قرآن اجر رسالت را در مودت به خاندانم قرار داد و آیا این پاداشم بود هنگامی که شما را نصیحت کردم که بعد از من آزاری به عزیزانم نرسانید؟ (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۳، عبدالوهاب الشعرانی، فی مناقب العلماء و الصوفیة، مکتبة الثقافة الدینیة، قاهره، ۱۴۲۶ق).

محبی‌الدین عربی در گریه و عزاداری بر امام حسین حکایت گریه و نوحه جنیان بر آن حضرت را که از ام‌سلمه همسر پیامبر و بعضی دیگر از صحابه همانند «عدی بن حاتم» و «حیب بن ابی ثابت» و «ابی قبیل»، روایت شده را چنین آورده است: «عن عدی بن حاتم: مما ناحت به الجن علی الحسين بن علی رضی الله عنهما: مسح النبیّ جبینه... قالت أم سلمة رضی الله عنهما: ما سمعت نوح الجن مذبذب رسول الله صلی الله علیه و سلم إلا لیلته، و ما أری الحسين إلا قتل، فأخرجت جاریتها تسأل، فأخبرت بقتل الحسين، فإذا جنیة تنوح:

ألا یا عین فاحتفلی بجهد

علی رهط تقودهم المناهی
و من یبکی علی الشهداء بعدی

إلی متجبر فی ملک عبد
عن ابی قبیل قال: لما قتل الحسين رضی الله عنه اجتزوا رأسه، و قعدوا فی أول مرحلة یشریون النبذ، و یتحیون بالرأس. فخرج علیهم قلم من حدید من حائط فکتب سطرا بدم شعر:

أترجوا أمة قتلت حسینا
شفاعة جدّه یوم الحساب؟

قال: فیهروا و ترکوا الرأس ثم رجعوا». ترجمه: ام‌سلمه همسر گرامی پیامبر گفته است: از زمانی که پیامبر از دنیا رفت نوحه و گریه‌ی جنیان را شنیده بودم مگر شبی که در آن ندیدم مگر شهادت حسین را. ام‌سلمه کنیزش را برای پرس‌وجو می‌فرستد و او خبر شهادت امام حسین را به او می‌دهد که از در این هنگام می‌شنود جتیان چنین بر

آن حضرت نوحه می‌کردند: ای دیدگانم مرا به هر اندازه توان دارید در گریه بر حسین مهمان کنید و مجلس بگیرید و بر شهدائی که بعد از من بر آنها گریه می‌کنند نیز گریه کنید. بر آن قومی که مرگ آن‌ها را در برگرفت از ظالمی ستمگر و زورگو که در مملکت بندگان به ستم آن‌ها را شهید کرد. و از ابی قبیل روایت است که گفت: هنگامی که حسین کشته شد و سر مبارک آن حضرت را بریده و با خود بردند در اول منزلی نشسته و شراب می‌خوردند و با آن سر مبارک شادی می‌کردند، پس قلمی از آهن بر آن‌ها خارج شد و شعری را با خون بر آن حائط نوشت: «ایا اُمّتی که حسین را کشتند می‌توانند امید شفاعت جدّش را در روز قیامت که روز حسابرسی الهی است داشته باشند؟» پس آن‌ها ترسیده و سر مقدس امام حسین را رها کردند و بعد از مدتی بازگشتند (محاضرة الأبرار ج ۲؛ ص ۱۵۳، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۲ق).

◆ توجه افکار و اندیشه‌ها به واقعه‌ی کربلا

تحلیلهای و تأملات و بازنگری‌های عالمانه در قضیه‌ی عاشورا و نهضت اباعبدالله همواره مورد اعتنای اندیشمندان و متفکران اسلامی بوده است. چنانکه پس از شهادت حضرت سیدالشهداء افکار و اندیشه‌ها به مسأله‌ی رجوع به سیره‌ی پیامبر و علل انحرافات متوجه گردید. بسیاری از انسانهای حقیقت‌طلب در چالش میان شناخت اسلام راستین و اسلام اموی و ترفه و دنیاطلبی اکثر صحابه و همچنین ظلم و ستم‌هایی که توسط مسلمان‌نماها به اهل بیت روا شد به جانب حرکت و مبارزه منفی نظیر نهضت متصوفه روی آوردند که رجوع به زهد و پارسایی یاران صدیق پیامبر را شعار خود قرار داده بودند و به طور آشکار از ولایت امیرالمومنین و سیره پیامبر دم زده و به طور مبنایی عرفان مایل به تشیع را پدید آوردند. حکایت حسن بصری و تنفرش از قاتلین حضرت اباعبدالله نمونه‌ای از این طرز تفکر است:

«وکان الحسن البصری رحمه الله تعالی یقول: مساکین قتلة الحسين رضی الله عنه و لو دخلوا الجنة بفضل الله تعالی، کیف یتجرأ أحدهم أن یمر بالنبی صلی الله علیه و سلم و قد قتل ولده و والله لو أن لی مدخلا فی قتله و خیرت بین الجنة و النار لاخترت دخول النار خوفاً أن ینظر إلی النبی صلی الله علیه و سلم فی الجنة نظرة غضب تؤذینی و تؤذیه (عبدالوهاب الشعرانی، تنبیه المغتربین، ص ۳۶ مکتبة الثقافة الدینیة، قاهره، چاپ اول، ۱۴۲۵ق). ترجمه: کشندگان امام حسین از همه مردم بیچاره‌ترند اگر بر فرض حتی به فضل بی‌نهایت خداوند هم وارد بهشت شوند چگونه جرأت می‌کنند بر پیامبر بگذرند و حال آنکه فرزندش را کشته‌اند. به خدا سوگند اگر من دخالت یا رضایتی در شهادتش داشتم و بین بهشت و جهنم مرا مختیر می‌کردند هر آینه از ترس آنکه مبادا در بهشت پیامبر نگاه غضب‌آلودی که او را آزار دهد و مرا نیز آزرده کند، جهنم را برمی‌گزیدم.

عالمانی چون ابوحامد غزالی که خود صاحب مکتب است درباره‌ی حرکت و نهضت حضرت سیدالشهداء که احیاء دین خدا و شوق به لقاء پروردگار و مبارزه با ظلم است می‌گوید: «لما نزل القوم بالحسین رضی الله عنه، و أیقن أنهم قاتلوه، قام فی أصحابه خطیبا، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: قد نزل من الأمر ما ترون، و إن الدنیا قد تغیرت، و تنكرت، و أدبر معروفها، و انشمرت حتی لم یبق منها إلا کصابة الإناء. ألا حسبی من عیش کالمعرى الوبیل. ألا ترون الحق لا یعمل به، و الباطل لا یتناهی عنه. لیرغب المؤمن فی لقاء الله تعالی، و إنی لا أری الموت إلا سعادة، و الحیة مع الظالمین إلا جرما: هنگامی که ظالمان امام حسین را دربر گرفتند و یقین کرد که آنها برای قتال آمده‌اند در حالی که ایستاده بود پس از حمد و ثنای پروردگار خطبه‌ای چنین ایراد فرمود که: ای باران من کار به آنجا کشیده است که خود مشاهده می‌کنید و هر آینه دنیا متغیر و وارونه گشته و از خوبی‌ها و خوبان چیزی به یاد ندارد آنچه پسندیده بود پشت کرده و پراکنده گشته تا آنجا که جز ترشچی از طرف ابی از اسلام چیزی نمانده است... آیا نمی‌بیند که حق بدان هیچ عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟ تا آنکه مؤمن در راه لقاء پروردگار رغبتی داشته باشد در این حال مرگ از هر چیز سزاوارتر است و من مرگ در راه خدا را جز سعادت و کامیابی چیز دیگری نمی‌دانم و زندگی با ستمگران جز خسران و جنایت چیز دیگری نیست (احیاء علوم الدین، ج ۱۵، ص ۱۵۷، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ اول).

◆ معیار بازشناسی اسلام راستین از توده‌های متراکم انحراف

چراغ فروزان زندگی و نهضت حسینی معیار بازشناسی و معرفت اسلام راستینی است که ما را مستقیما به حقیقت دین پیامبر آشنا و متصل می‌نماید. بررسی نهضت اباعبدالله در همه‌ی دوران‌ها فهم و معرفت و رسیدن به حق را از میان توده‌های بسیار غلیظ و متراکم تحریفها و انحرافها و بدعت‌ها آسان نموده است. او همان مصباح هدایت خداوندی و کشتی نجات انسان‌هاست که طالبان حق را از گرداب حوادث هولناک اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی نجات می‌دهد. در واقعه‌ی عاشورا تمامی عناصر مجتمع در نهاد انسانی اعم از عاطفه و احساس و حماسه و عقل و برهان و حریت و آزاداندیشی و ایثار و فداکاری و تقوی و پرهیزگاری و عشق و ایمان به معبود یگانه در

نمودها و مصداق‌هایی عینی یکجا مجتمع شده‌اند تا حقیقتی به نام اسلام و مسلمانی را در مقابل شرک و کفر و ناجوانمردی و انحراف و دین‌فروشی به نمایش بگذارند. کربلا حقیقتی را همانند قیامت کبری به نمایش می‌گذارد که در هیچ فضای دیگری ظهور و بروز ننموده است. صورت‌ها، سیرت‌ها، اندیشه‌ها و اعمال همه در کربلا به شهادت می‌ایستند و اهل حق از باطل متمایز می‌شوند گویی که می‌فرماید: «وامتازوا الیوم أیها المجرمون: ای گروه جنایت‌پیشه امروز از صف مؤمنان جدا گردید».

به شهادت قرآن کریم در زمان پیامبر منافقانی وجود داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله هم در بسیاری از موارد مأمور به مدارا و مسامحه با آن‌ها بود. سوره‌ای به نام منافقون و آیه‌های بسیاری در سوره‌های مختلف بر این معنی گواه است. اما در روز عاشورا در حقیقت روز بروز و ظهور و حضور دو صف ایمان و کفر در مقابل یکدیگر و شناخت حقیقت اسلام در مقابل کفر و نفاق است. شناسایی این دو گروه در معرکه کربلا و واقعه‌ی عاشورا ظهوری چشمگیر پیدا می‌کند. به همین دلیل بررسی شعارها و اندیشه‌ها و شخصیت‌ها و میدانها و حرکتها و تلاشها در این دو حزب و این دو گروه همه می‌تواند وجه تمایز اسلام در مقابل کفر و نفاق محسوب شده و دو خط فکری کاملا متمایز از یکدیگر را ترسیم کند، و نتیجتا همه‌ی نفاقها و بدعتها گذشته و آینده را هم رسوا و مفتضح نماید؛ انحرافات و بدعتها که در زمان خلفای پیشین بنا نهاده شد که صد البته محصول حکومت معاویه و آل ابی سفیان در شامات و نیز ولایتعهدی و خلافت یزید پلید و همچنین لشکرکشی یزید پلید در مقابل ائین توحیدی است همه در کربلا یکجا به نمایش گذاشته می‌شوند. بنابراین امام حسین علیه السلام و نهضت او در روز عاشورا تبیین کننده‌ی اسلام راستین در مقابل انواع انحرافها و بدعت‌هاست. و تحلیل و بزرگداشت واقعه‌ی عاشورا و گریه بر حضرت اباعبدالله علیه السلام در واقع تحلیل واقعی است که اسلام با آن دست به گریبان بوده است. اشک ریختن بر اباعبدالله علیه السلام در حقیقت ایجاد ارتباط با آن حقایق راستین و به نوعی ورود به متن آن حوادث و مشاهده و بررسی آنهاست، به همین دلیل کسی که بر حضرت اباعبدالله علیه السلام گریه می‌کند با تمام وجود عناصر عاطفه و احساس، عقل و برهان، حماسه و عرفان در کشور وجودش احیاء و زنده شده و با تمام این عناصر می‌تواند به کشف راستین اسلام بپردازد از این جهت اجر و مزد جهاد اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی خواهد بود و اشک دیدگان او از بین برنده‌ی گناهان و محو کننده‌ی سیئات و جاذب حسنات الهی محسوب می‌شود.

◆ دیدگاه عاشقانه و نگاه عارفانه به واقعه‌ی کربلا

بحث عشق و محبت در ادبیات حماسی و عرفانی که با روح اخلاق و خصائل والا و برتر از منافع شخصی (حماسی)، و پیوند بی‌کرانه‌ی حب ازلی و اشتیاق به لقاء ربوبی و جمال و جلال الهی (عرفانی) معنی می‌شود، همه‌ی عناصر وجودی شخصیت آدمی را تحت‌الشعاع نفوذ و سیطره‌ی خود قرار می‌دهد. زیرا اگر بحث از حماسه است داعیه‌ی فداکاری برای حفظ منافع ملی و ارزشهای جمعی با مخاطبی عمومی سر و کار پیدا می‌کند و در همان خطاب عام که احاد جامعه باشد همگان را تحت نفوذ و چتر خود قرار می‌دهد. هر کجا پای حماسه به میدان آمده است سوغنامه‌هایی جانسوز که داغهای آشکار و پنهان جامعه انسانی را روایت کرده نیز پدید آمده است. از لالائی مداران بر گهواره‌ها گرفته تا داستان پیران در محافل و مجالس و اشعار و ضرب المثل‌ها همگی نشان از مشارکت عاطفی و عقلانی و احساسی افرادی است که تاز و پود شخصیت جامعه را شکل داده و رنگ‌آمیزی نموده است. ادبیات عرفانی و حماسی نیز در وزن و مقیاسی بزرگ، علاوه بر ایجاد چنین تأثیراتی شخصیت عقلانی و روحی جامعه و افراد آن را شکل می‌دهد. در ادبیات عرفانی و حماسی تا قبل از حضرت سیدالشهداء نماینده‌ی عشق و محبت الهی و نقش آن متعلق به ابراهیم خلیل و اسماعیل و محمّد علیهم السلام بود، که این نقش و جایگاه با ظهور شخصیت حضرت سیدالشهداء و حماسه و عشق و محبت با آن وجود یگانه در حب الهی با آن حضرت همراه و معنا گردید؛ بدینگونه که هر جا پای انقطاع از غیر خدا و فناء در محبت الهی و تحمل بلا‌ی عشق به میان آمد نام حسین و راه و رسم او در ایثار جان و اوصاف عاشقان نیز به میان آمده است.

◆ تولی و تبری در دیدگاه عارفانه و عاشقانه

اگر قضیه‌ی عاشورا و امام حسین را از دیدگاه عشق بنگریم و عناصر عاشقانه را در این حادثه مد نظر قرار دهیم موضوع تولی و تبری بسیار پررنگ‌تر و جذاب‌تر و آتشی‌تر از گذشته در این حادثه خود را نشان می‌دهد. عده‌ای گمان می‌کنند مسائل عاطفی و احساسی در قضیه‌ی عاشورا وجود دارد؛ اما دینداران علمی و مصلحت‌اندیش آن را ساخته و پرداخته کرده و بدان بیشتر اهمیت می‌دهند برای اغراضی خاص که عبارت از انتقال کینه‌ها و عداوتهاست آترا حساس‌تر و عاطفی‌تر می‌کنند، به همین دلیل اسطوره‌ها از همه جای آن زاییده می‌شوند. اما واقع مطلب این است که اگر همانطور که مولانا به این قضیه با معرفت و عشق نگاه کرده است ما هم با فهم

پیامبر بودن مسند سبطین رسول الله است. بنابراین شهادت در نزد آنها، روز ملاقات با خدای متعال و به تخت شاهنشاهی نشستن است.

◆ گریه مقلدانه یا گریه محققانه و عاشقانه؟

اصولاً باید گفت بر طبق طبیعت و فطرت انسانی، نیایش و راز و نیاز و زاری در پیش حقتعالی از مهم‌ترین موضوعات در کتب عرفانی است و مولانا هم با گریه هیچگونه مخالفی ندارد. به عنوان نمونه در مثنوی (دفتر دوم از: ۴۴۲) می‌گوید:

ای برادر طفلِ چشمِ توست

کام خود موقوفِ زاری دان درست

گر همی خواهی که آن خلعت رسد

بس بگریان طفلِ دیده بر جسد

چنانکه می‌گوید: (دفتر دوم از: ۴۷۹)

دیده‌آ بر دیگران نوحه‌گری

مدتی بنشین و بر خود می‌گری

ز ابرِ گریان شاخ سبز و تر شود

ز آنکه شمع از گریه روشن تر شود

هر کجا نوحه کنند آنجان‌نشین

ز آنکه تو اولی‌تری اندر حنین
بنابراین اگر دیوان شمس را شور و حال عاشقانه بنامیم، بی‌شک مثنوی مولانا از انداز و هشدار و سوز و گداز و گریه و مسائل علمی که پشتوانه‌ی شور و حال اوست آکنده می‌باشد. از همین روست که مولانا اگر گریه‌ای را نقد و نفی می‌کند به تحلیل بینش و نگاهی که موجب گریه شده است نظر دارد، به همین دلیل می‌گوید: (دفتر دوم از: ۴۹۱)

از مقلد تا محقق فرق هاست

کین چو داودست و آن دیگر صداست

منبعِ گفتار این سوزی بود

و آن مقلد کهنه آموزی بود

هین مقلد نیست محروم از ثواب

نوحه‌گر را مزد باشد در حساب

گریه‌ی با صدق بر جان‌ها زند

تا که چرخ و عرش را گریان کند

عقل و دل‌هایی گمانی عرشی‌اند

در حجاب از نور عرشی می‌زیند

نوحه‌گر گوید حدیث سوزناک

لیک کو سوز دل و دامان چاک

از این روست که مولانا به گریه‌ی عاشقانه و محققانه و عارفانه عقیده دارد و سعی می‌کند بینش‌های مخاطب را در قضیه‌ی حضرت سیدالشهداء و کربلاء به اموری متعالی که شأن آن حضرات است متوجه نموده و مسأله‌ی تأثیرپذیری از تویی و گریه بر امام حسین را تبیین نماید. بدین منظور می‌گوید:

بر دل و دین خرابت نوحه کن

که نمی‌بیند جز این خاک کهن

ور همی بیند چرا نبود دلیر؟

پشتدار و جان سپار و چشم سیر

در رخت کو از می دین فرخی؟

گر بدیدی بحر کو کف سخی؟

آن که جو دید آب را نکند دریغ

خاصه آن کو دید آن دریا و میغ
خلاصه‌ی سخنش این است که کسی که از طریقه‌ی یاران اباعبدالله علیه السلام درس عشق و ایمان را فرا نگیرد و از مشغله‌ی خویبان پروردگار چشم‌پوشی به عوالم غیب بینا نگرند باید بر دل و دین خراب خودش نوحه کند. چرا که از دستگاه عظیم ربوبی جز خاکی کهن چیزی در نظرش نیامده است. بنابراین اگر مؤمنی به تعظیم و بزرگداشت مقام شهیدان می‌پردازد باید:

۱- از شراب طهور دین و مذهب حضرت سیدالشهداء رخساره‌اش گلگون شود. چرا که آن سلطان دین ساقی همه‌ی شهیدان خداست: «در رخت کو از می دین فرخی».

می‌گوید اگر تو به حقیقت سیدالشهداء که بحر و دریای فضائل و معارف الهی است دیده‌ی شده‌ای باید از آن دریای پر سخاوت اثری در اندیشه و اعمال و رفتار مشاهده شود؛ بلکه خود همانند اولیایی که از آن حضرت رنگ و بو دارند به سخاوت متصف گردی: «گر بدیدی بحر کو کف سخی».

۲- عزادار و دوستدار اباعبدالله باید در چشم‌پوشی از غیر خدا شجاع و جسور بوده و به وعده‌های الهی و امدادش استظهار و دلگرمی داشته باشد و در جانسپاری در راه معبود همانند شهیدای کربلا جسور و بی‌پاک بوده و بر هر دو جهان ناز و کرشمه‌های عاشقانه که کنایه از چشم‌سیری او نسبت به دنیا است، داشته باشد:

ور همی بیند چرا نبود «دلیر»

«پشتدار» و «جانسپار» و «چشم‌سیر»
چنانکه در شعر «کجابید ای شهیدان خدایی» و «چیست با عشق آشنا بودن» این معنی را به تفصیل توضیح داده است.

دشت و صحرا طنین انداز می‌شود، از ظلم و ستم یزیدیان ناله‌ها سر می‌دهند. در یکی از این مراسم شاعری از راه می‌رسد:

روز عاشورا همه اهلِ حلب

بابِ انطاکیه اندر تا به شب

گرد آید مرد و زن جمعی عظیم

ماتم آن خاندان دارد مقیم

ناله و نوحه کنند اندر بکا

شیعه عاشورا برای کربلا
او به یکی از عزاداران می‌گوید: من فردی شاعرم و این مراسم نیز خبر از عزای فردی بزرگ می‌دهد؛ نام و القابش را برابم شرح دهید... مولانا به این نکته توجه می‌دهد که معرفت به اوصاف و آثار می‌تواند از بهترین معرفها باشد. آن شخص به جملاتی که تنها بیان احساس خود است، اکتفا می‌کند که در اینجا مولانا از زبان آن شاعر او را به بصیرت و دیده‌وری به مقام حضرت سیدالشهداء فرا می‌خواند:

روز عاشورا نمی‌دانی که هست

ماتم جانی که از قرنی به‌است

پیش مؤمن کی بود این غصه خوار؟

قدرِ عشقِ گوش عشقِ گوشوار

پیش مؤمن ماتم آن پاک روح

شهره‌تر باشد ز صد طوفانِ نوح

گفت: آری لیک کو دور یزید

کی بُدست این غم؟ چه دیر اینجا رسید!

چشمِ کوران آن خسارت را بدید

گوشِ کزان آن حکایت را شنید

خفته بودستید تا اکنون شما

که کنون جامه دریدیت از عزا

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان

ز آنکه بد مرگیست این خوابِ گران

روحِ سلطانی ز زندانی بچست

جامه چه درانیم و چون خاییم دست؟

چونکه ایشان خسرو دین بوده‌اند

وقت شادی شد چو بسکستند بند

مولانا از همان اول می‌گوید: آری آن خسارت در دین و جامعه را حتی بی‌خبران و کوران و کران دیدند و شنیدند... اما می‌کوشد که به این سؤال مهم پاسخ دهد که آیا در روز عاشورا دین الهی شکست خورد

و پرچم دار آن مغلوب شد؟ آیا یزید پیروز میدان بود یا امام حسین علیه السلام؟ مولانا می‌خواهد بگوید چرا به یزید نقشی پیروزمندانه می‌دهید؟ و چرا به عظمت مقام شهیدان کربلا و حیات جاودانه‌ی آنها که «عند ربهم برزقون» اند نگاه نمی‌کنید؟ مولانا در تبیین تفاوت زندگی مادی با حیات طیبه الهی در داستان حضرت صالح می‌گوید

اولیاء خدا در حسن و امان حقتعالی به انواع نعمتها متنعم‌اند و از آفات عالم جسمانی محفوظ می‌باشند. اگر چه به ظاهر جسمشان در راه پروردگار آسیب گرفته باشد اما نفس و روح و جان شریفشان از هرگزندی به دور است. در دفتر اول از بیت ۲۵۱۴ نسخه نیکلسون می‌گوید:

ناقه‌ی صالح به صورت بُد شتر

پی بریدندش ز جهل آن قوم مُر

روح او چون صالح و تن ناقه است

روح صالح قابلِ آفات نیست

زخم بر ناقه بود، بر ذات نیست

کس نیابد بر دلِ ایشان ظفر

بر صدف آمد ضرر نی بر گهر

روح صالح قابلِ آزار نیست

نور یزدان صبغه‌ی کفار نیست

مولانا می‌خواهد بگوید چرا بر امام حسین گریه‌ی مفقودانه سر می‌دهید؟ و چرا مقلدانه بدون متحقق شدن به صفات شهیدان گریه می‌کنید؟ اگر گریه شما محققانه باشد از بینش‌های ملکوتی برخوردار شده‌اید. وگرنه باید بر بینش خود که جز خاک کهن چیزی نمی‌نگرد و شهیدان را مغلوب تصور می‌کند، گریه سر دهید.

چونکه ایشان خسرو دین بوده‌اند

وقت شادی شد چو بسکستند بند

سوی شادروانِ دولت تاختند

کُنده و زنجیر را انداختند

روز مُلک است و گش و شاهنشهی

گر تو یک ذره از ایشان آگهی
مولانا می‌گوید اهل بیت پیامبر پادشاهان و خسروان دین الهی بوده‌اند. و هنگام لقاء پروردگار برایشان از هر عیش و راحتی دلپذیرتر و گوارتر بوده و روز کامرانی و شاهنشهی آنهاست. بدون زره به میدان جهاد رفتن مال حمزه سیدالشهداست (دفتر سوم از: ۳۴۱۹). یک تنه در مقابل یک سپاه ایستادن کار جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین است (دفتر ششم از: ۳۰۲۹). راکب بر دوش

و شناخت و عرفان به این حادثه نگاه کنیم؛ عنصر عاطفه و محبت و شوق و هیجان و ادراک و معرفت و بینش و منش صدها برابر از گذشته در این حادثه رخ می‌نمایند. امام حسین به عنوان یک عاشق به تمام معنا و شهدای کربلا به عنوان شهیدان خدایی و بلاجویان دشت کربلائی و ناشکیبان از شهادت، راه و رسمی از محبت و مودت را نشان می‌دهند که دنیا نظیرش را نخواهد آورد. خود امام آنقدر عاطفه‌اش در راه محبوب زنده و تازه و شکوفاست که همه‌ی عناصر عاطفی و خانوادگی را برای ایثار در راه محبوب بکار می‌گیرد. حالا از نظر بعضی کوه‌بینها توقع است به این حادثه با عشق و دیدگاهی عاشقانه نگاه شود اما عواطف و احساسات تحریک نشود. در واقعه‌ی کربلا که تجمع عواطف، احساسات، شعارها، اندیشه‌ها و حماسه‌هاست در تمام ابعادی که می‌توان از شخصیت انسان توقع داشت در جهت تولا به خدای تعالی در حدّ اعلی وجود دارند؛ انسان که همه چیز غیر خدا لاشیء و ناچیز و موهوم می‌شوند. بنابراین عنصر عاطفی و تحریک عواطف در قضیه‌ی قیام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از هر حادثه‌ی دیگری قوی‌تر و پررنگ‌تر و حساس‌تر و جذاب‌تر می‌شوند. عناصر عاطفی چیزی نیست که شیعیان و هواداران مکتب فرزند پیامبر به آن افزوده و به آن آب و تاب داده باشند. واقعیت‌هایی هستند که هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را انکار کند. این واقعیت‌ها را هم بیشتر مورخان که در سپاه یزید و از شمار لشکریان عمر سعد بوده‌اند بازگو کرده و به عنوان ثبت‌کننده‌ی حوادث گزارش و روایت نموده‌اند.

◆ تحلیل و نگاه مولانا جلال‌الدین در بزرگداشت و تعظیم نهضت حسینی

مولانا در آن عصر غربت و بی‌اقبالی به واقعه‌ی عاشورا و کربلا و در میان مردمان و دورانی که معاویه را خال‌المؤمنین می‌دانستند پس از شصت هفتاد سال زندگی در محیط علمی و عرفانی و پس از ریاضت‌ها و مجاهدات و شاگردی در نزد سه استاد مسلم عرفانی که همگی از بزرگان عصر خویش بودند؛ یعنی پدرش بهاء ولد و جانشین او سید برهان‌الدین محقق و سرانجام جناب شمس‌الدین تبریزی ارادت قلبی و حبّ واقعی و عشق صادقانه‌ی خود را به حضرت سیدالشهداء علیه السلام با سماع و طرب عارفانه و سوز و گداز عاشقانه و مویه‌های غریبانه‌ی ابراز و اظهار می‌نماید و طالبان معرفت را به شناخت حقیقی پیامبر و اهل بیت گرامی‌اش و سرانجام حسینی و حسنی شدن دعوت می‌نماید.

اندیشه‌های بزرگانی مثل مولانا بسیار حساس‌تر، لطیف‌تر مواج‌تر از دیگران است. احساسات و عواطف حکما و شاعرانی عارف مثل مولانا در اوج آسمان خیمه زده است. وقتی این عناصر بکار گرفته شده در واقعه‌ی کربلا در ساحت معرفت و ژرف‌اندیشی عارفانه بازنگری و بازبینی می‌شوند دنیایی از عواطف و احساسات متعالی که رنگ و بوی عاشقانه و عارفانه هم به خود گرفته از آن به صدها جلوه دوباره متولد خواهند شد. بنابراین یک عارف نمی‌تواند با آن احساس لطیف و روح متعالی و حساس خودش از آنها چشم‌پوشی کند. در نتیجه در نظر افرادی نظیر مولانا جلال‌الدین هم قضیه حرکت امام حسین علیه السلام و مقام و منزلت آن حضرت آنقدر عظیم و باشکوه است که همه‌ی عناصرش خصوصاً تعظیم و بزرگداشت عاشورا و گریه بر اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش در اوج تقدس اهمیتی به سرا پیدا می‌کنند. بدیهی است که مولانا هم مانند بزرگان تشیع به مسأله‌ی کربلا و حضرت اباعبدالله علیه السلام توجه و اعتنا داشته و به تحلیل برخی از مطالب آن پرداخته است.

◆ اهداف بزرگداشت عاشورا و شهدای کربلا

مولانا در دفتر ششم به مسأله‌ی چگونگی تعظیم و بزرگداشت شهدای کربلا پرداخته و در این بحث طالبین معرفت را به ژرف‌اندیشی و دیده‌وری به واقعه‌ی عاشورا فرا می‌خواند و چون برای هر یک از اعمال عبادی نتیجه و اثری را مترتب می‌داند تأثیر از واقعه‌ی عاشورا و تعزیت‌داری بر یاران اباعبدالله الحسین را همان دیده‌ور شدن به مقام شهادت و چشم‌گشودن به وعده‌های حقانی پروردگار سبحان درباره‌ی شهیدان خدا می‌داند. در این مباحث مولانا می‌خواهد چنین تفهیم کند که حاصل تعزیت و گریه بر شهیدان یا تعظیم و گرامیداشت آنها باید برای ما معرفت‌های ربوبی و تکمیل ایمان و بصیرت یافتن را به همراه داشته باشد و در وجود ما اثری از آن حقایق گرانقدر و عالی که شهدا در آن مقام و با آن حقایق همراه و متحد شده‌اند، پیدا شود.

◆ امام شناسی و شرط ارادت ورزی

مولانا فلسفه عزاداری و تعظیم شهدای کربلا را در دفتر ششم از ابیات ۷۷۷، در حکایت تعزیه داشتن جمعی از شیعیان شهر حلب که مذاکره و سؤال و جواب فردی شاعر را با یکی از عزاداران نقل نموده، به بحث نهشته است.

در شروع می‌خوانیم که مردم شهر «حلب» همه ساله در ایام محرم در «باب انطاکیه» تا بیرون شهر حلب مراسم عزاداری برپا کرده و از ظلم و جور یزیدیان فریادشان بر مظلومیت خاندان پیامبر در کوه و



آیت الله العظمی عباس محفوظی: انسان به قدر دانش خود، قدر و قیمت دارد

آیا می توان عارف بود و علم فقه و دیگر علوم دینی و طبیعی را هم دانست و رفتارهای عقلی و سنجیده داشت؟ نظر پیامبر گرامی اسلام در این باره چیست؟

طبیعی است که انسان زیبایی های طبیعت و هستی را با عقل و علم درک می کند و از این طریق به عظمت خدا پی می برد. بدون شک توجه به قلب و دل و ادراک شهودی، هیچ منافاتی با رشد علم و عقل ندارد. پیامبر گرامی اسلام (ص) به امام علی (ع) درباره علم و دانش فرمود: «یا علی، ساعة العالم یتکی علی فراشه ینظر فی العلم خیر من عبادة سبعین سنة؛ ای علی، ساعتی که دانش پژوه در جای خود تکیه کرده و در بستر خود آرمیده و در دانش خود اندیشه می کند، از هفتاد سال عبادت برتر

است.» بنابراین دانش ملاک و معیار ارزش است و انسان به قدر دانش خود، قدر و قیمت دارد.

پیامبر گرامی اسلام (ص) در جای دیگر می فرماید: «اکثر الناس قیمة اکثرهم علما، و اقل الناس قیمة اقلهم علما؛ کسی که دانش او از همه بیشتر باشد، ارزش او از همه بیشتر است و کسی که دانش او از همه کمتر باشد، منزلت او از همگان کمتر است.»

از نظر شما عقل و دل چه ارتباطی باهمدیگر دارند؟

عقل یکی از نعمت های بزرگ خداوند می باشد که به انسان ارزانی داشته است. انسان با چراغ عقل می تواند راه های پرخطر سیر و سلوک را به درستی تشخیص بدهد و خطرهای آن را بشناسد. هر کس که چراغ عقل را نگه

بدارد، شهود قلبی اش هم پُرفروغ خواهد بود. در ادبیات عرفانی ما از رویارویی عقل و دل یا اندیشه و قلب سخن فراوانی گفته شده است. خلط نسبت این دو باهم، یکی از لغزشگاه های عمده ای به شمار می آید که به راحتی نمی توان از کنار آن گذشت. درست است که دل راهبرد اصلی در سیر و سلوک عرفانی است، اما عقل هم در بسیاری از مراحل دل را کمک می کند و طعم دریافت های شخصی عرفانی را در قالب استدلال به دیگران منتقل می نماید. اساساً پایه عرفان نظری بر استدلال و برهان و عقل است و گرنه سالک چطور می تواند شهود و دریافت های قلبی خود را به دیگران تفهیم کند یا آموزش بدهد؟ قرآن کریم که کتاب همه عارفان حقیقی است برای عقل ارزش فراوانی قائل است و در بسیاری از آیات از منزلت آن

سخن گفته است. برای نمونه در یکی از آیات می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ؛ بدترین موجودات نزد خداوند، کران و لالایی هستند که تعقل نمی کنند» از این قبیل آیات در قرآن زیاد است که خدا به بندگانش خطاب می کند که چرا تعقل نمی کنید؟ چرا تدبیر و تفکر نمی کنید؟ و...

از اشعار برخی از عارفان حقیقی این برمی آید که آنان با عقل مخالف هستند؛ برای مثال امام خمینی (ره) در دو بیت شعری چنین سروده است: «خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم / از کف عقل برون جسته و دیوانه شویم / بشکنیم آیینه فلسفه و عرفان را / از صنم خانه این قافله بیگانه شویم» همچنین مولوی چنین سروده

است: «پای استدلالیان چوبین بود / پای چوبین، سخت بی تمکین بود» از نظر شما از این قبیل ابیات نوعی تحقیر و تخفیف عقل برداشت نمی شود؟

اولاً، باید این نکته را بدانیم که منظور عارفان از تحقیر عقل در این قبیل ابیات، پایین تر نشان دادن آن نسبت به جایگاه دل است. عارفان به دنبال معرفت‌های شهودی‌اند و چنین معارفی صرفاً از راه عقل و استدلال به دست نمی‌آیند. آن نوع معارف، از سنخ شنیدن و دیدن هستند و فقط با برهان به دست نمی‌آیند؛ بنابراین در مقام مقایسه میان راه عقل و راه دل، از نظر عارفان حقیقی، ارجحیت با راه دل است. این گونه سخن گفتن، هرگز به معنای بی‌ارزش دانستن راه عقل و استدلال و برهان نیست، بلکه بدین معناست که راه دل و عشق، بالاتر از راه عقل و استدلال است. ثانیاً، عقل سرزنش شده در سخنان عارفان حقیقی، عقل دنیوی و حساب‌گر است که همه تلاش آن در جهت تحصیل منافع مادی و دنیوی است. ثالثاً، برخی از عارفان مشهور شیعه تصریح کردند که فراتر بودن پاره‌ای از مکاشفات عرفانی نسبت به عقل، به معنای عقل‌ستیزی نیست بلکه منظور آن است که عقل به تنهایی نمی‌تواند به آن مقام مطلوب برسد. مثلاً این ترکه می‌نویسد: «برخی از امور را عقل ذاتاً به آن‌ها دست نمی‌یابد؛ بلکه با کمک قوه دیگری که اشرف از عقل است به آن‌ها دست می‌یابد و در کفشان می‌کند؛ بنابراین معنای این سخن عرفا که «طور مکاشفات و کمالات حقیقی، فوق عقل است» این نیست که عقل هرگز نمی‌تواند چنان اموری را درک نماید»

بفرمایید که کار و کوشش و نحوه مواجهه سنجیده با دنیا باید چگونه باشد که با عارفان حقیقی سازگار شود؟

یکی دیگر از معیارهای عارفان حقیقی، نحوه مواجهه سنجیده با دنیا و کار و تلاش اقتصادی است. کار و کوشش باعث بروز جوهره‌ی انسان و شکفتن استعدادها و مختلف او می‌شود. در قاموس بشری، «کار» مفهوم گسترده‌ای دارد و هر نوع تلاش جسمی و فکری را شامل می‌شود؛ با این وصف، همه نوع کار جسمانی مثبت یا کارهای علمی و فکری در همه‌ی زمینه‌هایی که اجتماع به آن نیاز دارد، کار نامیده می‌شود. هیچ انسان یا جامعه‌ای را سراغ نداریم که با تنبلی و تن‌پروری به پیشرفت مادی و معنوی رسیده باشد.

اگر بخواهیم عرفان حقیقی را از عارفان غیرحقیقی تشخیص بدهیم، یکی از ملاک‌های آن «کار» است. عرفان مثبت، مردم را به کار و سازندگی به‌صورت منظم و برنامه‌ریزی شده دعوت می‌کند و آن‌ها را از سستی و تنبلی باز می‌دارد.

این کار و تلاش که از نظر شما یکی از ملاک‌ها و معیارهای تشخیص عرفان حقیقی است، در نظر معصومین چه جایگاهی دارد؟

امام علی (ع) هنگامی که زندگی مؤمن را زمان‌بندی می‌کند، کار و تلاش اقتصادی را هم‌تراز عبادت و ذکر معرفی می‌نماید و می‌فرماید: «ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يَنْجِي فِيهَا رِبَّةٌ وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلِي بَيْنَ نَفْسِهِ

وَبَيْنَ لَدَّتْهَا فِيمَا يَجِلُّ وَ يَجْمَلُ وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ حَطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَةٍ فِي غَيْرِ مَحْرَمٍ؛ در برنامه‌ی زندگی مؤمن، سه زمان مشخص است:

زمانی که در نیایش با پروردگار می‌گذرد، زمانی که در ترمیم گذران خویش به سر می‌برد و در تأمین هزینه‌ی زندگی‌اش می‌کوشد، و زمانی که نفس را با لذات آن در قلمرویی که مشروع و زیباست، تنها و آزاد می‌گذراند. خردمند را نرسد که جز در یکی از این سه مورد به صحنه درآید: سامان دادن به زندگی و تلاش اقتصادی، گام برداشتن در راه معاد و لذت بردن بدون ارتکاب گناه. همان‌طور که می‌دانید فرار از کار و اجتماع در همان آغاز صدر اسلام نیز در میان برخی از مسلمانان مشاهده می‌شد و این ناشی از یک‌سوگیری آنان بود؛ یعنی هنگامی که سخنان پیامبر (ص) را در خصوص مسائل عرفانی و عبادی می‌شنیدند، شدیداً متأثر می‌شدند و گمان می‌کردند که برای عارف شدن و به مقامات معنوی رسیدن باید از تلاش اقتصادی و فعالیت اجتماعی کناره‌گیری کنند؛ اما پیامبر (ص) وقتی این استنباط غلط آنان را متوجه شد، به‌شدت به مبارزه با این رویه برخاست و با این اندیشه‌ی انحرافی مبارزه کرد.

لطفاً از جایگاه کار در اسلام بیشتر سخن بگویید و بفرمایید که چرا پیامبر (ص) می‌فرمود: «فقر فخر من است»؟

انسانی که به کار و پیشه‌ای مشغول باشد، دچار فقر نمی‌شود و به همین وسیله عزت خود و خانواده‌اش را نگه می‌دارد. یکی از راه‌های مبارزه‌ی اسلام با فقر، «کار» است. اسلام هیچ‌گاه فقر را توصیه نکرده است و اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «الفقر فخری و به افتخر؛ فقر فخر من است و به او افتخر می‌کنم» منظورشان فقر و مسکنت مادی نیست، بلکه فقر به درگاه خداوند است؛ چون خداوند همه‌ی انسان‌ها را فقیر در گاه خود می‌داند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ اما عارفان کاذب، فقر مادی را که ناشی از بیکاری و دوری از تلاش و کوشش است، تبلیغ می‌کنند.

از مذمت فقر در اسلام سخن بگویید و در این زمینه روایاتی نقل بفرمایید.

در اسلام و سیره‌ی پیامبر (ص) و ائمه (ع) از این عمل که کسی عمداً و از روی اختیار خود را دچار فقر کند، مذمت شده است. ابن عباس نقل می‌کند: «رسول خدا (ص) همواره از افرادی که مورد توجه‌اش قرار می‌گرفتند سؤال می‌فرمود: هل له حرفة؟ فان قالوا: لا، قال (ص) سقط من عيني، قيل: وكيف ذالك يا رسول الله؟ قال: لأن المؤمن اذا لم يكن له حرفة، يعيش بدينه؛ آیا او حرفه و کاری دارد؟ پس اگر جواب منفی می‌دادند و می‌گفتند فلائی بیکار است، می‌فرمود: دیگر از چشم من افتاد، می‌پرسیدند: چرا؟ می‌فرمود: هر گاه مؤمنی بیکار و فاقد شغلی که زندگی او را تأمین کند، باشد در این صورت با دین خود زندگی خواهد نمود.» امام علی (ع) هم در ضمن یکی از وصایای خود به فرزندش امام حسن (ع) می‌فرماید: «هیچ‌گاه کسی را که در طلب قوت خویش کوشش می‌کند، مورد سرزنش قرار مده، زیرا کسی که هزینه‌ی زندگی‌اش تأمین

نباشد و در فقر و تهیدستی به سر برد، لغزش چنین کسی بیشتر است. آدم فقیر، همواره در چشم مردم، حقیر است. کسی گوش به حرفش نمی‌دهد و قدر و منزلتش همواره مجهول است»

نسبت میان آبرومندان زندگی کردن با دنیاطلبی چیست و این دو چه فرقی با هم دارند؟ همچنین بفرمایید که سرزنش دنیا به چه معناست و این مقوله چگونه با کار و تلاش برای زندگی آبرومندانانه و دوری از فقر قابل جمع است؟

برخی تلاش‌های انسان برای تأمین زندگی آبرومندانانه را از مصادیق دنیاطلبی به حساب می‌آورند؛ لذت آن را مذموم می‌شمارند؛ بعضی از این مدعیان عرفان که متأسفانه خود را از پیروان امام علی (ع) می‌دانند، وقتی سخنان آن بزرگوار را در خصوص «دنیا» می‌خوانند به این نتیجه می‌رسند که پس نعمت‌ها و مواهب دنیوی هم شامل آن‌ها می‌شود. این قبیل افراد اساساً مفهوم «دنیا» را در تعالیم اسلامی متوجه نشده‌اند. برای درک صحیح این مفهوم به کلام امام علی (ع) در نهج‌البلاغه اشاره می‌کنم؛ ایشان می‌فرماید: «الیک عنی یا دنیا، فحبلک علی غاریک، قد انسلت من مخالیک و اقلت من حبالک؛ دور شو از من ای دنیا، افسارت را بر گردنت انداختم، از چنگال‌های درنده‌ی تو خود را رهانیدم و از دام‌های تو جستم‌ام» و باز می‌فرماید: «اعزبی عنی فوالله لا ازل لک فستذلینی، و لا اسلس لک فتقودینی؛ ای دنیا از من دور شو، به خدا سوگند که رام و ذلیل تو نخواهم شد که هر جا بخواهی مرا به خواری به دنبال خود بکشی و مهار خود را به دست تو نخواهم داد که به هر سو بخواهی ببری.»

این سخنان امام علی (ع) به معنای استفاده نکردن از دنیا نیست؛ زیرا در کلمات دیگر آن حضرت می‌بینیم که عارفان و سالکان را به بهره‌وری از دنیا و برخوردار شدن از نعمت‌های آن سفارش کرده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «الدنيا متجر اولیاءالله؛ دنیا محل تجارت و بهره‌برداری اولیای خداست»

آیا مبارزه و نبرد با دشمنان، با عرفان حقیقی سازگار است؟

بله، دفاع سلحشورانه از دین، آیین، میهن، اموال و نوامیس، وظیفه‌ی هر انسانی است که تعهد انسانی و الهی دارد. این دفاع در گرو جانبازی و از خودگذشتگی انسان است. در مکتب اسلام این جانبازی و فداکاری با ایمان به مبدا و معاد، معنا و مفهوم پیدا می‌کند و فردی که جان خود را به خاطر خدا و در راه ارزش‌های الهی و دینی فدا می‌کند، مجاهدی است که اجر جهاد می‌برد. این اجر و پاداش‌های معنوی و دنیوی، به سبب اخلاص و نیت پاک و سالم اوست. انسان مجاهد در عرصه‌های جهاد و در کشاکش بیکار با دشمن، بر نفس خود غالب می‌شود و به تکامل روحی می‌رسد.

عرفان حقیقی در همین صحنه‌های مبارزه‌ی حق علیه باطل، خود را نشان می‌دهد و عارف در چنین صحنه‌هایی ساخته می‌شود. در عرفان درس بزرگی وجود دارد و آن اینکه انسان هنگامی به قرب الهی نزدیک می‌شود که بهترین داشته‌ها و سرمایه‌های خود را در راه خدا و با نیت سالم تقدیم حق کند و چه سرمایه‌ای بهتر

و عزیزتر از جان انسان؟ جهاد، یعنی جانبازی و جان باختن در راه خدا. عارف اگر قرب و بهشت الهی را می‌خواهد، باید با حضور فعال در صحنه‌های نبرد و آگاهی بر حوادث داخلی و خارجی، جریان‌های حق طلب را کمک کند. رهبانیت و گوشه‌نشینی و بی‌تفاوتی در برابر رویدادهای گوناگون، در واقع صحنه نهادن بر ظلم و ستم است و ظلم‌پذیری با عارفان حقیقی سازگار نیست. بی‌شک یکی از ملاک‌های عرفان حقیقی، توجه عارف به جهاد و مبارزه و بی‌تفاوت نبودن در برابر ظلم‌ها است. این جهاد، دری است که خدا به‌سوی بندگان ویژه‌اش باز می‌کند.

مبنای صحیح سیر و سلوک عرفانی چیست؟

در سیر و سلوک عرفانی صحیح، آنچه مبنا و اساس است، ایمان به خدا و اطاعت از رسول و التزام به دستورهای الهی است که خدا و رسول برای ما آورده‌اند. یکی از پایه‌های این سلوک جهاد در راه خدا است. اگر جهاد و مبارزه با ظلم و ستم نباشد، همه‌ی دستورهای دینی بی‌خاصیت می‌شوند. اساساً پایداری و ماندگاری مکتب، به جهاد است؛ چون هر آیین و ملتی در سیر تکاملی خود به‌طور طبیعی در معرض هجوم و تخریب دشمنان واقع می‌شود و اگر مجاهدان عارف نباشند، دین و ملت نابود می‌شوند و بدخواهان همه چیز را به یغما می‌برند. این همه تأکید قرآن و پیشوایان دینی به همین سبب است که دین و اموال و ناموس مردم حفظ بشود. حضرت امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوْسَّلُ بِهِ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرَّةُ الْإِسْلَامِ؛ برترین وسیله‌ی پیوستگی به خدای سبحان عبارت است از ایمان به خدا و رسولش و جهاد در راه خدا که بلندای اسلام است.»

عرفان کاذب درباره‌ی جهاد چه دیدگاهی دارد؟

پیروان عرفان کاذب از حضور مؤثر در اجتماع و بیکار برای رفع ظلم و ستم فراری می‌کنند. گاهی بهانه می‌آورند که جهاد و مبارزه، خشم انسان را شعله‌ور می‌کند؛ لذا باید از آن دوری کرد؛ حال آنکه روشن است که غضب انسان عارف، دنباله‌ی رحمت اوست. پیامبر (ص) که در رأس همه‌ی عارفان است، با اینکه در جنگ‌های خونین زیادی حضور داشت، ولی باز خدا در قرآن ایشان را با تعبیر «رحمة للعالمین» مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ لذا روشن است که دیدگاه عرفان کاذب در این زمینه صحیح نیست؛ چرا که غضب عارف، عین رحمت اوست.

در پایان اگر نکته‌ای مورد نظر شریف شما است آن را بیان بفرمایید.

آنچه در این مجال عرض کردم بیان برخی از ملاک‌ها و معیارهای عرفان حقیقی و نقد عارفان کاذب بوده است. سعی کردم به زبان ساده و همه‌کس فهم مطالبی بیان کنم تا عموم مردم و به‌ویژه جوانان در این روزگار به دام عرفان‌های کاذب گرفتار نشوند. قصد و غرض این قبیل عرفان‌های کاذب این است که تحریک واقعی و سازنده را از جامعه‌ی اسلامی و شیعی بگیرند. مؤمنان و جوانان ما باید هوشیار باشند و با در دست داشتن ملاک و معیار صحیح، عرفان منفی را از عرفان مثبت تمیز و تشخیص بدهند.

سیمای عارفان شیعه

سید حیدر آملی در گفت و گو با سرکار خانم دکتر فاطمه طباطبایی

مکتب اهل بیت عصمت و طهارت، صراط مستقیم است

دیگر، فخرالدوله با افراسیاب چلاوی (از دشمنان دیرین کیانیان جلالی) هم داستان شد و اختیار ملک به او داد. او کیا افراسیاب را به سپهسالاری خود برگزید. کیا جلالیان که از شخصیت‌های برجسته مازندران بودند، از بد رفتاری افراسیاب به ستوه آمدند و از استاندار جلال الدوله استمداد کردند. او با لشکر فراوان تا آمل رفت. فخرالدوله که یاری جنگ با او را نداشت، به اردوی او رفت و با او سازش کرد. این سازش موجب خشم کیا افراسیاب شد و یا حداقل بهانه‌ای برای سلطنت او بوده است و بهانه دیگر اینکه فخرالدوله حسن را نیز با نیرنگ به زنا به دختر خوانده خود متهم کرد و در غیاب او از علمای جمله سید قوام الدین، فتوی قتل او را گرفت و در ۲۷ محرم سال ۷۵۰ ه. ق، پسران کیا افراسیاب - کیا محمد و کیا علی - او را با حیل به قتل رساندند و با مرگ او در سال ۷۵۰ ه. ق، سلسله آل باوند به کلی منقرض شد (دانشنامه رشد).

به نظر می‌رسد این شرایط آشفته‌ای که به

امیر مسعود نیز همین را بهانه کرد و از امیران مازندران فرمانبرداری خواست و چون دعوت او را پاسخ نگفتند، در سال ۷۳۲ ه. ق لشکر به آمل برد. فخرالدوله با جلال الدوله اسکندر، امیر رستمدر در جنگ با امیر مسعود هم داستان شد و پس از پیکارهای سخت، سرانجام کیا مجال الدین احمد جلال که از بزرگان مازندران بود برای انحراف امیر مسعود به اردوی او رفت و جان بر سر این باخت. امیر مسعود شکست خورد و به دستور جلال الدوله اسکندر کشته شد. اما این پیروزی نتوانست انقراض آل باوند را که در سرانشیب سقوط افتاده بود، مانع شود. پس از واقعه امیر مسعود سربدار، وبا در آمل افتاد و بسیاری از آل باوند و زن و فرزند فخرالدوله درگذشتند. فخرالدوله پس از این واقعه، به سخن بدخواهان، کیا جلال را که رکن دولت او بود، کشت. فرزندان کیا جلال از بیم فخرالدوله به جلال الدوله اسکندر پناه بردند و او برای جنگ با فخرالدوله سپاه آماده کرد. از سوی

اساتید زادگاهش و سپس استرآباد خراسان و بعد از آن اصفهان، کسب علم کرده است و در سن ۲۵ سالگی دوباره به آمل بازگشته است. در این زمان، آل باوند بر طبرستان حکومت می‌کردند و فرمانروای آن زمان، فخرالدوله حسن، پسر کیخسرو بود. سید حیدر پس از بازگشت به آمل به دربار فخرالدوله راه یافت و از نزدیکان و محارم او شد و پس از مدتی، فخرالدوله او را وزیر خود کرد.

شرایط آن زمان در دربار فخرالدوله، شرایطی پر آشوب و تنش بود؛ به قسمی که در روزگار او، امیر مسعود سربدار در سبزوآر قیام کرد و به رغم چیرگی طغاتی‌مور بر خراسان، خود را در خراسان مستقل خواند و به تدریج بر خراسان تا حدود مازندران استیلا یافت. پس از قتل شیخ حسن جودی، امیر مسعود به پیکار طغاتی‌مور در مرزهای مازندران آمد و مغولان را در استرآباد شکست داد. طغاتی‌مور گریخت و به فخرالدوله پناه برد.



سید حیدر آملی، از برجسته‌ترین عرفای شیعی قرن هشتم است. وی در سال ۷۱۹ و به روایتی ۷۲۰ در آمل متولد شده است. در آن زمان اکثر ساکنان آمل، شیعیان بودند و سید حیدر نیز در خانواده‌ای شیعی چشم به جهان گشوده است و عشق به ائمه معصومین از همان کودکی، در نهاد او ریشه دوانده است؛ به طوری که با حساسیتی مثال زدنی در جای جای آثارش، سعی بر اثبات حقانیت ایشان برای ولایت دارد و از ستمی که بر ایشان رفته است، رنج می‌کشد.

این طور که از مطالعه تاریخ برمی‌آید، او از سن ۵ سالگی تحصیل علم را آغاز کرده است و نزد

دربار فخرالدوله حاکم بوده است و همین طور استعداد و حق طلبی ذاتی سید حیدر، شریاطی را ایجاد کرده است که او به رغم ثروت و قدرت فراوان، دست از همه چیز شست و در سال ۷۵۰ هـ ق که همان سال قتل امیر اوست، هجرت معنوی خود را آغاز می کند. وی در این باره این طور نوشته است: "... باید بدانی که وقتی حق تعالی مرا به ترک ماسوای خود و توجه تام به سوی خویش فرمان داد، به من الهام فرمود تا مقام و منزلی بجویم که در آن ساکن شده و به موجب امر و اشارت او، به طاعت و عبادت وی بپردازم. چنان جایی و مکانی که عالی تر و شریف تر از آن در این عالم نباشد. لذا پس از ترک وزارت و ریاست و مال و جاه و پدر و مادر و فرزند و تمام خویشان و برادران و یاران به سوی مکه - شرفه الله تعالی - روانه شدم و خرقه‌ای زنده که دور انداخته بودند و بهایی نداشت، به تن کردم و از شهرستان خود که "امل" و طبرستان است و در جانب خراسان قرار دارد، بیرون آمدم و در آنجا من وزیر پادشاهی از پادشاهان ایران بودم که در آن سرزمین حکومت داشت و از بزرگترین فرزندان پادشاه مرحوم، شاه کیخسرو - طیب الله ثراهما و جعل الجنة متواهما - بود و من در آن زمان سی ساله بودم."

به این ترتیب او زادگاهش را به سودای زیارت اماکن مقدسه ترک گفت. از ری و قزوین عبور کرد و به اصفهان رسید. در اصفهان مدتی اقامت گزید و تنها معاشربینش صوفیان و اهالی فنوت بودند. او در اصفهان جذب عارفی گشته به نام شیخ نورالدین پهرانی. تنها اطلاع در دست از شیخ نورالدین پهرانی آن است که سید حیدر به او بسیار ارادت می ورزد و او را عارف و زاهدی بزرگ می داند که از دست او خرقه می پوشد و شیخ به او ذکری خاص تلقین می کند. او از اصفهان عازم بغداد و سپس عتبات عالیات می شود و یک سال در آنجا می ماند و پس از آن در سال ۷۵۱ هـ ق با دست تهی و به تنهایی عازم مکه شده و بعد از آن به مدینه پیامبر می رود و به رغم تمایل به استقرار در آنجا، به علت بیماری، ناگزیر به عراق بازمی گردد و در نجف رحل اقامت می افکند. به نظر در همین سال های ابتدایی اقامتش در عراق با عارفی کامل و گمنام به نام عبدالرحمن احمد قدسی آشنا شده است و نزد او رسالتی خوانده که از جمله آنها فصوص الحکم ابن عربی و شرح قیصری بر آن است. به گفته خود سید حیدر، به برکت مجاورت حضرت و توجه به خواندن و ائمه معصومین توانسته کتاب های اهل معرفت را بخواند و بر آنها شرح و حاشیه بنگارد و در مدت ۲۴ سال، در حدود ۲۰ تا ۲۴ کتاب را تأویل و تصنیف کرده است که از جمله آنها کتاب ارزشمند "جامع الاسرار و منبع الانوار" است.

پروفیسور هنری کربن و عثمان یحیی، حیات سید حیدر را به سه بخش تقسیم می کنند:

- ۱- دوره ایرانی: از زمان تولد وی تا آغاز هجرتش (۷۵۰-۷۱۹)
 - ۲- دوره اول عراقی: از سال ۷۵۱ هـ ق در نظر گرفته شده است و با تألیف کتاب "نقد النقود فی معرفة الوجود" ختم شده است.
 - ۳- دوره دوم عراقی: از سال ۷۶۸ هـ ق آغاز شده و تا پایان عمر وی را در بر می گیرد.
- بنا بر این تقسیم بندی، تألیف کتاب های "جامع الاسرار و منبع الانوار"، "رساله الوجود فی معرفة المعبود"، "رساله المعاد فی ترقی العباد"

و "نهاية التوحيد في بداية التجريد" مربوط به دوره اول عراقی وی می باشند و شرح ارزشمند او بر فصوص الحکم ابن عربی به نام "نص النصوص فی شرح فصوص الحکم ابن عربی" و همچنین تفسیر گرانمایه او از قرآن کریم، تحت عنوان "المحیط الاعظم فی شرح قرآن کریم" مربوط به دوره دوم حیات عراقی وی می باشد.

از دیگر اساتید او در عراق می توان به نصیرالدین کاشانی و فخرالمحققین محمدبن علامه حلی (فرزند علامه حلی) اشاره کرد. از جانب فخرالمحققین اجازه نامه ای برای سید حیدر صادر شده که تاریخ آن مربوط به سال ۷۶۰ هـ ق است. اگرچه سید حیدر، پیش از دریافت این اجازه نامه، به درخواست فخرالمحققین، رساله "رافعه الخلاف" را در سال ۷۵۹ هـ ق نگاشته است.

در خصوص سال رحلت او و نحوه وفاتش اطلاعی در دست نیست. عده ای او را متوفی به سال ۷۷۰ هـ ق می دانند و عده ای ارتحال او را پس از سال ۷۸۲ هـ ق در نظر گرفته اند. هنری کربن معتقد است آخرین اثر بدست آمده از او، رساله العلوم العالیه است که تاریخ نگارش آن را ۷۸۷ هـ ق دانسته اند.

در حال حاضر، در جنب مسجد امام حسن عسگری (ع) در آمل، مقبره ای به وی منسوب است که قطعیتی در خصوص آنکه متعلق به خود سید حیدر باشد و یا یکی از معاصرین هم نام او، وجود ندارد.

در خصوص آشنایی بیشتر با ویژگی های عرفان سید حیدر، گفت و گویی داشتیم با سرکار خانم دکتر فاطمه طباطبایی که شرح آن را در ادامه می آوریم:

اگر بخواهیم برای عرفان سید حیدر، چند شاخصه مهم را برشماریم، فکر می کنید به چه مواردی می توان اشاره کرد؟

می توان این گونه برشمرد که سید حیدر: ۱. از مدافعان بزرگ شیعه امامیه و عرفانی است که برگرفته از تعالیم ائمه معصومین (ع) باشد و بر این باور است که مکتب شیعه دوازده امامی انسان را به سعادت می رساند و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت، همانا صراط مستقیم است که هموارترین و کوتاه ترین و روشن ترین راه به سوی خداوند می باشد. به عبارت دیگر، ایشان معتقد است که تشیع واقعی با عرفان ناب اسلامی نه تنها اختلافی ندارد، بلکه هر دو از سرچشمه ولایت و برگرفته از تعالیم حضرات معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - می باشد. ۲. شریعت، طریقت و حقیقت که امتیاز دیگر سید حیدر در جمع میان این سه مقوله است که رساله ای مستقل تحت عنوان "اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه" نوشته و موضوع را به تفصیل مورد بحث قرار داده است و گذشته از این رساله، در اصل سوم کتاب جامع الاسرار در طی چهار قاعده در بیان ۱- شریعت و طریقت و حقیقت ۲- نبوت و رسالت و ولایت ۳- وحی و الهام و کشف ۴- اسلام و ایمان و ایقان به هم خوانی و یگانگی آنها پرداخته و آن را به اثبات رسانده است. در "رساله الوجود" نیز با ذکر مقدمه ای یگانگی این مقولات را عنوان کرده و توضیح داده است.

۳. جمع میان برهان و عرفان و قرآن. سید حیدر به ثبات هم خوانی میان این سه موضوع همت گماشته است و از آن دسته دانشمندی

است که به خوبی از عهده این تلفیق برآمده است که تحلیل و تثبیت مبانی عرفان را از راه اقامه برهان و برهان را در خدمت قرآن قرار داده است و در اثبات هر یک به آیات و روایات استشهادی کند.

امام طلب اصلی اندیشه های عرفانی سید حیدر که برای ما اهمیت فراوان دارد، مسئله تلقی او از "ولایت" و مخصوصاً بحث "ختم ولایت" است. یکی از ارکان و اصول مباحث عرفان نظری پس از مسئله توحید و مراتب آن، بحث از نبوت و رسالت است که تقریباً همه صاحبان نظر و عمل در مکتب عرفان به بحث درباره آن پرداخته و ابعاد و زوایای آنرا گشوده اند. نکته جالب این است که این بحث بیشتر به نظر می رسد متعلق به جهان تشیع و عقاید شیعی باشد، اما چنین نیست و دیگر فرق و مذاهب نیز به همین گستردگی درباره آن به بحث نشسته اند و اگرچه به نقطه اوج و قداست عقیده شیعه نرسیده اند، اما بحث رسالت و امامت برای آنها هم بخشی از اصلی است. ذکر این نکته در اینجا خالی از لطف نیست که از میان شخصیت های برجسته معاصر که این بحث عرفانی را با محوریت و اصالت هر چه بیشتر مطرح کرده و تألیف خود را با عنوان "مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه" به شرح همین بحث اختصاص داده است، امام خمینی (ره) است.

به هر حال سید حیدر از آن جهت که هم عارفی شیعی و هم از مریدان و پیروان مکتب ابن عربی است، با حساسیت هر چه بیشتر به طرح مسئله نبوت و رسالت پرداخته و به خصوص در بحث ولایت و امامت هم ابعاد ولایت را تعیین کرده و توضیح می دهد.

نکته ی بسیار مهمی که در آثار سید حیدر جلب توجه می کند، این است که ایشان به نقد و تحلیل اندیشه و نظر استاد خود، ابن عربی پرداخته و این مورد را از مواردی می داند که به صراحت هر چه بیشتر به نقد نظر محی الدین پرداخته و ایراد و اشکالی را که بر آن وارد می داند، بی پروا مطرح می کند. در حالی که سید حیدر از شیفتگان ابن عربی است و از شخصیت هایی است که به همه مقامات علمی و عملی که در عرفان دارد، در برابر عظمت و بزرگی و سعه اندیشه ابن عربی خاضع است و به او با دیده ادب و احترام می نگرد و گاه گاهی درباره او سخن هایی می گوید که این گونه سخن تنها از زبان یک مرید واقعی درباره مراد صادر می شود. با این همه سید حیدر، در مسئله "ولایت" و به خصوص "ختم ولایت" به نقد آراء استاد پرداخته و بر این باور است که ابن عربی و برخی از شارحان آثار او به حق نرسیده و در تشخیص مصداق اتم ولایت مطلقه محمدیه علویه، ناتمام و ناقص اند. که سید حیدر برای اثبات حقیقت مکتب تشیع و مخصوصاً "ولایت مهدوی" و ختمیت این ولایت، حتی بر استاد خود می تازد و با همه عشق و علاقه ای که به او دارد، تصریح می کند که این عربی نباید خود را در ردیف حضرت محمد (ص) و حضرت مهدی (عج) بنشانند. او پیامبر (ص) را هم صاحب اصلی ولایت در نقطه اوج و کمال می داند و می گوید همانطور که ایشان خاتم نبوت و رسالت اند، خاتم و صاحب اصلی ولایت و امامت هم می باشند و اساسا نبوت و ولایت را دو مقدمه جدا از یکدیگر نمی دانند، بلکه معتقد است دو چهره ی یک حقیقت اند و به تعبیر ساده، وجهه ی یلی

الحقی نبوت و ولایت، و وجهه ی یلی الخلقی آن، رسالت است. بنابراین، صاحب اصلی هر دو وجهه، پیامبر اکرم (ص) است و این خاتمیت، جامعیت همه مراتب است. به امام امیرالمومنین علی (ع) و پس از ایشان حضرات معصومین (ع) و حضرت مهدی (عج) را هم از جهت اصالت و هم حیث وصایت، خاتم ولایت مطلقه کلیه الهیه محمديه علوم معرفی می کند. اگرچه عده ای بر این باورند که با قرائت دیگری از آرای ابن عربی، به این نتیجه می رسیم که او خود را صاحب ولایت مقیده در میان هم صنفان خود می داند و به این ترتیب، دیگر ایرادی که سید حیدر بر او وارد دانسته، متوجه او نخواهد بود.

آیا برای کتاب شناسی سید حیدر، اطلاعات دقیقی موجود است؟

سید حیدر در مقدمات کتاب نص النصوص، قسمت عمده تالیفات خود را به ترتیب تاریخ تألیف بیان می کند و از بیان او چنین برمی آید که پس از سی سال اشتغال به تالیف، تفسیر محیط الاعظم و سپس شرح فصوص الحکم را نگاشته است. چنان که خود اشاره می کند، آثارش به دو بخش کلی تالیفات فارسی و عربی تقسیم می شود که البته بیشتر عربی است. با استفاده از اقوال او چنین برداشت می شود که ترتیب کتب تالیفی او عبارت است از:

۱. کتاب مجمع الاسرار (جامع الاسرار) و منبع الانوار
 ۲. رساله الوجود فی معرفه المعبود
 ۳. رساله المعاد فی رجوع العباد
 ۴. کتاب الاصول و الارکان فی تهذیب الاصحاب و الاخوان
 ۵. رساله العلم
 ۶. رساله العقل و النفس
 ۷. رساله الامانه الالهیه فی تعیین الخلافه الربانیة
 ۸. رساله الحجب و خلاصه الکتب
 ۹. رساله الفقر و تحقیق الفخر
 ۱۰. رساله الاسماء الالهیه و تعیین مظاهرهامن الاشخاص الانسانیة
 ۱۱. رساله النفس فی معرفه الرّب
 ۱۲. اسرار الشریعه و انوار الحقیقه
 ۱۳. کتاب مدارج السالکین فی مراتب العارفین
 ۱۴. نقد النقود فی معرفه الوجود
 ۱۵. نهایه التوحید فی بدایه التجرید
 ۱۶. منتقى المعاد فی مرضی العباد
 ۱۷. رساله التنبیه فی التنبیه
 ۱۸. امثله التوحید و البنیة التجرید
 ۱۹. رساله کنز الکنوز و کشف الرموز
 ۲۰. تعیین اقطاب و الاوتاد و بالثمر
- فایده اصلی این فهرست که سید حیدر خود فراهم آورده آن است که علاوه بر معرفی کتاب ها، شرح اجمالی هر یک از این آثار و مبادی و سایر مطالبی است که در آنها آورده است.

سید حیدر، شریعت، طریقت و حقیقت را چگونه تعریف می کند؟

از دید سید حیدر، شریعت به آن معنی است که انسان، به آنچه از انبیا شنیده و دریافت کرده است، پایبند باشد و بدان عمل کند. طریقت به آن معنی است که منش و خلق و خوی ایشان را برای خویش الگو بداند و حقیقت بدان معناست که با کشف شهود، حالات و مقامات آنان را مشاهده کند.

آیا مجبورم که اختیار داشته باشم؟ (۱)

♦ وهاب آریان "عطاش"

هر وقت کلام از جبر و اختیار به میان می‌آید، ناخودآگاه تلاش می‌کنیم مصائب و مشکلات زندگی مان را به جبر و پیروزی و خوبی‌هایش را به اختیار ربط دهیم. طبیعت انسان این گونه است در اشتباهات به دنبال مقصر می‌گردد تا بگوید دست خود نبوده یا مرا مجبور به چنین کاری کرده‌اند و یا دسیسه‌ای مرا بدین جا کشیده است، اما معمولاً در پیروزی و افتخارات خبری از جبر نیست و این خودم بودم که با تلاش بدین جایگاه رسیدم. البته این روحیه بیشتر ریشه در دوران کودکی دارد، هر گاه دوران مدرسه نمره‌ای را بد می‌گرفتیم رای صادر می‌کردیم؛ یا امتحان خیلی سخت بوده یا معلم درست تصحیح نکرده است، ولی اگر نمره خوبی می‌گرفتیم نه خبری از شیوه نمره دادن معلم مطرح بود و نه آسان بودن سوالات؛ این خود ما بودیم که با تلاش نمره خوب را اختیار کرده‌ایم. اساساً جبر و مصائب آن در سختی و مشکلات به یاد ما می‌آید و در خوشی‌ها قائلین به جبر به اقل شماره می‌رسند و بیشتر طرفداران اختیار و قهرمانان داستان خودنمایی می‌کنند. فارغ از این تصویر و صلابت تصویر تخصصی جبر و اختیار، می‌خواهیم ببینیم جایگاه ما به عنوان بشر در مواجهه با جبر و اختیار به چه نحو است. آیا آنچه اصالت دارد جبر است یا اختیار! آیا ما عروسک‌های خیمه شب‌بازی هستیم که دچار توهم آزادی شده‌ایم یا نه، هر چه است اختیار است و ما توهم جبر داریم! آیا به فرض اختیار، در این مختار بودن مجبور نیستیم! اگر هر کدام را بپذیریم رابطه ما با خالق چگونه است! آیا انسان مجبور، مواخذه‌ای هم دارد! اگر اختیار داشته باشیم چه، آیا از مختار می‌توان بازخواست کرد! رابطه جبر و اختیار در ما به عنوان یک انسان چگونه است و هزاران سوال دیگر در این زمینه که در حوصله این نوشته نمی‌گنجد. تلاش می‌کنیم به اجمال تصویری از جبر و اختیار ارائه کنیم تا در لوای آن پاسخ این سوالات هم مشخص گردد. اساساً تصویر جبر و اختیار آنجایی قابل ترسیم است که فرد الفی وجود داشته باشد در مقابل فرد ب، و فرد الف مجبور باشد به دستورات فرد ب عمل کند. یا فرد الفی وجود داشته باشد در مقابل فرد ب، که فرد الف اختیار داشته باشد به دستورات فرد ب عمل کند یا نکند. اما اگر فرد الف داستان ما، بوسیله شخص ب به منصفه ظهور رسیده و توسط ایشان خلق شده باشد باز سوال دو بخش می‌شود؛ آیا جناب ب طوری فرد الف را خلق کرده که هر چه بگوید انجام دهد، فرد الف مجبور است انجام دهد، یا نه، جناب ب فرد الف را مختار خلق کرده و چون مختار خلق کرده می‌تواند از او بازخواست کند که چرا برخلاف خواسته من عمل کرده‌ای که اگر مطابق خواست او عمل کند تشویقی در انتظار فرد الف است. به نظر می‌رسد آن دو بخش اول تصویری در مسئله جبر و اختیار ندارند، یعنی ما به عنوان شخصی در مقابل حضرت حق قرار نمی‌گیریم (همانند قرار گرفتن فرد الف در مقابل فرد ب) پس دو صورت اول تخصصاً از بحث ما خارج است. اما می‌ماند دو صورت دوم، یعنی جناب ب فرد الف را خلق کرده، تمام سوال این جاست: نحوه این خلق چگونه است، مختار خلق شده‌ایم یا مجبور؛ یعنی خداوند ما را چنان خلق کرده که اختیار مخالفت با انجام کاری را داریم، یا به جبر خلق شده‌ایم، یعنی هر کاری انجام می‌دهیم همگی به جبر است و از قبل مشخص شده و ما فکر می‌کنیم خودمان تصمیم به انجام یا رد کاری می‌گیریم، در واقع همه آنچه رخ می‌دهد از قبل مشخص شده و ما اندک دخالتی در آن نداریم. بنابراین این دیدگاه تقریباً اکثر کارها به جبر انجام می‌پذیرد و صورتی مختار گونه دارد. قبل از شرح هر کدام از این دو شاخه توضیح یک نکته ضروری است: نمی‌توان نه به جبر مطلق قائل شد و نه اختیار مطلق (در ابتدا این دو حالت را رد کنیم) یعنی فرض کنیم ما انسان‌ها به گونه‌ای خلق شده‌ایم که هیچ اختیاری از خود نداریم، نه می‌توانیم چپ برویم و نه راست، قطعاً جبر به این معنا مدنظر قائلین به جبر نیست، آنها اگر هم قائل به جبر هستند اختیار ظاهری را رد نمی‌کنند، می‌گویند درست است شما با اختیار خویش مسیر الف یا مسیر ب را انتخاب می‌کنید، اما این انتخاب ظاهر از روی اختیار بوده و اختیاری واقعی نیست، بلکه از قبل مشخص بوده شما مسیر الف را انتخاب می‌کنید چون شاکله، ژنتیک، موقعیت زیستی شما، آب و هوا، تربیت والدین و هزاران امر دیگر که خارج از دسترس شماست، چنان دست به دست هم داده که شما ناگزیر در چنین جایگاهی قطعاً مسیر الف را انتخاب می‌کنید. پس در حقیقت مسئله جبری نهفته است، ولی جبر مطلق به معنای آنکه فردی ایستاده و شما را مجبور کند مسیر الف را انتخاب کنید نیست، حداقل اختیار ظاهری وجود دارد. از سوی دیگر اختیار مطلق هم خلاف وجدان است، یعنی ما آزادانه بتوانیم هر کاری را انجام دهیم نیست. بالاخره می‌دانیم محدودیت‌های شامل ماست که مفروضی از آن نیست، مثلاً فرد در جامعه محدودیت‌هایی دارد و نمی‌تواند هر کاری را آزادانه انجام دهد. از سوی دیگر نمی‌توان آداب و قراردادهای اجتماعی را نادیده گرفت و آزادانه هر چه را دوست داشت انجام داد، اختیار مطلق بدین معنا وجود ندارد. در ساحت فردی هم همین گونه است؛ قوای جسمی محدوده فعالیتی ما را مشخص می‌کنند، یعنی نمی‌توان از یک فرد خردسال توقع فعالیت یک مرد میانسال داشت، اختیار مطلق بدین معنا که بدون ضوابط هر چه خواستیم را اختیار کنیم نیز امکان ندارد. در واقع برای حل مسئله جبر و اختیار دو گونه پاسخ وجود دارد؛ یکی نقضی و دیگری حلی، ابتدا پاسخ نقضی و سپس پاسخ حلی را طرح می‌کنیم. شبهه جبر آنجا به ذهن می‌آید که مثلاً در برخی امور توقع اختیار داریم، ولی شائبه جبر آن را رها نمی‌کند، در چنین موقعیتی سوال از جبر و اختیار پررنگ می‌شود و یا قدمی فراتر گذاشته می‌شود و از اصل اختیار سوال می‌شود: آیا من مجبورم که اختیار داشته باشم، چرا من نمی‌توانم و یا نتوانستم به جای اختیار جبر را انتخاب کنم. اگر قدری به نوع سوال دقت شود متوجه می‌شویم نیاز به اختیار در آن نهادینه است، بالاخره سوال این است؛ چرا من نمی‌توانم به جای اختیار جبر را اختیار کنم، یعنی باز سوال از انتخاب و اختیار است هر چند متعلق آن جبر است. ادامه دارد...

فرهنگی هنری ۳۰



۳۴
حجت الاسلام والمسلمین دکتر مجید رضایی دوآلی:
فرهنگ شبیخون همیشه وجود داشته!



۳۲
حجت الاسلام والمسلمین محمدمهدی جاویدی:
عاشورا! در مسیر بندگی



۳۱
دکتر نجفقلی حبیبی:
فرهنگ لغت روشنی نیست!



۳۷
دکتر عابد سیاحت اسفندیاری:
جایگاه سینمای ایران در جهان



۳۵
دکتر امیر زهار:
ما را مشخص کنیم!



۳۶
فرهنگ مطالعه، مشکلات و راهکارهای ترویج آن و حیدرعلی



۳۳
فرهنگ تحمل‌پذیری در مقابل اندیشه‌های مخالف احمد رزاشاه محمدی



دیر بخش فرهنگ و هنر: وهاب آریان



تناقض گویی های عرفا چگونه قابل تفسیر است؟ آیا صحت دارد که عرفا از ظواهر شریعت گذر می کردند؟ با اینکه امام هم یکی از عارفین است؟

در اینجا بحث صوفیان است که با عرفا اشتباه گرفته می شود. عرفای درست که عرفای بزرگی هستند، هیچ کدام اصلاً از ظواهر شریعت عبور نمی کنند بلکه بسیار هم مقید هستند که همه‌ی ظواهر شریعت را انجام دهند. گاهی بعضی از اینها مثل بایزید که گرفتار شطحیات می شوند و یک حالت های سکر بر اینها غلبه می کند و یک چیزهایی می گویند که وقتی برمی گردند دیگه آن حرف‌ها را نمی زنند. ولی عرفا، آن‌هایی که اهل علم هستند هیچ کدام اینطوری نیستند که بخواهند از ظواهر شریعت بگذرند و مثلاً دیگر نماز نخوانند. در کتابهای ما هم فراوان است که بعضی‌ها تا چهار تا کلمه یاد می گیرند گفتند؛ خداوند این گونه گفته تا به یقین برسید وقتی رسیدید دیگر کافی است و ما دیگر به یقین رسیدیم و دیگر کافی است و عبادت دیگر لازم نیست انجام دهیم. اینها عارف نیستند، شیادانی هستند که برای آب و نان خودشان این کارها را می کنند. در یک مقطع تاریخی هم بودند، الان هم ممکن است که صورت‌هایشان عوض شده باشد و یک وجه های دیگری داشته باشند. اما کسی اینها را جزء عرفا به حساب نمی آورد. یعنی به هیچ وجه یک عارف واقعی به ظواهر شریعت بی‌اعتنایی نمی کند. بلکه تمام ظواهر و اعمال شریعت را یک مرحله‌ای از شریعت می داند که باطنش هم با آن است، حال ممکن است به باطن شریعت رسیده باشد یا نرسیده باشد ولی به هر حال به ظواهر شریعت احترام می گذارد.

یعنی هر کسی ادعا کند و از ظواهر شریعت گذر کند عارف نیست؟

بله دقیقاً، هر کسی که ادعای عرفان کند و به ظواهر شریعت بی‌اعتنا باشد، در نظر عرفای بزرگ پذیرفته نیست. یا شیاد است و اصلاً عارف نیست و یا از صوفی‌های سطحی است که دکان باز کرده‌اند. کتاب ابن جرجیس از این بابت خوب است که افشا می کند؛ صوفیان چه کارهایی می کنند. مثلاً یک فردی سفارش داده بود دو انگشتر خیلی گران قیمت درست کرده بود و یکی را با یک چیزی در آستین خودش بسته بود بعد یکی هم در دستش بود. بعد مردم را سر یک چاه خیلی عمیقی جمع کرد و گفت من این انگشتر را در چاه می اندازم و بعدش هم آن را بیرون می آورم. بعد انگشتر را در چاه انداخت و یک سری حرکات و وردهای خاصی خواند و بعد هم آستینش را تکان داد و انگشتری که در آستینش بود را بیرون آورد و به همه گفت که من انگشتر را از چاه بیرون آوردم. خوب این شیادها وجود دارد کسی هم منکرش نیست. اما عارف واصل و حقیقی هرگز چنین کاری نمی کند. عارف واقعی به تمام ظواهر شریعت، به نماز و روزه و تهذیب نفس خیلی اهمیت می دهد، محرمات و واجبات شریعت را با نهایت تقید انجام می دهد. یکی از این عارفان امام خمینی (س) است که همه می گویند (انهایی که دیدند) که ایشان نماز شبشان ترک نشد. به هر حال این آدم به عنوان یک عارف حقیقی به این مسایل تقید داشته است. شیادها در هر حوزه‌ای هستند، شیاد سیاسی، شیاد علمی، شیاد عرفانی. نباید آنان را جزو آن حوزه حقیقی به حساب آورد.

فرهنگ دینی جامعه را بر چه اساس می توان غنی کرد و توسعه داد؟ اصلاً توسعه‌ی فرهنگ کلام صحیحی است؟

باید معنی کنیم که آیا بدین معنی است که همه اعضای جامعه فرهنگی بشوند! فرهنگ را هم باید معنی کرد. فرهنگ یک لغت بسیار روشنی نیست. انواع فرهنگ داریم. فرهنگ الهی، فرهنگ پیشرفت، فرهنگ شیاطانی هم داریم. بستگی دارد که محتوای آن چیست. اینکه محتوای آن در نظر بگیریم آن وقت با این حساب می خواهیم توسعه‌ی فرهنگی بدهیم، اول باید ببینیم کدام فرهنگ بعد هم توسعه به این است که اول ما مفاهیمی را تبیین کنیم. ببینیم الان قبول ندارند مهندسی فرهنگی را، یعنی اینکه شما از اینجا تا آنجا باید بروید این را خیلی‌ها قبول ندارند. کمونیست‌ها که در شوروی این جور طرح‌ریزی کردند بالاخره شکست خوردند، یعنی باید فضای جلوی انسان را باز کنی بعد بگویی که به جلو برو. اینکه تعیین کنی پنج متر برو یا ترو، این را امروزه قابل قبول نمی دانند. آنچه که قابل قبول است این است که شما مقولات را باز می کنید، انسان‌ها در یافت و فهم می کنند و خودشان پیش می روند. یعنی موانع را از سر راهشان برداریم. من یک جمله‌ای از شهید مطهری عرض کنم که شاید بتواند راه‌گشای مطلب باشد. ایشان البته برای بحث تربیت این مثال را می زنند، می گویند؛ در امر تربیت ما باید موانع را از سر راه برداریم. ما نمی توانیم به کسی چیزی را تزریق کنیم، مثالی که می زند همین است؛ فرض کنید در یک باغچه‌ای یک گل می کارید. شما که گل می کارید باید برای اینکه این گل به ثمر برسد چه کاری انجام دهید! ایشان می گویند شما باید موانع را از سر راه بردارید، نگذارید شاخه‌هایش که نازک است و ممکن است باد آن را بشکند صدمه بزند، پس یک جور حفاظتی برایش ایجاد کنید که باد آن را نشکند. و یا ممکن است توسط حیوانات یا بچه‌ها خراب شود، پس یک حفاظتی ایجاد کنید که جلوی این حمله را بگیرد. یعنی موانعی که می تواند گیاه را از پادریاورد را از بین ببرد، که اگر موانع برطرف شود گیاه خودش رشد می کند.

یعنی سیستم تربیتی چنان است که بیشتر موانع تربیت برطرف شود؟

بله به مثال گفته شده؛ شما آب، آفتاب و خاک را تامین می کنید، موانع را هم از سر راهش برمی دارید، این گیاه خودش رشد می کند. شما به گیاه گل سرخ را نمی دهید این سرخ بودن گل از درون خود گیاهست که می شکفتد. در تربیت همه همین است، شما باید امکانات رشد را فراهم کنید، موانعی که می تواند رشد شخصیتی بچه‌ها را از بین ببرد را بردارید خودشان رشد می کنند. این طور نیست که با تلقین بخواهیم فرهنگ یا تربیت ایجاد کنیم. در اصول اسلامی هم تقلید جایز نیست بلکه اجتهاد باید کرد. برای اینکه اجتهاد کرد باید موانع اجتهاد را از جلوی پا برداریم و امکاناتی که می تواند باعث رشد شود را هم فراهم کنیم، در این صورت خودشان رشد می کنند. کسی دستوری نمی تواند رشد کند، اصلاً امکان ندارد که دستوری فردی رشد کند. اگر این را بتوانیم بپذیریم باید در نظام‌های تربیتی مان خیلی تجدید نظر کنیم. در برنامه‌ریزی‌های کشور، یعنی اگر شما زمینه را فراهم کنید خود آدم‌ها رشد خواهند کرد.

در امر تربیت ما باید موانع را از سر راه برداریم. ما نمی توانیم به کسی چیزی را تزریق کنیم!

دکتر نجفقلی حبیبی

فرهنگ لغت روشنی نیست!

دکتر نجفقلی حبیبی باز نشسته عضو هیات علمی گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران است. که در مورد فرهنگ دینی جامعه و فرق میان عرفای راستین و شیادان عارف‌نما نکاتی را بر ایمان نقل کرد.

حجت الاسلام و المسلمین محمد مهدی جاوید

عاشورا! در مسیر بندگی

حجت الاسلام و المسلمین جاوید از اساتید شهره حوزه‌های علمیه استان فارس و شهرستان شیراز است. چند دقیقه‌ای محضرشان از مشکلات فرهنگی و وظیفه خطیر طلبگی شنیدیم. به گفته ایشان دوستان طلبه باید از دو بال معنویت و علم روز جهت مبارزه با نه‌اجم جدید فرهنگی استفاده کنند.

یعنی تلاش در جهت نجات جامعه و مردم از جهالت و سرگردانی تا خلق خدا راه را گم نکنند و سره از ناسره جدا شود. لیمیز الله الخبیث من الطیب یعنی در تابلوی همیشه زنده ی عاشورا جای خود را بیابی و اگر در لشکر یزید هستی خویش را نجات دهی و به اردوگاه امام حسین علیه السلام ملحق شوی. یعنی اسیر تحلیل‌های خودساخته و دشمن ساخته نشوی و چونان زهیر بن قین که توهم وجود اشتباه در رهبری امام علی علیه السلام را داشت و با بصیرت همسر دیندارش راه را پیدا کرد و حسینی شد باشی. یعنی بدانی که دنیا طلبی تو را به جای استفاده معنوی از نبرد در جهاد در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و رسیدن به مقام جانبازی به جایی برساند که با پای چکمه روی سینه ی حجت خدا بنشیند. یعنی باید بدانی وقتی ندای استنصار و حرکت در مسیر حق را از رهبر الهی شنیدی بیدرنگ لبیک گویی و گرنه باید منتظر ننگ و عار ابدی باشی. یعنی باید مانند پیامبران کربلا حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها پیام رسان خون شهیدان راه حق باشی و گرنه یزیدی هستی.

برای آنکه طلاب جوان بتوانند وظیفه خود را به خوبی انجام دهند و مبلغ خوبی باشند به عنوان مدیر حوزه چه کاری انجام داده‌اید؟

حرکت در مسیر ایجاد انگیزه کار به قصد قربت و خالص برای خدا هم به صورت عملی که من و دوستانم سعی کرده‌ایم عامل باشیم و هم به صورت تذکر و یادآوری و تشویق و ترغیب و حمایت از طلاب کوشا و تقویت بنیه علمی ایشان و ایجاد نظم در نظام فکری و عملی آنان برای بهره‌گیری بهینه از عمرشان.

وظیفه طلاب جوان در عرصه فرهنگ را چه می‌دانید؟

رسالت حوزویان رسالت رسولان الهی است که بفرموده قرآن کریم باید فقط از خدا بترسند و مبلغ رسالت الله باشند و نیت خود را برای خداوند خالص کنند. با ابزار نوین فرهنگی تبلیغی روز دنیا آشنایی داشته باشند و در جهت کمال بخشیدن به مسیر زندگی مردم از آن بهره بگیرند. سطح و میزان مطالعه خود را از نظر کمیت و کیفیت بالا ببرند و خصوصاً حرفه‌ای مخالفان را خوب بخوانند و نقد شایسته‌ی علمی بر آن داشته باشند. نوع استعدادها را خود را شناسایی کنند و تحت نظر اساتید فن آنرا پرورش دهند. از قدرت خارق‌العاده حسن خلق غافل نشوند که معجزه‌گر است.

آینده معنوی و فرهنگی کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

وجود ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل موجود در اقشار مختلف مردم جامعه و فرهیختگی رهبری معظم انقلاب اسلامی و مسئولین کشور به شرطی که استمرار و ارزیابی کیفیت بر اساس فرهنگ غنی انقلاب اسلامی صورت گیرد، انشاءالله آینده‌ای به مراتب بهتر را برای ملت و مملکت رقم خواهد زد و هجوم بی‌امان و ناجوانمردانه دشمن نیز راه به جایی نخواهد برد.

اگر محبت کنید در ابتدای امر خودتان را معرفی کنید ممنون می‌شویم.

بله، بنده محمد مهدی جاوید هستم. در ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۴۲ در شیراز دنیا آمدم. پس از اخذ مدرک دیپلم تجربی به مدت حدود ۲ سال عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودم و در مهر ماه ۱۳۶۱ با اینکه امکان تحصیل در دانشگاه برایم فراهم بود به لطف خدای مهربان تحصیل در حوزه را انتخاب کردم و هرگز از این انتخاب پشیمان نیستم. تمام دروس سطح و خارج فقه و اصول را در محضر حضرت آیت‌الله حاج سیدعلی اصغر دستغیب مدظله العالی تلمذ کرده‌ام و در ضمن تحصیل حوزه مقطع کارشناسی حقوق و کارشناسی ارشد علوم قرآنی را از دانشگاه فرا گرفتم. بیش از ۲۰ سال است که به عنوان کارشناس و کارشناس مجری با صداوسیما فارس هم همکاری دارم. مقالاتی در روزنامه‌های کثیرالانتشار دارم و حدود ۲۰ سال عضو هیات مدیره سازمان فرهنگی و اجتماعی شهرداری شیراز و مشاور فرهنگی شهردار بوده‌ام.

به فعالیت حوزوی هم مشغول هستید؟

بله، توفیق امامت جماعت، وعظ، خطابه و مدیریت مدرسه علمیه رضویه شیراز و تدریس دروس حوزوی و عضویت در جامعه روحانیت شیراز را در این سالها داشته‌ام.

بزرگترین معضل فرهنگی حال حاضر را چه می‌دانید و برای رفع آن چه باید کرد؟

ایجاد تغییر در ساختار باورهای اعتقادی و انقلابی و جهان بینی اسلامی که زیر بنای هویت ملی و ایرانی جامعه ماست در دستور کار جدی دشمن قرار دارد تا از این رهگذر بتوانند بین نسل جدید و اندیشه‌های اسلام ناب محمدی (ص) که در گفتار و نوشتار و کردار حضرت امام خمینی اعلی الله کلمته فاصله بیندازند و البته با وجود تمسک به انواع حیل‌ها و ترفندهای گوناگون و شیخون فرهنگی ناجوانمردانه موفق به انجام آن نشده‌اند که شهادت شهید والا مقام نسل جدید انقلاب اسلامی ایران یعنی شهید محسن حججی در دفاع از آرمانهای بلند حضرت امام خمینی و مقام معظم رهبری گواه آن است. توجه به نقشه راه ترسیمی از سوی حضرت امام خمینی و رهبری عظیم الشان انقلاب اسلامی و حرکت در جهت آن توسط همه‌ی کارگزاران نظام و وجود دغدغه‌های دلسوزانه در بدنه‌ی فرهنگی کشور ضرورت اجتناب‌ناپذیر این مرحله است. خوشبختانه اسناد بالا دستی خوبی در تعیین راهبردهای فرهنگی وجود دارد که تعهد و تخصص کارگزاران شایسته در اجرایی کردن آنها راه را برای فراگیر شدن رفع معضلات فرهنگی هموار می‌سازد. یعنی هنجار شکنی به صورت خالی کردن اصول اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از محتوای معنوی و ترویج اسلام آمریکایی با مشخصاتی که حضرت امام خمینی تبیین فرموده‌اند

فرهنگ عاشورا به چه معناست و برای نهادینه کردن آن چه باید کرد؟

فرهنگ عاشورا یعنی در مسیر بندگی خداوند متعال تا پای جان ایستادن و استقامت کردن.





انسان علی‌رغم بر خی از محدودیت‌های خود که قرآن آنها را توصیف می‌کند مانند: انسان عجول است (انبیاء، ۳۷) و برخی آیات دیگر، در پیشگاه الهی نمی‌تواند عذری برای اشتباهات خود بیاورد. به عبارت دیگر، آزادی انسان در اتخاذ راه‌های تأمل عقلانی و شیوه‌های آن است، بدون آن که دیگران، داده‌ها و ابزار انحراف‌آفرین و خطابخش را، به وی تحمیل کنند یا او را به قدم برداشتن در راه‌های معینی ملزم سازند که به نتایج از پیش تعیین شده اعم از حق یا باطل بیانجامد. هر یک از این امور وجهی از وجوه سلب آزادی اندیشه تلقی می‌شوند زیرا موجب خواهد شد، انسان از سوی دیگران به سمت نتیجه معینی راه برده شود که اگر آزاد گذارده می‌شد، شاید به نتیجه دیگری حتی متضاد با آن می‌رسید. همچنین آزادی اندیشه به معنای رفع موانع عوامل درونی بازدارنده عقل، بویژه هوای نفس و پیروی از عادات است. درخواست دلیل و توضیح خواستن، نشانگر اهمیت دادن به تفکر و دعوت به اندیشیدن است، این به دلیل آن است که اسلام مبتنی بر منطق و اندیشه می‌باشد و انسان‌هایی که آزاد فکر و آزادمنش باشند، با تفکر و اندیشیدن در نهایت به حقانیت اسلام نائل می‌شوند و به آن معتقد می‌گردند.

را به آنان یادآوری می‌کند در اسلام بزرگ‌ترین موانع شناخت از نظر قرآن، هوا و هوس، تکبر، مجادله با حق، خودباختگی، سهل‌انگاری، ظن و گمان، عدم احاطه، علم بدون عمل، جهل، غفلت، کبر و غرور، گناه، پیروی‌های کورکورانه، خیال‌پردازی می‌باشد. که هر یک را در قلمرو خاص خود معتبر می‌داند و در آخر نیز کاربرد های تربیتی تحمل پذیری مورد مذاقه قرار گرفته است. در فرهنگ اسلام و قرآن همه مردم باید از حقوق انسانی برخوردار شوند، زیرا همه عیال و روزی خور پروردگارند و از نظر دین یا انسانیت با هم برابرند. مخالفان سیاسی، در حکومت اسلامی حقوقی دارند، از جمله حق حیات و آزادی تن، حق کرامت انسانی، حق آزادی اندیشه، عقیده و حقوق و آزادی‌های سیاسی. دفاع از حقوق مخالفان فکری خویش، حتی اقلیت‌های مذهبی ساکن و مسلمانان منحرف و دارای عقاید فاسد را بر خود و کارگزارانش واجب شمرد. نباید از یاد ببریم که انسان، آزادی‌های اجتماعی را یکی از آرزوها و اهداف خود می‌داند و در پی تامین و حفظ آن و دیگر آزادی‌ها تلاشی پیگیر و مستمر دارد. آزادی اندیشه به مفهوم فراهم بودن شرایط، داده‌ها و راه‌های تامین کننده تفکر آزاد و نفی موانع تحمیلی و محدودیت های تفکر است. بنابراین تفکر و اندیشه موهبت بزرگی است که

تحمل‌پذیری در مقابل اندیشه‌های مخالف در طول تاریخ از فراز و فرودی به مقتضیات جوامع بشری برخوردار بوده است. بدون شک همه اندیشمندان و افراد نوع‌دوست همواره بدنبال بوجود آوردن شرایطی برای ایجاد بصیرت و بینش صحیح در خود و طرف مقابل بوده اند. تا از فاصله اختلافات موجود در جوامع بشری بکاهند. تحمل اندیشه مخالف هم از لحاظ مفهومی و هم از لحاظ تاریخی تحولاتی را پشت سر گذاشته است. در طول این مراحل واژگانی چون رفق، مدارا، تساهل، تسامح، آزادی عقیده مورد استفاده قرار گرفته است. بطور کل تحمل‌پذیری در مقابل اندیشه مخالف از دیدگاه‌های متفاوتی قابل بررسی است. برای نمونه می‌توان آن را در قالب مباحث اجتماعی، سیاسی، اخلاقی مطرح نمود که هر یک ویژگی خاص خود را داراست. لیکن طرح این موضوع در قالب آموزه‌های دین اسلام از جهاتی دربرگیرنده تمام رویکردهای مذکور است. با ظهور اسلام توجه خاصی به آزادی‌های مشروح شکل گرفت که کلمه توحیدی لا اله الا الله مجوز آن بود. در واقع نفی بندگی‌ها و با آزادی و اختیار به سمت معبود توجه نمودن. پیامبر به جهت بزرگترین دعوت کننده بسوی حق بود لذا بیشترین مخالف را هم داشت تا آنجا که از جانب پروردگار به رحمتی برای عالمیان لقب یافت. در دوران حضرت علی(ع) نیز نشانه‌های فراوانی از مدارا با مخالفان و دشمنان به چشم می‌خورد بطوریکه در سیره ایشان گفته شده است ابتداء سکوت، مدارا، ارشاد، افشاگری و... در آخر برای حفظ آبرو و جان انسانها نبرد می‌کرده است. دوران سایر ائمه (ع) نیز فراوان جلسات و مناظرات علمی و سیاسی است که شاهدی از روش آنان با اندیشه‌های مخالف است. سپس به بررسی نظرات اسلام با محوریت قرآن و کتب تفاسیر به جایگاه تفکر، نحوه شکل‌گیری تفکر، روشمند بودن تفکر در اسلام و موانع تفکر صحیح از نظر اسلام پرداخته شده است.

فرهنگ تحمل‌پذیری در مقابل اندیشه‌های مخالف

احمد رضا شاه محمدی



در اسلام تفکر از تعریف و جایگاه رفیع و با اهمیتی برخوردار است بطوریکه در ردیف بهترین و برترین عبادات قرار دارد. اسلام دینی است که نه تنها با نیروی عقل و قدرت تفکر، مخالفت و مبارزه نکرده، بلکه تقریباً در تمام جهات از آن کمک گرفته و تأیید خواسته و بر روی آن تکیه کرده است. اسلام اندیشه را آنقدر محترم و آزاد دانسته، که حتی درباره اصول عقیدتی خود که تحصیل آنها بر همگان مفروض است نه تنها تقلید و تعبد را ناکافی و مردود دانسته، بلکه خوان تعقل و تفکر انسان را نیز در ساحت آن گسترده است و الزام داشته که هر فردی، مستقل و آزادانه صحت آنها را کسب کند. در اسلام برای آنکه تفکر و شناخت اندیشه از شائبه و اشتباه دور بماند از روشها و نکات شخصیتی خاصی پیروی می‌کند. قرآن کریم به انسان ها توصیه می‌کند، همه صداها را بشنوند و این توصیه خود را محدود نمی‌کند. آنگاه ادامه می‌دهد با نیروی خرد بهترین را برگزیند. در ادامه به ابزارهای شناخت در اسلام و معیارهای تشخیص اندیشه‌های حق از باطل و ذکر نمونه‌های عینی از رفتار حضرات معصومین (علیه‌السلام) با مخالفین اشاره شده است. اسلام برای شناخت جهان و حقایق دینی از سه نوع ابزار حس، عقل و وحی بهره می‌گیرد، در اسلام فرایند تفکر در اسلام همان سیر عقلی از معلومات برای رسیدن به مجهول است. در قرآن انسان به دو طریق به تعقل فراخوانده شده است مستقیم و از راه آثار خلقت و نیز روشهایی برای پرورش اندیشه تفکر ملاحظه می‌شود. موانع تفکر در آموزه‌های دینی امراض و نقایص درونی هستند. قرآن کریم افزون بر آنکه آدمیان را به تفکر فرامی‌خواند، اهمیت آن را در زندگی فردی و جمعی آدمیان متذکر می‌شود و نیز منابع، لغزشگاه‌ها و نتایج تفکر صحیح

حتی به آنها کمک هم می‌کند و تلاش می‌کند نمره خودش را هم عالی بگیرد. خودش نمره خوبی می‌گیرد لازم ندارد که تو سر دیگران بزند تا خودش نمره عالی بگیرد.

آیا این شبیخون و تهاجم در دوره‌های هم سرعت با فزونی گرفت؟

متأسفانه این فرهنگ تهاجم و شبیخون همیشه وجود داشته است و مربوط به دوره‌های هم نیست. هر وقت یک کشوری احساس می‌کند که کشور دیگر با او تفاوت پیدا کرده ممکن است که به این کار مبادرت ورزد. زمان جنگ سرد یک درگیری فرهنگی گسترده‌ای بین مجموعه‌ای به نام ناتو یا سیستم سرمایه‌داری در مقابل شوروی و شرق اروپا و برخی از کشورهای حمله‌چین، کره و غیره که در آسیا بودند اتفاق افتاد، یک درگیری فرهنگی پنجاه‌ساله تقریباً رخ داد بین این دو قطب و دائماً تبلیغات بر علیه هم داشتند که گاه به درگیری نظامی مختصری هم کشیده می‌شد و گاه درگیری نظامی غیر از خود آمریکا و شوروی و بیشتر به اطرافیان و طرفدارانشان (به قول معروف جنگ نیابتی) این درگیری‌ها منتقل می‌شد. که اینها یک درگیری فرهنگی و شبیخون مشابه همین در آن مورد هم وجود داشت و شاید بیشترین اثری که در نابودی سیستم شوروی، غربی‌ها گذاشتند از همین راه بود. یعنی با تبلیغات مختلف نشان دادند که کارگر غربی خیلی وضعیت بهتر از کارگر شوروی است، درآمدش خیلی بالاتر است و مشکلات خیلی کمتری دارد گرچه در شوروی بیمه اجتماعی گسترده‌ای است ولی از نظر تولید و تنوع تولید و رفاه نتوانسته‌اند به یک بخش‌هایی از عدالت هم برسند، با اینکه از اهدافش بود ولی در غرب بسیار وضع بهتر است، تبلیغات از این دست بود. البته بخشی از این‌ها هم واقعیت داشت، چون شوروی نظام سالمی نبود ولی تبلیغات گسترده‌ای بر علیه او پمپاژ می‌شد.

برای مملکت و نظام خودمان هم از همین طریق یعنی تبیغ و سیاه‌نمایی استفاده کردند؟

بله، در دوره بعد از انقلاب هم کشور ما همچین وضعیتی پیدا کرد، چون با وضعیت و همت مردم به رهبری امام(س) توانستند این کشور را از حلقوم آمریکا و اروپای غربی در آورند و این برای آنها گران تمام شد. احساس کردند و می‌کنند رقیب قدرتمندی کم‌کم دارد برایشان شکل می‌گیرد. به همین علت تا می‌توانند می‌توانستند با انجام رفتارهای منفی که بخش مهمی از این رفتارها به فرهنگ برمی‌گردد در مقام ضربه‌زنی برآمدند. چون دیدند که بخش مهمی از پیروزی انقلاب اسلامی ایران فرهنگی بوده، امام(س) نه اسلحه داشت و نه درآمد خاصی و نه وعده‌ای اقتصادی مردم را به میدان کشید و نه با پیروزی‌های نظامی به اقتدار رسید. هیچ کدام از این‌ها نبود بلکه امام(س) انقلابی برای خدا و به اسم خدا و برای اینکه به مردم بگوید که من برای فرهنگ اسلامی می‌خواهم این کار را انجام دهم از همان اول تا آخر شعارها همه جنبه فرهنگی داشت. انقلاب ایران انقلاب کلام و گفتگو و حرف بود فقط کار فرهنگی بود، امام(س) با نوارها و صحبت انقلاب را پیروز کرد، درگیری نظامی اتفاق نیفتاد و خود ایشان اصلاً هیچ وقت به درگیری نظامی در داخل کشور اجازه نداد و راضی نبود.

یعنی انقلابی که تنها بر اساس فرهنگ و فعالیت فرهنگی نضج گرفته بود؟

بله، نقطه اتکانش فرهنگ بود. مردم فرهنگ زمان شاه را دیده بودن و البته روال تربیتیش را، همین قسمت مورد تأکید امام(س) بود. زمانی ایشان فرموده بودند که یاران من الان کسانی هستند که در گهواره به سر می‌برند هم پیش‌بینی خیلی حکیمانه‌ای بود و هم به واقعیت رسید یعنی در این ده پانزده سال زحمت زیادی خود امام(س) و یاران امام کشیدند. نسلی به بار آمد که خود این نسل با اسلام آشنایی بیشتری داشت و همین نسل باعث شد که انقلاب به پیروزی رسد. دورانی که مدرسه‌ها، همه‌جا حتی مساجد در اختیار رژیم بود ولی این نسل چنان تربیت شد و آشنایی با فرهنگ اسلامی صورت گرفت که انقلاب فرهنگی به پیروزی رسید.



هر کشوری برای اینکه خودش را بالا بکشد اولین کاری که کرد، تصرف سرزمین‌های دیگری و تحت سلطه در آوردن آن بود

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مجید رضایی دوانی:

فرهنگ شبیخون همیشه وجود داشته!

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مجید رضایی دوانی، عضو هیات علمی دانشگاه مفید و مدیر گروه مرکز مطالعات قرآنی است، که در مورد تهاجم فرهنگی و تعامل فرهنگی و نحوه ورود دشمن به فرهنگ یک ملت را بر ایمان توضیح داد.

روتیتر: هر کشوری برای اینکه خودش را بالا بکشد اولین کاری که کرد، تصرف سرزمین‌های دیگری و تحت سلطه در آوردن آن بود.

وقتی می‌گوییم مبارزه فرهنگی یعنی فرهنگ مبارزه فرهنگی را مقدم گرفتیم منظور است که یک دشمن فرهنگی داریم و یک ایران اسلامی داریم که بزرگان و میانسالان مآقدری با این آشنایی دارند و متولیان فرهنگ هم با این آشنای کامل دارند؛ فرهنگ ایرانی اسلامی به تعبیر حضرت آقا چهار شبیخون فرهنگی شده یا در حال جنگ هستند که این فرهنگ را از بین ببرند. می‌خواهیم ببینیم نقش جوانان در این مبارزه فرهنگی چیست؟ به نظر شما وظیفه جوانان در مبارزه فرهنگی تا چه حد است؟ آیا جوانان تنها نقش فرمانبری دارند یا نقش مدیریتی هم می‌توانند داشته باشند؟

بحث فرهنگ راه تعبیر شما کمی خاص تر کنیم، به لحاظ شرایط خاصی که در دنیای معاصر وجود دارد و وسایل ارتباط جمعی خیلی گسترده شده و پیام‌رسانی خیلی سریعتر انجام می‌گیرد هر کسی که از توانایی‌های بیشتری برخوردار باشد اثر گذاری بیشتر در جامعه دارد. جامعه ما و کلا جوامع شرق سالیان سال یعنی چند قرن است که مورد تهاجم سیاسی، نظامی، اقتصادی و حقوقی جهان غرب واقع شده‌اند. این درگیری تاریخی طولانی دارد و شکل گرفته یک دوره و دو دوره هم نیست. نمی‌توانیم هم بگوییم که اختصاص به دوره‌ی خاصی دارد. غرب وقتی می‌خواست قوی شود با پایمال کردن دیگران می‌خواست خودش را بالا بکشد؛ مثلاً ژاپنی‌ها وقتی می‌خواستند خودشان را بالا بکشند با تصرف مناطق دیگر این کار را انجام دادند. در خیلی از دوره‌های تاریخ شاهد این مسئله هستیم. هر کشوری برای اینکه خودش را بالا بکشد اولین کاری که کرده تصرف سرزمین‌های دیگری و تحت سلطه در آوردن دیگران بود. متأسفانه این یک فرهنگ رایج بوده است. اینکه این فرهنگ درست است یا غلط، اتفاقاً خیلی خوب است که راجع به آن فکر کرد، یعنی باید کاری کرد که این فرهنگ برداشته شود، شما اگر می‌خواهی توانایی خودت را بالا ببری چرا با به زیر سلطه در آوردن دیگران این کار را انجام می‌دهی! خودت را بالا بکش نه با این کار، کما اینکه مثلاً یک دانش‌آموز در مدرسه کاری می‌کند که دیگران درس نخوانند و گاهی وقت‌ها نه، کاری به آنها ندارد و

محبت کنید یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید تا مصاحبه را شروع کنیم

بنده عابد سیاحت اسفندیاری هستم، در حال حاضر معاون پژوهشی دانشگاه مجازی جامعه المصطفی و قائم مقام مرکز بین المللی توسعه صلح، فرهنگ و عقلانیت هستم.

جایگاه لباس و ظاهر و پوشش در دین اسلام کجاست، ظاهراً پیامبر اینجور که نقل شده

مخارج عطر و لباس از غذایشان در هفته بیشتر بوده است، پس چرا در حال حاضر بین مؤمنین و حداقل اجتماع ما بدان توجه نمی‌شود؟

ببینید کلاً ما می‌گوییم خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد. درست است؟! لذا پس از همان ابتدا می‌گوییم خود خدا زیباست زیبایی هم دوست دارد. روایت داریم از پیامبر که کفش خوب و لباس پاکیزه می‌پوشید. حتی در مورد مرکب داریم که از نشانه‌های یک مرد مرکب خوب است. از نشانه‌های یک مرد همسر خوب است و یک روایتی داریم که از اسحاق بن عمار است که ایشان می‌فرمایند از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا رواست که مؤمن ده پیراهن داشته باشد، می‌فرماید آری، پرسیدم بیست پیراهن چطور، می‌فرماید باز هم آری، ابن اسحاق می‌پرسد این‌ها اسراف نیستند، امام می‌فرماید نه این‌ها اسراف نیست، بلکه اسراف این است که پیراهن آبروداری را که در واقع می‌گویند پیراهن مهمانی و مجلس رسمی، پیراهن کار قرار دهید. یعنی پیراهنی که مخصوص مهمانی است، لباس کار قرار بدهید.

یعنی امام می‌خواهد مرز را مشخص کند؟

بله امام توجه به این دارد که این‌ها اسراف نیست، بلکه شما باید مرز این‌ها را مشخص کنید. شما لباس کارت یک لباس باشد، لباس مهمانیت یک لباس دیگری باشد، کما اینکه در جامعه ما این مرسوم شده که حتی خب بهر حال در خود روایات هم داریم آن چیزی که پیامبر برای عطرشان چقدر هزینه می‌کردند حتی می‌گویند در خیابان پیامبر حرکت می‌کردند بوی عطرشان تا ساعت‌ها می‌ماند و وقتی کسی از آنجا عبور می‌کرد متوجه می‌شد ساعتی قبل پیامبر از این کوچه گذر کرده، حتی یک دوره ای بعضی تصور می‌کردند که زهد و تقوا یعنی یک لباس پاره پوشیدن، قیافه نامرتب و ژولیده و ژنده داشتن است در حالیکه این نیست، آنچه برای ما از پیامبران رسیده، سیره پیامبران و امامان و بزرگان دین، نشان می‌دهد که پاکیزگی و آراستگی جزئی از دین است، کما اینکه پیامبر می‌فرماید النظافه من الایمان، نظافت از ایمان است، لذا می‌فرمایند پاکیزگی نیمی از ایمان است، پس نیمی از ایمان را پاکیزگی می‌دانند. نشان می‌دهد که ما چقدر به خودمان باید توجه داشته باشیم از طرف دیگر ما امروزه تأکید بر زیبایی‌های بصری داریم که اینقدر دارد تأکید می‌شود که خود زیبایی بصری می‌تواند چقدر در نشاط جامعه و امید جامعه اثرگذار باشد. شما زمانی که از خانه می‌آیید بیرون، با یک محیط مخروبه کثیف و چندان آور مواجه بشوید، آن روز را چطور می‌گذرانید، با اینکه وقتی می‌آیید بیرون با گل و بلبل و نظافت خیابان و آدم‌های آراسته، مردم منظم، با این‌ها برخورد کنید آن روز چطور خواهد گذشت. قطعاً اسلام هم تأکید بر این دارد و تأکید بر این می‌کند که نظافت و تمیزی و آراستگی باید به آن توجه بشود و البته امروزه جامعه به سمتی می‌رود که مردم هم پذیرای غیر از این نیستند، خب البته حد و حدود هم باید رعایت بشود، اسراف نشود، و توجه به این داشته باشیم اینجور نباشد که در یک جایی که اطرافیان توان حداقل‌ها را ندارند ما به حداکثر بپردازیم، بهر حال عرف جامعه و اطرافیان را باید در نظر بگیریم که خدای نکرده باعث رنجش خاطر و حسرت

اطرافیان هم نشود.

چه کنیم تا شادی‌هایمان رنگ خدایی گیرد معیارمان چه باید باشد؟

من سؤال شما را می‌خواهم تغییر بدهم، چه کنیم شادی‌هایمان رنگ خدایی گیرد این یعنی که الان رنگ خدایی ندارد ما می‌خواهیم رنگ خدایی بگیرد. من می‌خواهم سؤال را عوض کنم، چه کنیم شادی‌هایمان رنگ غیرخدایی نگیرد، یعنی این سؤال به نظر من یک پیش‌داوری دارد یعنی شادی ما غیرخدایی است و می‌خواهیم کاری کنیم رنگ خدایی بگیرد. من برعکسش را می‌گویم چه کنیم شادی ما رنگ غیرخدایی نگیرد، بیشتر مردم شادی‌هایشان شادی‌های خوبی است. در اعیاد در واقع همه اعیاد مناسبت‌های ملی، دینی که ما داریم همه شاد هستند. روز پدر، روز مادر، جشن‌های تولدمان، حتی عروسی‌ها، همه این‌ها شادی‌هایی است که بهر حال خود اصلش خدایی است.

منظورم همان اندک اتفاقی بود که در برخی مناسبت‌ها نمی‌افتد؟

بله در خیلی از این جشن‌ها اتفاق خاصی نمی‌افتد که ما بگوییم رنگ غیرخدایی دارد، همه‌اش رنگ خدایی دارد، الا شد و ندر که آن هم به نظر من با همان نکته ای که

بالا اشاره کردم اگر فرهنگ سازی شود، اگر با مردمان از در دوستی برخورد کنیم، اگر بیاییم تبیین کنیم برایشان که در واقع آثار مخرب این‌ها چیست، می‌پذیرند. خب خیلی وقت‌ها می‌گویند یک شب هزار شب نمی‌شود، همین یک شب است، همین فلان است، یک دفعه می‌بینید کارهایی انجام می‌شود آسیب در نسل‌های آینده‌شان می‌گذارد، در زندگی خودشان می‌گذارد، اول زندگی با گناه آغاز بشود، همه این‌ها در واقع مصیبت است که اگر به نظر ما خوب تبیین بشود، گفته بشود، می‌توانیم شادی‌ها را خدایی بگیریم، از طرف دیگر من در سوالات قبل عرض کردم ما باید برای اینکه شادی‌هایمان رنگ خدایی بگیرد، در شادی‌ها برویم کنار مردم، یعنی این نباشد که صرفاً در عزاداری کنارشان باشیم نه، ما در شادی هم کنار مردم باشیم. اگر در جایی احساس می‌کنیم مردم دارند شاد می‌شوند ما شادیشان را سرکوب نکنیم اتفاقاً برویم کنارشان شادی را کنترل نکنیم، شادی را سالم کنیم نه اینکه یکسره منکوب کنیم، اگر منکوبش کنیم از جای دیگر سر در می‌آورد. بهر حال این فرد نیاز به شادی دارد و می‌خواهد شاد باشد، لذا باید خود شادی چون جزء نیاز انسان است نمی‌توانید آن نیاز را از بین ببرید.

در خیلی از این جشن‌ها اتفاق خاصی نمی‌افتد که ما بگوییم رنگ غیرخدایی دارد، همه‌اش رنگ خدایی دارد الا شد و ندر

دکتر طایفه سیاحت اسفندیاری

باید مرزها را مشخص کنیم!

دکتر عابد سیاحت اسفندیاری معاون پژوهشی دانشگاه مجازی جامعه المصطفی است که چند دقیقه‌ای در مورد فرهنگ جامعه اسلامی و چگونه زیستن پیامبر خدمتشان بودیم.



فرهنگ مطالعه، مشکلات و راهکارهای ترویج آن

مطالعه و کتابخوانی به شمار می‌روند. کتابداران با روش‌های خلاقانه خود می‌توانند فعالیت‌های کتابخوانی را رشد داده و حتی به حوزه‌های بیرون از کتابخانه بکشانند. اگر کتابداران کتابخانه‌ها از حیث علم کتابداری و اخلاق انسانی، رشد کاملی داشته باشند، بدون تردید، همچون معلمان و استادان جامعه، معماران نسل‌های آینده بشر خواهند بود. کتابداران، بیشتر با افرادی سر و کار دارند که خود این افراد، عادت به مطالعه داشته و کتابخوان هستند، پس باید بتوانند با در اختیار قرار دادن منابع لازم، نیازهای این قشر را برآورده کنند. اما کمبود منابع موجود و گاه فقدان آنها، سبب می‌شود که افراد مراجعه‌کننده به کتابخانه‌ها، حضور خود را کم‌رنگ‌تر کنند و تمایل آنها به سمت منابع به صورت شخصی برود. از طرفی نیز، بالا رفتن تولیدات کتاب، نباید سبب گمراهی مان شود، زیرا بخش عظیم این تولیدات، کتاب‌های درسی و کمک‌درسی هستند. مطالعه خوب و مورد بحث در سطح جهانی، مطالعه‌ای فارغ از روابط کاری و اخبار می‌باشد و ملاک اساسی، با علاقه خواندن کتاب است. کتابخانه‌های عمومی در صورت برخورداری از کتاب‌های مناسب و کتابداران متخصص و توجه به نیازهای مراجعین، می‌توانند عامل موثری در تشویق اقشار مختلف مردم به مطالعه شوند. کتابخانه‌های عمومی اگر جایگاه واقعی خود را بیابند و امکانات لازم و گستردگی متناسب با رشد جمعیت را به دست آورند، جامعه مخاطب آنها از حیث تاریخی و اجتماعی در مکانی از بلوغ و قدرت‌گزینش قرار می‌گیرد که نه تنها برآورنده نیاز اطلاعاتی هر متقاضی و زمینه‌ساز رویکرد مردم به سوی مطالعه و کتابخوانی است، بلکه می‌تواند به عنوان پشتیبان امر تحقیقات در کشور و ضمانتی مطمئن برای سلامت جامعه باشد.

کتابخانه‌های عمومی به دلیل کمبودهایی که دارند، در روند ترویج مطالعه، کارایی لازم را ندارند. از این مشکلات می‌توان به بی‌توجهی به استانداردهای موجود در تهیه منابع و کتب، ضعف ارتباط با مدارس، دانشگاه‌ها، خانواده‌ها، رسانه‌ها و اقشار مختلف مردم، کمبود منابع علم و کتاب‌های مرجع روزآمد در کتابخانه‌های عمومی، عدم به کارگیری فنون و روش‌های عملی در جلب و جذب خوانندگان بالقوه کتاب، کمبود نیروی انسانی متخصص و کارآموده و عدم کارایی برخی از پرسنل موجود، عدم تناسب تعداد کتابخانه‌ها با شاخص‌های رشد جمعیت، نارسایی فضا و مجموعه و عدم انسجام آنها، مجهز نبودن کتابخانه‌ها به تجهیزات لازم، دستگاه‌های تکثیر، خدمات سمعی و بصری، نداشتن کتابدار مرجع برای پاسخگویی به سوالات علمی مراجعین، متناسب و هماهنگ نبودن کتب کتابخانه با شرایط و نیازهای مراجعان، نداشتن فعالیت‌های جانبی مانند مسابقات کتابخوانی، قصه‌گویی، نمایش فیلم، بی‌توجهی به دل‌انگیزسازی فضای کتابخانه و چیدمان تجهیزات و ناکافی بودن سالن‌های مطالعه در کتابخانه‌های عمومی، اشاره نمود. در واقع هرگاه که کتاب در دسترس مردم قرار گرفته و بهره‌مندی از آن به شکل آسان تری انجام یافته، خواننده خود را نیز پیدا کرده است؛ چرا که لذت کتابخوانی و کشف فضاهای تازه، همواره برای همگان جذابیت داشته است. بنابراین همواره نقش کتابخانه‌ها و کتابداران در دسترسی آسان به منابع کتابخانه‌ای مهم و قابل توجه ارزیابی می‌شود. از طرفی، سیاست‌های دولت و حاکمیت نیز باید به نحوی باشد که دسترسی و پخش گسترده کتاب را در اولویت قرار دهد. در این روند، قیمت، شکل و شمایل و محتوای کتاب، همه و همه در سطر دوم از اهمیت قرار دارند.

خانواده عامل بسیار موثری در ایجاد عادت به مطالعه و ترویج فرهنگ کتابخوانی است. محیط و شرایط خانواده، روش تربیتی و آموزشی والدین، طرز تفکر و نگرش والدین در رابطه با مطالعه و کتابخوانی، وجود کتب و نشریات قابل دسترس و همچنین سطح اقتصادی و پایگاه اجتماعی خانواده، نقش بسزایی در تقویت عادت مطالعه و کتابخوانی دارد. کشور ما از سالیان دور کشوری با قدمت فرهنگی بالا بوده و نویسندگان و شاعران درخشانی داشته است ولی متأسفانه سرانه مطالعه و کتابخوانی، زیننده مردم نیست. همین که آمار دقیق از میزان مطالعه مردم موجود نیست، خودنشانی از مهاجرت کتاب و کتابخوانی در جامعه ما می‌باشد. در ریشه‌یابی این معضل باید از کودکی شروع کنیم. اولین نهادی که در آن، کودک با کتاب و کتابخوانی، انس می‌گیرد، خانواده است. پدر و مادر، بهترین معلم کودک هستند که باید شوق مطالعه را در او تقویت کنند. همچنین در منزل باید محلی اختصاصی برای کتابخانه در نظر گرفته شد. اگر والدین و افراد بزرگتر خانواده به مطالعه علاقمند باشند، فرزندان آنها نیز، که همواره از اثرات طبیعی روابط عمیق عاطفی حاکم در خانواده‌های ایرانی برخوردار هستند، با کتاب، بیشتر و بهتر آشنا شده و به مطالعه و کتابخوانی، عادت می‌کنند.

◆ نقش مدارس و نظام آموزشی

پس از خانواده، دشوارترین وظیفه در اشاعه کتابخوانی در هر جامعه‌ای بر عهده مدارس و نظام آموزش و پرورش آن جامعه است. اگر دانش‌آموز در مدرسه با کتاب آشنا شده و لذت مطالعه، خودآموزی و افزایش معلومات عمومی را درک کند و به مطالعه خو بگیرد، در تمام دوران زندگی، از کتاب دست نمی‌کشد. آموزش و پرورش، چون آبی است که در سد ذهنی ما جمع می‌شود و بهره‌برداری از این سد (ذهن) را، مهیا می‌کند. ما باید علاوه بر سیستم آموزشی، به صورت فوق برنامه، با به کارگیری شیوه‌های نوین آموزشی، روند خلاقیت و نوآوری در امر مطالعه را به دانش‌آموزان بیاموزیم. با تربیت مربیان مجرب و مسلط به مقوله کتاب و کتابخوانی، می‌توانیم افراد را تشویق به خواندن کتاب‌های سودمند کنیم و ذائقه کتاب‌خوان‌های جدیدمان را ارتقاء دهیم. البته پایه‌گذاری این حرکت، باید از مدیریت کلان کشور شروع شود. مدیران ارشد ما در امر آموزش باید از مشاورین فرهنگی و هنری در جهت بررسی علمی و اصولی این موضوع استفاده کنند.

در نظام آموزشی، سه کارکرد مهم، نقش اساسی دارند؛ خواندن، نوشتن و حساب کردن. در طول دوران آموزش، فرد تحت آموزش، از سال‌های اول، توانایی خواندن را می‌آموزد و در ادامه، به درک مطالب خوانده شده و در نهایت به نوشتن، می‌رسد. تاکید بیش از حد آموزگاران بر روی مهارت خواندن و استفاده از تک منبع‌ها، سبب شده که دانش‌آموزان از مطالعه، لذت کافی نبرند و آن را بیشتر برای رفع تکلیف انجام دهند. یکی از کمترین نمرات ایران، در آزمون سنجش سواد خواندن در سطح بین‌المللی، همین لذت نبردن افراد از مطالعه خویش است. برای رفع این مشکل، باید به تقویت کتابخانه‌های مدارس و از طرفی هم استفاده از منابع مختلف در نظام آموزشی بپردازیم. کمبودهای اقتصادی و توزیع ناعادلانه‌ی کتاب‌ها، سبب ضعف کتابخانه‌های مدارس شده است. از طرفی هم منابع به جهت کنترلی بودن نظام آموزشی ما، محدود می‌باشند.

◆ نقش کتابداران و کتابخانه‌ها

کتابداران کتابخانه‌ها، از عوامل موثر در ترویج فرهنگ



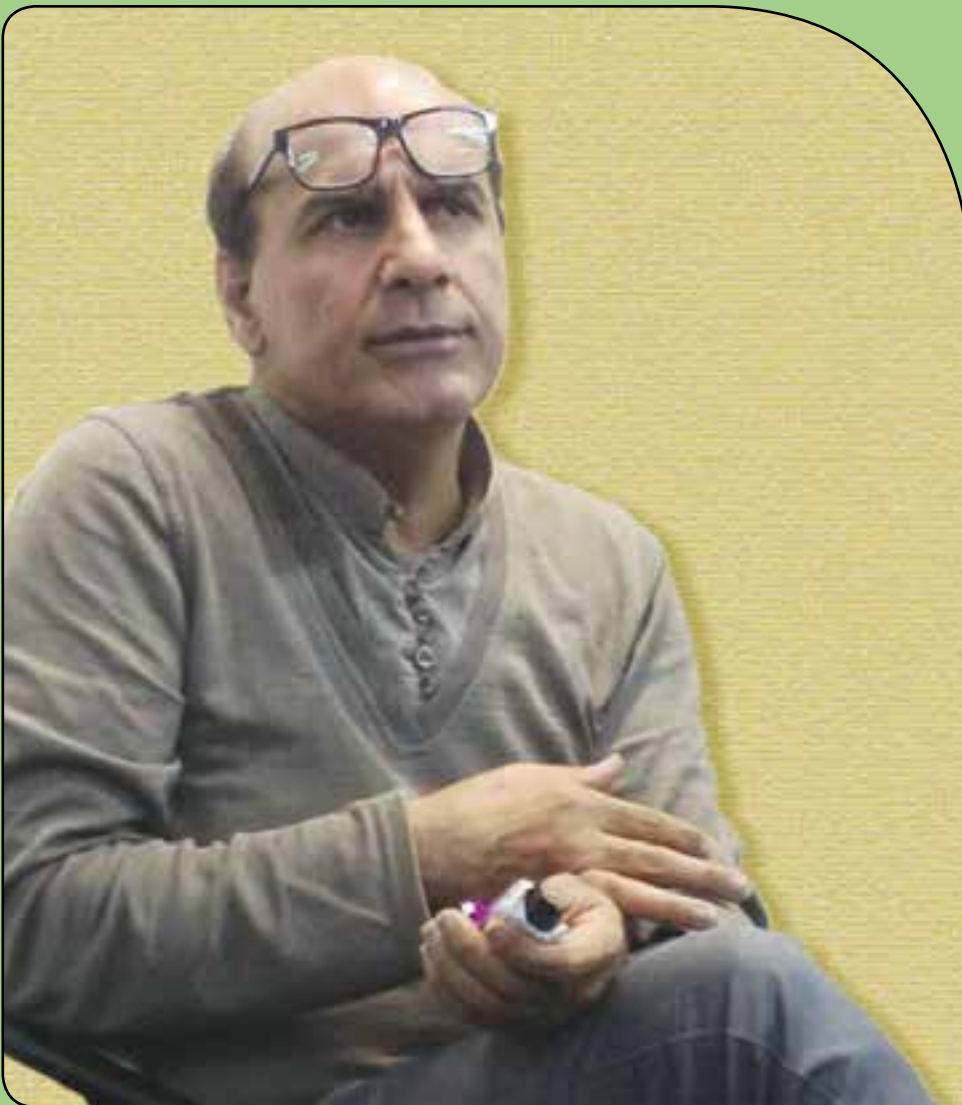
دشمن یا بین سیاه یا سفید یا خوب و بد یا بین، در واقع بهتر است بگوییم اصلی و ضد اصلی یک ستیزه ای صورت می‌گیرد برای معنا کردن حقیقتی که بین دو تایشان گم شده است. در نتیجه به یک طرف شکسته می‌شود که مهم هم نیست انسان درستکار شکست بخورد یا شکست بدهد. مهم تحلیل و گره‌گشایی و فرودی است که در فیلم صورت می‌گیرد. به نظر من فیلم جدایی نادر از سیمین مبراست از این قضیه، یکی از فیلم‌هایی بود که خیلی به نفع ایران ما، سرزمین ما، قرآن ما و زن چادری مذهبی ایرانی اتفاق افتاد و توانست موضوع را خوب مطرح کند. در نهایت اینکه همه فیلم‌هایی که جایزه می‌گیرند الزاماً سیاسی نیستند و همه آن‌ها که جایزه نمی‌گیرند الزاماً فیلم‌های خوب ممکن است نباشند، کما اینکه دومین فیلم اصغر فرهادی به نظر من کاملاً جنبه سیاسی داشت هم از لحاظ ساختار و هم محتوا، فیلم فروشنده به نظر من در اندازه یک تله فیلم بود حتی نه یک فیلم سینمایی داخلی، فیلم به شدت ضعیف بود و به نظر می‌رسد که نود درصد عواملی که توانست باعث شود جایزه بگیرد موارد سیاسی یا جناحی یا پولی یا قدرت یا هر چیز دیگری بود که متفاوت با فیلم قبلی‌اش بود، یعنی فیلم جدایی نادر از سیمین حقیقتش بود جایزه بگیرد، این یکی (فیلم فروشنده) صددرصد حقیقتش نبود.

فیلم جدایی نادر از سیمین حقیقتش بود جایزه بگیرد، اما این یکی (فیلم فروشنده) صددرصد حقیقتش نبود.

دکتر محمد عارف:

جایگاه سینمای ایران در جهان

جهت بررسی جایگاه سینمای ایران در جهان و نقد جوایزی همچون اسکار و غیره، سیاسی و یا غیرسیاسی بودن آن خدمت استاد دکتر محمد عارف منتقد و مدرس رشته هنر رسیدیم.



جایگاه سینمای ایران در جهان به چه نحو است؟

سینمای ایران در حال حاضر در دنیا صاحب یک جایگاهی است که سینماگران و مردم دنیا خصوصاً به عنوان یکی از ارکان مهم سینمایی در دنیا قابل اعتنا، قابل قبول و در حال هم استقبال هم بدرقه است از سوی مردم دنیا، به خاطر اینکه سینمای ما سینمایی مردمی و نمایانگر سینمای فرهنگ عامه مردم ایران است، در واقع سینمای انسان‌شناسی ایران است، سینمایی است که توانسته مثل رنگ خدا، مثل پدر، مثل خانه دوست کجاست، مثل طعم گیلاس را به تصویر بکشد. سینمایی است که توانسته دل مردم جهان را به دست بیاورد و به مردم دنیا بگوید ایران کشوری است متمدن، صاحب اندیشه، صاحب دین، صاحب معرفت انسانی و الهی، و بدون تعارف توانسته یک جایگاهی برای خودش در دنیا کسب کند و این را از دست ندهد.

این بدان معناست که ما آخر خط هستیم؟

نه، البته بدین معنا نیست تمام فیلم‌های ما که به فستیوال‌های جهانی می‌روند همه‌شان این بار معنایی که من عرض کردم دارند، فیلم‌های بسیار ضعیف هم به فستیوال‌های جهان ارائه شده و شاید هم جایزه گرفته‌اند که در جای خودش من درباره سینمایی که حقیقتش نبوده و به لحاظ سیاسی جایزه گرفته مطالبی را عرض خواهیم کرد. در نهایت کلام می‌توانم بگویم سینمای ایران سینمای آبرومندی است در دنیا، سینمایی است که جهان قبولش دارد، این را در مجموع عرض می‌کنم ولی وقتی از کل به جزء می‌آییم گاهی اوقات ممکن است فیلم‌هایی باشند که متناقض باشند با این تعبیری که بنده عرض می‌کنم خدمت شما.

آیا واقعا جوایز بین‌المللی مانند اسکار و غیره سیاسی است؟

البته فستیوال‌ها معمولاً سیاسی هستند سیاسی یا جناحی یا جانبدارانه، اگر بگوییم جانبدارانه گاهی اوقات بله اسکار یکی از فستیوال‌های سیاسی جهان است که طرز تلقی خاص خودش را دارد، اما بدین معنا نیست که هر فیلمی آنجا جایزه می‌گیرد جنبه‌های سیاسی دارد و هر کدام جایزه‌نگیر جنبه‌های سیاسی دارد، این مطلق نیست. خب در بسیاری از فستیوال‌های دنیا این باب است پشتوانه‌ای دارند خط و مشی خاصی دارند، می‌خواهند طبق آن خط و مشی پیش بروند و گاهی اوقات به دست هنرمندان که می‌افتد آن خطوط سیاسی لحاظ نمی‌شود، ممکن است یک فستیوال ببینند در دنیا جدلی در آن نیست یا قرار نیست که چیزی بگویند همان را لحاظ می‌کنند و می‌گویند از منظر هنر پیش بروند، بعضی وقت‌ها که قرار است تربیونی پیدا کنند به هر قیمتی شده سیاسیون جهان پشت تربیون پنهان می‌شوند و یکی از فیلم‌هایی که جنجال برانگیز است و قرار است از طرف آن‌ها حرف زده بشود بهر قیمتی شده انتخاب و مطرح می‌کنند. بنابراین در آخر این عبارت را عرض کنم که سینمای جهان خصوصاً اسکار صددرصد سیاسی نیست، ولی گاهی سیاسی کاری می‌کنند خود ما هم متوجه می‌شویم، سینمای دنیا هم متوجه می‌شود، سینماگر هم متوجه می‌شوند جایزه بگیرها هم متوجه می‌شوند. ولی غوغای درون وقتی ایجاد می‌شود آدم فراموش می‌کند جایزه‌بگیر فراموش می‌کند که شاید حقیقت نبود و آن پنج تا فیلم دیگر بهتر از خودش بودند اینکه چرا جایزه نگرفته، می‌گوید خب حقیقتش نبوده و به خودش این اجازه را می‌دهد که بگوید حق من بوده است.

اینکه گفته می‌شود فقط یک نوع فیلم آن هم فیلم‌های سیاه نما جایزه می‌گیرند صحت دارد؟

نه به نظر من این صحت ندارد و قابل قبول نیست، که فقط فیلم‌های سیاه‌نما جایزه می‌گیرند، شما اگر فیلم رنگ خدا را نگاه کنید که چقدر در دنیا مطرح شده یا فیلم بادکنک سفید یا فیلم خانه دوست کجاست، طعم گیلاس

کلام امام

وظیفه نخست طلاب، اصلاح نفس و دوری از دسته بندی!

«بار علم بار سنگینی است که به عهده شماس است. آن طور نیست که تنها وظیفه شما تحصیل مشتی الفاظ و مفاهیم باشد، بلکه حفظ اسلام و احکام اسلام است که به شما سپرده شده و شما امین وحی الهی هستید و باید در ضمن تحصیل علم، مشغول تهذیب نفس هم باشید و چنانکه غیر را تبلیغ می کنید نفس خود را هم اصلاح نمایید. وظایف خود را فراموش نکنید؛ با هم صلح و صفا داشته باشید، دسته بندی و اختلافات را کنار بگذارید، با هم برادر باشید، با روح واحد و صفای باطن برای اسلام کار کنید. شما اهل علم هستید و همه از یک ریشه، و ورق یک شجره می باشید.» (صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۱۱)

عدم امکان زوال حوزه های علمیه، مگر جدایی از ملت ها و وصل شدن به دولت ها!

«حوزه [علمیه] سر جایش باقی خواهد بود. صرف نظر از جنبه های معنوی و الهی، اصولاً از نظر موازین طبیعی هم زوال حوزه های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه ها مورد توجه تمام مسلمین بخصوص شیعه می باشد و پشتوانه آن، ملتها هستند، و آنچه ملتها پشتیبان آن باشند دولت ها نمی توانند با آن مبارزه کنند. دولت ها زودگذرند و عمرشان کوتاه است. پشتوانه نجف، ملتهای بزرگند و از این جهت محفوظ خواهد بود.» (صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۱۱)

عالمی که متواضع و در خدمت مردم نباشد، عالم نیست!

«این که [پژواوارترین مردم به خدمت نمودن به مردم، علماء هستند] برای آن است که تواضع ثمره علم بالله و علم به نفس است. و این در علماء باید حاصل شود. آن عالمی که به صفت تواضع موصوف نباشد و از مردم چشم داشت گرنش و تواضع داشته باشد، عالم نیست، و آن انبار مفاهیم رجز شیطانی است. اگر با این مفاهیم سعادت و سلامت حاصل می شد، ابلیس نیز باید سعید باشد. علمی که خاصیت خود را از دست بدهد، حجاب غلیظی است که رهائی از آن، از همه چیز مشکل تر است.» (شرح حدیث جنود عقل و جهل، متن، ص ۳۴۹)

در سایه قدرت نظامی و اسلحه به انسانیت نمی رسید!

«بشر تا در سایه مسلسل و توپ و تانک می خواهد ادامه حیات بدهد، نمی تواند انسان باشد، نمی تواند به مقاصد انسانی برسد. آن وقتی مردم به مقاصد اسلامی و انسانی می رسند و به کمال دانش و علم می رسند که قلمها بر مسلسلها غلبه کند، و دانشها در بین بشر به آنجا برسد که مسلسلها را کنار بگذارد، و میدان، میدان قلم باشد، میدان علم باشد.» (صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۴۹)

از خدا بترسید و رأی مردم را هیچ حساب نکنید!

«خودتان باید تکلیف معین کنید. شما باید، همین ملت، همین مردم محروم دانشگاه، جوانهای محروم دانشگاه، همین جوانهای محروم مدرسه فیضیه، همین جوانهای محروم در ارتش، همین جوانهای محروم در بازار، همین جوانهای محروم در کارخانه ها و در کشاورزی، اینها باید رأی بدهند. بهانه ها را کنار بگذارید؛ از خدا بترسید؛ با ملت شوخی نکنید؛ رأی مردم را هیچ حساب نکنید؛ مردم را به حساب بیاورید.» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۷۳)

بر خلاف مسیر اسلام و ملت حرکت نکنید!

«شما از اسلام بترسید، از فقیه بترسید؛ از ولایت فقیه بترسید. شما هم مسیر همین ملت را طی کنید و با ملت باشید، حساب خودتان را از ملت جدا نکنید؛ ننشینید پیش خودتان طرح بریزید و پیش خودتان برنامه درست کنید. شما باید دنبال ملت باشید.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۵۹)

همگام با ملت باشید، نه در برابر آنها!

«این قدر مخالفت نکنید با ملتی که جوانهایش را و همه چیزش را در راه این نهضت داده و در راه اسلام داده، و شماها هیچ کاره بودید. اگر مخالفت هم نمی کردید، کاری به این کارها نداشتید. نشسته بودید توی منازل خودتان و کاخهای خودتان و مشغول تعیش خودتان بودید. حالا آمدید و باز مخالفت با این ملت می کنید، این صلاح خودتان نیست، صلاح دنیاتان نیست، صلاح دینتان نیست. بیایید با این سیل، همراه بشوید.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۱۰)

اگر ملت نظام را از خود دانسته و وحدت کلمه داشته باشد، پیشرفت می کند!

«اساس پیشرفت شما ملت عزیز، تعهد به اسلام و وحدت کلمه است. تعهد به اسلام بدون اینکه با هم اجتماع نکنید در مسائل، بی فایده است. اجتماع در مسائل، بدون تعهد به اسلام، مضر است. این دو مطلب باید همیشه نصب العین باشد که تعهد به اسلام و وحدت کلمه و اینکه کشور را همه از خودتان بدانید، دولت را از خودتان بدانید، مجلس را از خودتان بدانید، ادارات را از خودتان بدانید، ارتش را و سپاه پاسداران را و بسیج را و قوای نظامی و انتظامی را از خودتان بدانید و همه با هم به یک جهت حرکت کنید و آن جهت تعالی افکار و جهت تعالی همه جهات کشور. کشور را اگر بخواهید از دست ابرقدرتها تا آخر نجات بدهید، باید تعهد خودتان را به اسلام هر روز محکمتر کنید و کوشش خودتان را برای وحدت همه قشرها فعالتر کنید.» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۵۱)

خاطره

آرامش و متانت در بحثهای علمی

در اثنای تحصیل در نجف که به نظرم می آید در حدود شش سال از آغاز اقامت تحصیلی در نجف گذشته بود که برای استراحت و صلّه ارحام و زیارت مرقد ثامن الحجج علیه و علی آباءه و اولاده الصلوٰه والسلام به ایران آمدم، در مدرسه مروی از طلبه ها شنیدم که امام به تهران آمده و در منزل پدر معظم همسرشان، مرحوم آیت الله ثقفی وارد شده اند. اینجانب با چند نفر از طلاب نجف و قم به خدمتشان رسیدیم. در این دیدار بحثی مفصل درباره یک مسأله فقهی که مربوط به طلاق خلع بود، مطرح شد. این مسأله مربوط به

این بود که اگر زوجه مقداری از مهریه خود را برای گرفتن طلاق، به زوج بذل کند، آیا مانند بذل همه مهر است یا نه؟ و به نظرم می آید که این مسأله را خود امام مطرح فرمودند. به یاد دارم بحث در این مسأله بیش از یک ساعت طول کشید. یکی از جالب ترین خاطره ها در همان روز این بود که ما طلبه ها در بحث و گفتگو داد و فریاد زیاد می کردیم؛ ولی ایشان با کمال متانت و شکیبایی به حل و نقض و استدلال می پرداختند و همان روز همه طلبه ها را برای صرف ناهار نگاه داشتند. (علامه محمدتقی جعفری، صحیفه دل، ج ۱، ص ۳۹)

معرفی کتاب

گشایش باب تفاهم و گفت و گو میان دو نظام فکری غرب و اسلام تلقی شود.

کتاب از چهار بخش تشکیل شده است. بخش اول کلیات پژوهش است. بخش دوم به بررسی مفهوم آزادی در اندیشه های امام خمینی، جان لاک و منتسکیو می پردازد که ذیل شش فصل: انسان شناسی، تعریف و منشأ آزادی، ابعاد آزادی، وجوه آزادی، روشهای تحقق و تضمین آزادی تدوین و تنظیم شده است. بخش سوم به بررسی مفهوم قانون در اندیشه های امام خمینی، جان لاک و منتسکیو اختصاص یافته است که ذیل چهار قسمت مفهوم قانون، ویژگیها و خصوصیات قانون، مجریان و ناظران قانون، حاکمیت قانون و التزام به آن مورد بررسی قرار گرفته است. بخش چهارم نیز به یافته ها و پیشنهادات پژوهش می پردازد.

شماره باز یابی در کتابخانه تخصصی امام خمینی قم
ت ۸/۱۴/۱۵۷۴/۵ DSR

بررسی مفهوم آزادی و قانون در اندیشه های امام

خمینی، جان لاک و منتسکیو
رقیه تمیمی / مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام
خمینی (س) / ۱۳۸۶

ضرورت تحلیل و بررسی مبانی نظری و تئوریک مقولاتی هم چون جامعه مدنی، دموکراسی، حقوق بشر و... بر اهل نظر پوشیده نیست. بر این اساس در کتاب حاضر، بررسی و تبیین مبانی نظری دو مفهوم آزادی و قانون، که از مؤلفه های کلیدی مقولات مذکور هستند، در گستره اندیشه امام خمینی، جان لاک و منتسکیو مدنظر قرار گرفته شده است. هم چنین وجوه اختلاف و اشتراک آرای این اندیشمندان در خصوص آزادی و قانون بیان شده است. نکته مهم در پژوهش حاضر این است که مهم ترین نقطه مشترک میان اندیشه های امام خمینی، لاک و منتسکیو بحث انسان شناسی و شأن مادی و دنیوی انسان است و این امر می تواند کلید



خبرهایی از حرم مطهر امام خمینی (س)

تهیه و تنظیم: مصطفی خلیلی / عکاس: امیرالله عزیزنیا

مراسم سوگواری اربعین حسینی در حرم مطهر حضرت امام خمینی (س) برگزار شد



به مناسبت فرا رسیدن اربعین حسینی مراسم عزاداری و سوگواری ابا عبدالله الحسین (ع) و یاران وفادارش با حضور هیأت های مذهبی، دستجات سینه زنی و زنجیر زنی و خانواده های معظم شهدا، ایثارگران و جانبازان و جمع کثیری از امت خداجوی به همراه اعضای بیت شریف امام راحل در فضایی آکنده از اشک و ماتم در کنار بارگاه ملکوتی حضرت امام خمینی (س) برگزار شد.



مسئولین و کارکنان نهادهای کتابخانه ای با آرمان های امام راحل تجدید میثاق کردند

یاد و خاطره ی امام خمینی (س) را گرمی داشته و با آرمان های والای امام راحل تجدید میثاق کردند.

روز شنبه ۲۰ آبان ماه جمعی از مسئولین، کارکنان و مدیران نهاد کتابخانه های کشور با حضور در حرم مطهر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران با اهدای تاج گل و قرائت زیارت نامه



تو مثل من سرکویت هزارها دارم
ولم بدانگه که کدایت فقط تو را دارد

